

مجموعه نظریات

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون

کج رویها و انحرافات اقلیت

از انتشارات سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

قیمت : ۱۹۰ ریال

مقدمه

مجموعه‌ها ضرگزیده‌ای است از بخشهایی از مقالات ،
بیانی‌ها ، اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌هایی که از سوی رهبری سازمان ،
شاخه‌ها و ارگانهای وابسته به سازمان در رابطه با
انحساب و مواضع اقلیت منشعب طی یکسال گذشته انتشار
یافته است .

اکنون که ابرهای اغتشاش‌آفرینی‌ها و اغواگریهای
گردانندگان این جریان انحرافی و ثمرات بسیار مخرب سیاست
وروش آنان بیش از پیش آشکار شده است ، انتشار مجدد آنچه که از
جانب (اکثریت) طی یکسال گذشته پیرامون مواضع
انحرافی ، فرصت طلبانه و بسیار مخرب اقلیت انتشار یافته
است ، می‌تواند به تصحیح اصولی شناخت نیروهای صادق که
به ضرورت نقادی عملکردهای ضدانقلابی و خطاهای فاحش
تئوریک و عملی اینگونه جریانهای "چپ‌رو" پی برده‌اند ،
کمک رسانند . ما همه هواداران صادق این گروههای "چپ‌رو"
و گم کرده راه را به مطالعه مجدد و دقیق تر این مقالات که طی
سال گذشته در " کاراکثریت " به چاپ رسیده است فرامی‌خوانیم .
مقاله آخر بخشهایی از مقاله‌ای است که در اردیبهشت

سال ۱۳۵۸ ، سه ماه بعد از انقلاب در نشریه داخلی سازمان در
آن زمان به چاپ رسیده است . انتشار این مقاله علاوه بر
اهمیتی که مضمون آن داراست ، برای آشنایی با تاریخچه
وریشه‌های اختلافات عقیدتی میان اقلیت و اکثریت که آغاز
شکل‌گیری آن با درج این مقاله در نشریه داخلی تقریباً "
همزمان بوده است نیز ضروری است . مطالعه را به علاقه‌مندان
توصیه می‌کنیم .

اقلیت در سالگشت انشعاب

روز ۱۳ خردادماه یازسال فراکسیون اقلیت که بعد از پلنوم مهرماه ۵۸ در سازمان شکل گرفته بود با انتشار نشریه‌ای جداگانه اعلام انشعاب کرد و اکنون که حدود یکسال از آن تاریخ می‌گذرد جای آن دارد بانگاهی کوتاه بر آنچه یشت سرنهاده‌ایم لحظه‌ای راروی وضعیت کنونی اقلیت درنگ کنیم و راستای تحول آتی آن را درابیم.

■ دیدکج نسبت به ماهیت جمهوری

یکسال واندی بیش ازاین ما با اقلیت دربارہ ماهیت جمهوری اسلامی و حاکمیت آن بحث‌های زیادی داشته‌ایم. آنها معتقد بودند که حکومت ارگان سازشی است میان " دو فراکسیون بورژوازی " مرکب از حزب جمهوری و لیبرال‌ها. آنها همچنین معتقد بودند که چون (به زعم ایشان) سرمایه‌دار غیر وابسته نداریم، لذا هر دو فراکسیون نماینده بورژوازی وابسته است و از این نظر سرایا ضد خلقی و ارتجاعی و حافظ منافع امیرالاستهاست و امیرالاستها هرگز طرح و نقشه برای سرنگونی جمهوری اسلامی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. اما واقعیت جزاین است و دهها نمونه دیده شده و میشود که امیرالاست و ارتجاع شکست خورده قصد و طرح سرنگونی این جمهوری را در سردارند. دیدیم که چگونه این پیشداورهای منشعبین بی‌زامون ماهیت حکومت آنها را به تناقض‌گویی کشید و در توضیح دلایل طراحتی توطئه کودتای

نوژه دچار تنگی قافیه شده و گفتند این ارگان سازشی است که هنوز سازش نکرده است. آنگاه که حرفهای ما با واقعیت جور در نمی آید، بسیار طبیعی است که آن حرفهای پوچ و بیپوده باید به کنار نهاده شوند، نه واقعیت هایی که سرسختانه خود را بر ما تحمیل می کنند. و در عین حال آنان که تحلیلی غیر واقعی از مهم ترین واقعیت های جامعه ما دارند، قطعاً " قادر نخواهند بود نقش فعال در مهم ترین تحولات جامعه ما بر عهده گیرند. آنها دائماً " از تحولات موجود عقب می مانند.

■ انحراف در انتخاب تاکتیک

در همان زمان رهبری سازمان تاکید داشت که اقلیت منشعب نمی و تاکتیک هایی کاملاً " ذهنی و بدور از واقعیت اتخاذ می کند و گوش کردن به حرفهای آنها یک معنایش ترک حضور در مبارزات بطور عینی در حال گسترش و معنای دیگرش همانا تقابل با مبارزه انقلابی گسترش یابنده مردم است. تمام بحث ما با اقلیت در طول سال ۵۸ حول این مسأله دور می زد که اشکال شکل و مبارزه از مختصات عینی مبارزه طبقاتی تجرید می شود. مادر بحث های مربوط به " مششی مسلحانه " تاکید داشتیم که تنها آن اشکالی از مبارزه و شکل باید توسط ما توصیه و تبلیغ و ترویج شوند که با واقعیت های عینی موجود سازگار باشد و این سخنی بود که تا به آخر هم به گوش معتقدین به مشی چریکی فرو نرسفت که نرفت.

زمانی که رژیم صدام این جنگ تحمیلی را علیه مردم ما آغاز کرد، اقلیت (روزه ۸ مهر) به هواداران خود رهنمود داد:

"...تنها تسلیح توده‌ها در شوراهای انقلابی تحت رهبری نیروهای انقلابی ضامن مقابله با هرگونه تجسوسی و برقراری صلح است .

... با تشکیل هسته‌های مسلح بطور مستقل به دفاع مسلحانه از شهرها و مناطق جنگ زده برخیزید! ...

... سیاست درست نیروهای انقلابی در این است که در عین افشای ماهیت جنگ و حاکمیت ، توده‌ها را در تشکل‌های خود نظیر شوراهای کمیته‌های محلی و دیگر ارگان‌های توده‌ای متشکل و مسلح سازند و تحت رهبری نیروهای انقلابی و ارگانهای توده‌ای علیه هر نوع سیاست الحاق ارضی ، از جبهه سنجاق‌وزین عراقی به مبارزه برخیزند . تنها سیاست درست تسلیح توده‌ها در ارگان‌های توده‌ای است ."

اینها همه عین رهنمودهایی است که رهبران منشعبین در آن زمان کشف و اجرای آن را به هواداران خود توصیه کرده‌اند . در اینجا خطای تفوریک و نفهمیدن چگونگی اتخاذ تاکتیک نیست که جلوه گرفته است . چیزی فراتر از این است که حرف‌ها را داده است . کسی که یک جو عقل داشته باشد ، کسی که بخود زحمت داده باشد از پنجره اطاق کارش سرخسود را بیرون آورد و نیم نگاهی به جبهه‌های جنگ بیاندازد ، کمتر امکان دارد از این حرف‌ها بزند . ما به حق این رهنمودها را در آن زمان " مزخرفاتی بی نهایت سفیهانه " نامیدیم . اکنون می‌توان درک کرد که این قضاوت عیبناحقیقت بود . امروز پس از گذشت ۹ ماه می‌توان درک کرد که این " تنها سیاست درست " تا چه میزان به دور از واقعیت ، ذهنی و سرشار از سفاقتی کودکانه بوده است . کدام یک از آن هواداران تا امروز توانسته است کدام گلوله را از سوی

کدام یک از شوراهای مسلح توده‌ای (آنهم تحت رهبری اقلیت) به سوی کدام یک از متجاوزین عراقی شلیک کند؟! آیا تنها سیاست درست، سیاستی است که هرگز عملی نباشد و عملی نشود؟! خداوند به دزدان آن هوادار صادقی برسد که مخلصانه ۹ ماه است می‌کوشد رهنمود رهبران خود را در زمینه جنگ ایران و عراق به کار ببندد. گناه از هواداران نیست، عیب از آن تحلیل‌های من درآوردی از ماهیت این جمهوری است که بادرک سراپا مفلوط از اشکال تشکل و اشکال ضروری مبارزه جمع شده‌اند. آری، اشکال کار از جای دیگری است!

■ تناقض در برخورد با مائوئیسم

در رابطه با جریانهای مائوئیستی و دربرخورد با سموم افکار مائوئیستی و ماجراجوانانه نیز رهبران اقلیت در یکساله اخیر هواداران خود را مکرراً "گیج و سردرگم و آچمز کرده‌اند. آنها از یک طرف مدام در حرف معتقدات اساسی مائوئیستی را "ارتجاعی، ضد علمی و ضد مارکسیستی" می‌خوانند و (از جمله در کرا اقلیت شماره ۹۹) تصریح می‌کنند "نه ما ونه هیچ مارکسیست - لنینیست انقلابی ونه حتی دمکرات‌های انقلابی بر چنین تحریفات، شعارها و تزهای ارتجاعی مهر تایید نخواهد کوبید و دستاوردهای عظیم بشریت را در راه‌هایی از بندستم امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم را نادیده نخواهد گرفت و در دام شعار ارتجاعی 'سوسیال امپریالیسم' گرفتار نخواهد آمد" و از سوی دیگر در یکساله اخیر هر جا که فرصت یافته دست در دست "پیکار" گذاشته و خود را متحدان در برابر مردم و انقلاب قرا ز داده‌اند و در عین حال هر بار از خود انتقاد کرده‌است که همدستی با بیکاری‌های آنارشیست

مواضع آنها را مخدوش کرده است!

رهبران اقلیت می گویند نه اساس عقاید پیکار را قبول دارند و نه شیوه مبارزه آنها را و از سوی دیگر طی یکساله اخیر در هر فرصتی دست پیکار را فشرده و با هم "پلاتفرم" مشترک امضاء کرده اند. در عین حال اقلیت از هواداران خود خواسته است که در برخورد با کسانی که روی این تناقضات و تزلزلات انگشت می گذارند، فعال برخورد کنند.

■ علت این همه لختی و سستی

اقلیت درست در روز سالگرد انشعاب خود، یعنی روز ۱۳ خرداد سال جاری در سرمقاله نشریه خود تحت عنوان "پیش از توفان" اعترافی غم انگیز را رقم زده است. اقلیت بسا نومییدی گذشته ای اعتراف می کند:

"بسیار از تحولات موجود عقب مانده است اما قادر است این عقب ماندگی خود را جبران کند، و به صورت نیرویی فعال در صحنه مبارزه موجود ظاهر گردد. شایسته سازمانهای انقلابی نیست که نظاره گرا و ضاع بحرانی موجود و کشمکش جناحهای ضد انقلابی باقی بمانند. البته مبارزه طبقاتی الزاماً آنها را به صحنه مبارزه فعال خواهد کشاند اما اگر لختی و سستی پذیری که امروز این سازمانها را و هواداران آنها را فرا گرفته است جای خود را به تحرک و پویایی ندهد، در نهایت خواسته یا ناخواسته به دنبال این یا آن بلوک متخاصم کشیده خواهند شد."

و تو گویی که تمام دردها و رنج های یکساله، تمام ابهامات و تناقضات بجا مانده و تمام آرزوها و ادعاهای سترون گشته این دوستان سابق مابه نحو تکان دهنده در این جملات بیان می شود.

این هرگز تصادفی نیست که هواداران اینگونه جریان‌ات به لختی و سستی تن می دهند. هیچ عنصر انقلابی صادقی نیست که با اینگونه موضع گیریهای متناقض جریان‌هایی چگون اقلیت مواجه شود و بتواند یک خط سیاسی فعال را در میان مردم تبلیغ و ترویج نماید. تمام تحلیل‌ها و تاکتیک‌های اقلیت طی یکساله اخیر فقط به درد ترک صحنه مبارزه و به حال خود گذاشتن وقایع می‌خورده است. مروری کنید بر مواضع و رهنمودهای اقلیت در بر خور دبا کودتای نوژه، جنگ تحمیلی، مناسبات با مائوئیست‌ها، کشمکش جناح بنی صدر با امام خمینی و دیگر اساسی‌ترین مسائلی که در یکساله اخیر در جامعه ما روی داده است. و آنگاه پیش‌و جان خود قضاوت کنید که این تاکتیک‌ها و این رهنمودها چگونه در بهترین حالت به "لختی و سستی" هواداران و در غیر این صورت لامحاله به جان‌بداری از بنی صدر و جناح وی منجر خواهد شد.

اما لحظاتی که تمام مساله را به تناقض و ابهام در سیاست اقلیت مربوط بدانیم، دو نکته اساسی در اینجا می‌تواند در کنار سایر علل لختی و سستی هواداران اقلیت و دیگر چپ‌روها قرار گیرد. اول آنکه اقلیت در مقطع انشعاب کوشید به گونه‌ای موضع‌گیری کند که تمام مخالفین رهبری سازمان را در یک سازمان متشکل کند. انگیزه‌های همه آنان در مخالفت با کمیته مرکزی سازمان یکسان نبود لذا آنها قادر نبودند با همان عزمی که علیه سازمان تبلیغ می‌کردند، علیه ضدانقلاب، علیه لیبرالها، علیه صدام و دیگر دشمنان خلق دست به کار شوند. دوم اینکه اساساً "تبلیغ و ترویج اقلیت تنها نیروهای شدیداً ضد جمهوری اسلامی را قادر است به هواداری خود جلب نماید. تصور رهبری اقلیت از طرز برخورد هواداران جدید خود با امر مبارزه، تصویری ذهنی است. آنها

ناراضی ترین ناراضیان این جمهوری بشمار می روند. این نیروها، نیروهای سرخورده از مبارزه و مایوس و نومیدند آنها به حقانیت انقلاب باور ندارند، لذا نمی توانند و نمی خواهند آن گونه که اقلیت فکری کند در راه آن از خود مایه بگذارند. آنها نیز درست مثل هزاران بورژوازی دوگانه زده که برای مجاهدین فقط کف می زنند، اهل مبارزه نیستند. آقای بنی صدر نیز به غلط از روی تیراژ روزنامه‌هایش می پنداشت چنانچه فرمان دهد "توده‌های خلق" برای قیام خواهند کرد غافل از آنکه بورژوازی اساساً "اهل قیام نیست".

■ گنج سری در تحلیل موقعیت کنونی

در رابطه با مبارزه حادثه‌ها و توفنده‌ای که، منجر به زیر کشیدن بنی صدر از ریاست جمهوری و تحدید مواضع بورژوازی در حکومت شد، نیز رهبران اقلیت تناقض گویی و آشفتگی فکری را به سرحدیاه گویی کشانیدند. به گوشه‌هایی از آنچه که اقلیت در چهره وقایع اخیر دیده است، نظر اندازیم:

* توده‌ها بیش از پیش به عرصه مبارزه آشکار با رژیم روی می آورند. چشم اندازهایی که انتظارش در خیزش انقلابی توده‌ها می رفت، اکنون نمودار می گردد...

* لیبرال‌ها دیگر با توجه به اوضاع سیاسی موجود و تجربیات توده‌ها نمی توانند آلترنا تیف قدرت باشند. اینجا است که نقش نیروهای انقلابی بویژه پیگیرترین آنها در اوضاع بحرانی کنونی خود را نشان می دهد.

* نیروهای انقلابی هنوز در ریراکنندگی وضع و فقدان پایه توده‌ای نیرومند سرمایه برند.

* اختناق و سرکوب سراسری حزب و پورش همه جانبه پاسداران سرمایه به حقوق دمکراتیک توده‌ها و آزادی‌های

سیاسی ابعادی گسترده یافته است .

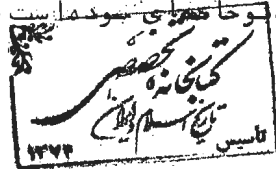
* آنگونه که از شواهد امر پیداست ، این سیاست متمرکز در جهت سرکوب توده ها مورد تایید امپریالیسم امریکا و سران مزدور ارتش نیز قرار دارد .

* امروز همه نیروهای اپوزیسیون اعم از نیروهای انقلابی و لیبرالهای ضد انقلابی شعار " مرگ بر حزب جمهوری " را می پذیرند

* شعار سرنگونی حاکمیت در دستور قرار گرفته است .

(این نقل قولها از کراقلیت شماره های ۱۱۴ و ۱۱۵ انتخاب شده است .)

این حرفهای مغشوش سردرگم به چه معناست ؟ اینها واقعا " چه می گویند ؟ آیا این واقعا " توده ها هستند که " به عرصه مبارزه آشکار با رژیم روی می آورند " یا پلافروش های بیزار ؟ یا خسروخان قشقای ؟ یا دارودسته جبهه ملی و نهضت آزادی و دفترهما هنگی ؟ آیا این آیت الله قمی ها و شریعتمداری ها و همطرازان ایشان هستند که به " عرصه مبارزه آشکار با این رژیم روی می آورند " ؟ یا خیل عظیم پابرهنگان و کوخ نشینان ؟ آیا امپریالیسم ددمنش امریکا و رژیم جنایتکار صدام است که مدتهاست به مبارزه آشکار با " این رژیم " روی آورده اند یا توده های زحمتکش خلق ؟ آیا این یک خیزش ضد انقلابی است که در دو ساله گذشته مداوم علیه این جمهوری توطئه کرده است یا یک خیزش انقلابی ؟ شما وقایع اخیر را " بورس همه جا " یا " باران سرمایه به حقوق دمکراتیک نرده ها " نامیده اند چه می گویند ؟ چگونه می توانید این حقیقت را پنهان کنید آنچه که شما به آن " خیزش انقلابی توده ها " می گویند ، در واقع تلاش مزدور و سرمایه ای بود ما است از جانب مخالفان سرمایه داران و مملکتین



برای حفظ بنی صدر و موقعیت حاکمان وی در حکومت . (کسی که روزنامه آبزور آشکارا سقوط وی را سقوط آخرین نقطه امید دنیای آزاد در ایران نامیده است) به انضمام ناشی گری بسیار زیانبار و خطرناک رهبران در بن بست قرار گرفتند مجاهدین خلق که به هوای ماهی گرفتن از آبی که آن را گل آلود پنداشته اند ، خود را همدست مهدی بازرگانها کرده اند . شما از یک طرف می گوئید "خیزش انقلابی توده ها نمودار می گردد" از طرف دیگری گوئید نیروهای انقلابی پایه توده ای ندارند! لیبرالها هم آلترنا تيو قدرت نیستند ، شعرا سرنگونی حاکمیت را هم در دستور قرار داده اید ، شما می خواهید این حکومت را بیاندازید اما خود شما اذعان دارید که جای آن رانه نیروهای به اصطلاح "انقلابی" می گیرند و نه لیبرالها چون هیچکدام آلترنا تيو قدرت نیستند . می ماند سرمایه داران بزرگ ، ملاکین عمده ، بازماندگان رژیم سابق و (برخلاف نظر شما) متحدین نزدیک آنها ، لیبرالها ! آیا شما واقعا " می خواهید از این قماش روی کار بیایند؟ حقیقت را بخواهید گویی اصلا برای شما تفاوتی نمی کند که چه کسی برود و چه کسی بیاید! فعلا" اینها بروند ، ابلیس هم بیاید بهتر از اینهاست ! آیا واقعا " چنین است؟ آیا واقعا " دولت موقت بهتر از اینهاست؟ آیا رژیم شاه بهتر از اینهاست؟

ساخت ترین و صریح ترین انتقادات را نسبت به عملکردهای حزب جمهوری تا کنون به عمل آورده ایم . اما در عین حال می دانیم که سرمایه داران شمال شهر نشین هر شب گوش خود را به رادیویی بی سی و رادیو آمریکا چسبانده اند تا خبرشاد و شورانگیز سقوط این جمهوری را از زبان اربابانشان بشنوند . چطور شما به خود جرات می دهید داد و قال روزشنبه ۳۰ خرداد را " خیزش انقلابی توده ها " بنامید؟

در حالیکه می دانید پرشورترین و سرسخت ترین مدافعان این جنجال ها که آماده اند از آن کوهی بسازند، سرمایه داران و تجار گردن کلفت بازار، باندهای ضد انقلابی و محافظان امپریالیسم آمریکا بوده اند .

■ پستانک لاستیکی برای همزبانی با امپریالیسم

و سرانجام تازه ترین سقوط بی وقفه اقلیت با شعار مسخره ، متناقض و درعین حال تاسف بار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شورا های انقلابی ، پیش به سوی تشکیلات مجلس موسسان " و صدورا اعلامیه ۸ تیر آنهاست .

شعار " مرگ بر حزب جمهوری اسلامی " ، شعار امپریالیسم آمریکا ، شعار سلطنت طلبان ، شعار رلیبرالها ، شعار جبهه متحد ضد انقلاب است . آنها هم مثل شما با این شعار مشروعیت و قانونیت این جمهوری ورهبری امام خمینی را موردتهاجم قرار داده و می دهند . دست شما با این شعار چنانکه خود شما نیز در همین نشریه تان اعتراف کرده اید ، در دست عمال آمریکا ، شبکه های تروریستی سلطنت طلبان ، دستجات و احزاب و دفاتر لیبرالی است .

شما در اعلامیه ۸ تیر خود نوشته اید :

"...در لحظه کنونی این حزب خطرناک ترین دشمن توده هاست . بنابراین باید سرسختانه به مقابله با آن برخاست ."

"تنها و تنها مبارزه و پیگیری شماست که می تواند حزب جمهوری اسلامی و همه مرتجعین را به گورستان تاریخ بپارد ! چه چیز از این مصیبت بارتتر ؟ چقدر ما تا کنون گفته ایم که این سیاست کج و معیوب امثال شما ، مردم را در شناخت عاملین اصلی بمب گذاری ها و ماهیت پلید باندهای سلطنت -

طلب‌گمراه کرده و می‌کند؟ ما که شما را خوب می‌شناسیم نیستیم که می‌دانیم که تاکتیک کنونی امثال شما از این جور کارها نیست. ما می‌دانیم، گفته‌ایم و می‌گوییم که اشتباه خطرناک جمهوری اسلامی ایران آن است که عاملین جنایات اخیر و بویژه بمب‌گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را با گروه‌های چپ‌روندان مربوط کند. باید حساب گروه‌های کج بین و کج روش را از سلطنت‌طلبان و شبکه‌های سازمان‌یافته ضد انقلاب و تروریست، جدا کنیم. باید با زهم این گروه‌ها رابه سوی انقلاب فراخوانیم و در عین حال و با تمام قوا در راه سرکوب و تلاشی دستجات ضد انقلابی پیکار نماییم.

با این همه شایان تذکر است که مسوولیت اصلی فجایی که رخ می‌دهد و اغتشاشاتی که در ذهن مردم ایجاد می‌شود، بر عهده سیاست‌غلط و اشتباهات فاحش رهبران فرصت‌طلب گروه‌هایی است که خود را در برابر این جمهوری و در برابر امام خمینی قرار داده‌اند. رهبران این گروه‌ها هستند که با "مرگ بر بهشتی" گفتن‌ها، با "مرگ بر حزب جمهوری" گفتن‌ها ذهن مردم را در شناخت مسببین بمب‌گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری، در شناخت عمال مزدور امپریالیسم آمریکا مخدوش و منحرف می‌سازند.

وقایع روزهای اخیر نشان می‌دهد که چگونه هر کس که شعار سرنگونی حاکمیت را در دستور بدارد، چه بخواد و چه نخواهد، با هر نیتی که باشد با امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلق ما، با مزدوران و عوامل خود فروخته آن، با شبکه‌های بمب‌گذار و تروریست، هم‌زبانی و همدلی می‌کند. با راضی‌عواقبی که این شعارهای منحرف برای سرنوشت این سازمانها و برای هواداران و اعضای صادق آنها بوجود می‌آورد بر عهده رهبران فرصت‌طلب و کج اندیش این گروه‌هاست.

رهبران اقلیت مدعی شده اند که گویا قصد دارند بعد از سرنگونی این حاکمیت شوراهای انقلابی را تشکیل دهند و مجلس موسسان را فراخوانند. آقایان اقلیتی معتقدند این مجلس موسسان یک نهاد بورژوازی و بورژوازی هم با آن موافق است. آنها گفته اند تفاوت شعار آنها با شعار بورژوازی در این است که اینها حکومت را به دست شوراهای انقلابی خواهند سپرد در حالیکه بورژوازی در این مورد از آنها جدا می شود. چه چیز از این وحشتناک تر که گروهی که مدعی انقلابیگری است، خود صریحا "اعتراف می کند که در سرنگون کردن این حکومت با امپریالیسم و بورژوازی شریک است و تنها در شعارهای بعدی است که با آنها به اختلاف می رسد!"

پرسیدنی است که در این اتحاد ضد انقلابی، بورژوازی و امپریالیسم رهبری شما را پذیرفته اند یا شما رهبری آنها را؟ آیا ضروری نیست به مردم توضیح دهید چگونه امپریالیستها و تمام ضد انقلابیون را حول شعار "مرگ بر..." متحد کرده اید؟ شما می گوید که شما و یارانانتان تنها در سرنگون کردن این حکومت بابنی صدر، لیبرالها، سلطنت طلبان، مرتجعین منطقه و امپریالیستها همسو هستید. (راه کارگر هم رسماً همین رامی گوید.) شما می گوید بعد از انداختن این حکومت راه شما از دیگران سوامی شود زیرا شما می خواهید شوراهای انقلابی تشکیل دهید و آنان نمی خواهند؟ واقعا که فاجعه ای از این غم انگیز تر نیست. این "شوراهای انقلابی" در شعار شما بواقع چه تفاوتی با آن "پستانک لاستیکی" دارد که بورژوازی در دهان شما و امثال شما گذاشته است و شما هم ساده دلان آن را به خورد پیروان ساده دل خود داده اید. خدا رحم کند به حال کسانی که از اقدامات ضد انقلابی و ضد مردمی باند های بمب انداز، خوانین مسلح فارس و خراسان و دیگر جاهها و

قاسموهای جنایتکار گرفته تا فاجیع رژیم صدام و دیگر مرتجعین دست نشانده آمریکا راهمگی " خیزش انقلابی توده‌ها " می نامند و فکرمی کنند این احتمال هم وجود دارد که از این میان برای شان " شوراها ی انقلابی " بیرون بیاید! هیچ عنصر سیاسی تا امروز یا وه گویی را تا بدین درجه ساده لوحانه در خدمت اهداف عاجل امپریالیسم قرار نداده است. آیا شما واقعا " با ورتان شده است که مردم نمی خواهند و حکومت هم نمی تواند ؟ آیا واقعا " فکرمی کنید توده ها تا ماده اند تمام قدرت را به دست شوراها ی انقلابی خلق آنهم تحت رهبری امثال شما بسیارند؟! از خانه هایتان بیرون بیایید، چشم بگشایید تا ببینید که قبل از توده ها ایمن بورژوازی و بزرگ مالکین عمده هستند که این حکومت را نمی خواهند. والبته توده ها نه سرمایه داران را می خواهند و نه مالکین را و حکومت هم برخلاف حسابهای شما چنانکه دیدیم آنطور نیست که نتواند. آیا حقیقت این نیست که شما برای اینکه همزبانی شعارتان را با خواسته های آشکار امپریالیسم و عمالش پنهان سازید، شعار شوراها ی انقلابی را هم به دم " مرگ بر حزب جمهوری " بسته اید؟ تو گویی رهبران " اقلیت " در این شعار و در این سیاست بی تدبیری، سفاقت سیاسی و عدم احساس مسؤلیت سیاسی را با هم در آمیخته و در طبق اخلاص بورژوازی و ضد انقلاب نهاده اند. چوبی که امروز واقعیت بر کف پای اینان می زند بر راستی از همان درخت کچی است که خود کاشته اند. " اقلیت " به سرنوشتی اسفبار تر از اشرف دهقانی گرفتار آمده است!

■ بندهای سابق را تکرار می کنیم

وقتی یکسال پیش در مقطع انشعاب، ما روی عمق اختلاف

نظرمیان "اقلیت" و "اکثریت" مشخصاً انگشت نهادیم، گفتیم که علیرغم تمام زیان‌هایی که انشعاب بر جنبش انقلابی خلق وارد می‌سازد، متأسفانه "اقلیت" دیگر عملاً راه جداگانه‌ای در پیش گرفته و به سوی می‌رود که لحظه به لحظه با مارکسیسم و با تمام آموزشهای انقلابی آن بیگانه‌تر و بیگانه‌تر می‌شود. مادر آن زمان اصرار بسیار داشتیم و تلاش بسیار کردیم که آنها را به سوی تعمیق در دیدگاه‌های اصولی و پایه‌های فکری و عقیدتی شان فراخوانیم. ما به آنها گفتیم که عدم تشخیص درست تاکتیک‌ها و شعارهای روزمره، پرت‌افتادن از مسیر عمومی انقلابی، انزواجویی و گرایش به زیرزمینی‌شدن در شمار ریشه‌های عمیق ایدئولوژیک دارد. ماسعی کردیم بحث را با شما بر روی پایه‌ها و اساس فکری و عقیدتی سازمان بکشانیم و خطاهای فاحش خود را در عرصه تئوریک حل کنیم. اما شما با تمام قدرت امتناع کردید و مدام تأکید کردید، بحث کردن روی اصول عام مارکسیسم-لنینیسم بخاطر پذیرش آن بحث بیهوده‌ای است. شما بدون درک صحیح از رابطه توده و پیشرو، بدون فهم ارتباط میان اشکال خودانگیزه توده‌ای و تاکتیک‌های مبارزاتی، بدون درک نقش قهر در مبارزه طبقاتی و چگونگی و مکانیسم به‌کارگیری آن خود را شایسته‌ترین علمای مارکسیست پنداشتید و گوش به توصیه‌های ما ننهادید. در ماه‌های بعد نیز ما تماماً "کوشیدیم که تا آنجا که می‌توانیم نشان دهیم که امروز هیچ سازمان مارکسیست نمی‌تواند یک مشی اصولی در پیش‌گیری آنکه به شناخت و تحلیل درستی از اوضاع کنونی جهان، از مناسبات دوار دوگانه، از سمت عمومی تحول اوضاع جهان دست یافته باشد. بدون فهم تضاد اساسی و مضمون دوران کنونی، بدون داشتن موضع صریح و روشن نسبت به خط مشی عمومی

جنبش کمونیستی و کارگری جهان، بدون تأیید و تصدیق واقعیت سوسیالیسم، نقش و اهمیت تاریخی تکامل آن در سرنوشت دیگر خلقها، بدون داشتن یک معادله دقیق تناسب قوای بین المللی، بطور قطع اتخاذ تاکتیک درست در برخورد با این حکومت و شرکت در مبارزه طبقاتی از یک موضع اصولی و منطقی ناممکن است.

مادر آن زمان به اقلیت پیشنهاد کردیم که بکوشند دست از پراگماتیسمی که با وجودشان عجیب بود، بردارند و حفظ اصولیت و اصالت ایدئولوژیک را بر همه چیز مقدم شمارند. آنها در آن زمان به این نکته اساسی توجهی نکردند و همچنان به راهی رفتند که نمی بایست می رفتند. امروز ما هنوز هم مایلیم به عناصر سالم و صادق این جریان بگوییم که این فکر بسیار خطا و بسیار زیانبار است هرگاه خیال کنیم می توان بدون یک تفهیم حساب جدی با مشی چریکی و درک عمیق انحرافات آن و همچنین بدون فهم عمیق مضمون عصرها، نیروهای محرکه آن، بدون درک نقش سوسیالیسم در انقلابات ملی - دموکراتیک و اهمیت دفاع از سوسیالیسم واقعا " موجود، بدون احراز هویت قطعی در میان احزاب کمونیستی و کارگری جهان، بدون درک وظایف انترناسیونالیستی خود و اهمیت انترناسیونالیسم پرولتری، قادر خواهیم بود نقش مثبت و سازنده ای در مبارزه طبقاتی به سود پرولتاریا بر عهده گیریم. خطای تئوریک فاحش اقلیت آن است که فکر می کند اینها که مسا می گوئیم، مشقی مسایل تجریدی است که ربطی به وظایف عاجل وی ندارد. حال آنکه اگر اینگونه فکر کنیم قیاسا بر همه ضروری است که سه جزء و سه منبع ما را کمیم را رهنا کنیم و باز اید تشخیص دهیم. خطای فاحش عناصر صادق اقلیت در آن است که در سطح مانده اند. ما باز هم آنها را به تعمیق

در مسایل ایدئولوژیک، به تصفیه حساب قاطع با انحرافات اساسی مائوئیستی، به پاکسازی برداشتهای ناهنجار از مواضع حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر ملل سوسیالیست، به احیای اعتمادشان نسبت به احزاب کمونیست و کارگری و در راس همه حزب کمونیست اتحاد شوروی، به چشم گشودن به آنچه واقعا " در جهان و ایران می گذرد، فرامی خوانیم. اقلیت در پیکار کثرتی طبقات از نظر نیرویی که بدنبال خود کشیده است، جای بسیار ناچیزی را به خود اختصاص میدهد. اما تاثیرات مخرب سیاست های کج و کوله و اعمال ناشیانه و بسیار زیانبار رهبران آن بیش از کمیت نیروهایش به انقلاب و مدافعا ن آن آسیب می رساند. بدین لحاظ است که ما بار دیگر این گروه را به سوی ۱ - پذیرش اصول شناخته شده مارکسیسم - لنینیسم و پاک کردن خود از سموم گذشته - ۲ - بازگشت به دامان جنبش کمونیستی جهانی و دفاع از اردوگاه سوسیالیسم و درک واقعیت های جهان ۳ - کنسار نهادن پیشداوریها و محاسبات کاملاً ذهنی و غلط پیرامون واقعیات جامعه و جنبش فرامی خوانیم. ما شما را دعوت میکنیم که سرازینجره زیرزمینهایی که بدانها پناه برده اید، بدر آورید و تنها نیم نگاهی به خیابان ها بیاندازید.

■ و سرانجام

آیامی توان امیدوار بود که این گروه نیز بر مشکلات و موانعی که برای پیوستن به جبهه انقلاب بر سر راه دارد، فایق آید؟ ما هنوز قطعاً " باید امیدوار باشیم که عکس این رخ ندهد ما برای اینکه ارزیابی دقیقتری از آینده این جریان ترسیم کنیم، هنوز باید تحولات بیشتر سری را در دیدگاه ها و قضاوت وی شاهد باشیم. به هر تقدیر با شناخت

نسبتاً " روشنی که از ترکیب و سمت‌گیری طبقاتی رهبران
اقلیت در دست داریم، ساده‌انگارانه است هرگاه تصور کنیم
که این جریان قادر خواهد شد فی‌الجمله سرعت خود را از قید
دیوارهایی که بین خود واردوی انقلاب کشیده است، رها سازد.

“اکثریت و مساله اقلیت”

اکنون سازمان موافقت کرده است که نظرات “اقلیت” همراه “مبارزه ایدئولوژیک عینی” و “ماهیت و ترکیب دولت” و ... در نشریه کارگران سرافری سازمان به صورت ضمیمه انتشار یابد. دلایل مشخصی که سازمان را بر آن داشته است که با این امر موافقت کند، آن است که سازمان معتقد شده است که در این شرایط مشخص یا محاسبه مجموعه عوامل ملی، هر کدام می توانند در زمینه ریشه کن شدن یا برجای ماندن انحرافات ایدئولوژیک جنبش کمونیستی ایران موثر افتد. انتشار نظرات “اقلیت” (که حول بيمش و نظرات گذشته سازمان متشکل شده اند) در ارگان سراسری سازمان و پاسخگویی به این نظرات موثرترین وسیله متمايز ساختن “اقلیت” و مشخص کردن ماهیت و مواضع ایدئولوژیک آنها نسبت به اکثریت در کلیه انجوه هواداران است. ارزیابی ماحاکی از آن است که انتشار نظرات “اقلیت” در نشریه کار به صورت ضمیمه و پاسخگویی به آن در این شرایط مشخص بهتر از سایر شیوه ها می تواند آن خط فاصل های اصولی را که بین اکثریت و “اقلیت” طی هر سه ای هر روز شکل مشخص تری یافته است برای جنبش کمونیستی ایران توضیح دهد. استنباط این است که نظرات “اقلیت” هنوز بطور وسیع انتشار نیافته و لذا از جنبش کمونیستی ایران مرزهای اصولی بین اکثریت و آنها را نمی تواند تشخیص دهد. انتشار نظرات آنها به صورت ضمیمه به

به امضای "اقلیت" به خوانندگان فرصت خواهد داد که
بتوانند هویت دو جریان را بطور عملی و مشخص از یکدیگر باز
شناسند. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۱۳۵۹

۱۴ خرداد

" هر تحول خودویژه تاریخ تغییرات چندی را در شکل
ترلزلات خرده بورژوازی که همیشه در کنایه پرولتاریا جای دارد و
همیشه به درجات گوناگون در محیط پرولتاریا رخ می نماید
موجب می گردد. رفرمیسم خرده بورژوازی، یعنی چاکری در
آستان بورژوازی که به وسیله عبارات نغزدمکراتیک و سوسیال
دمکراتیک و خواهش های زبوانه پرده پوشی می شود و انقلابی
مآبی خرده بورژوازی که در گفتار مخوف و عبوس و متفرعن و در
کردار تفرقه و پراکندگی و تهی مغزی صرف است - چنین است
دوسیلاب این ترلزلات" . (*)

... و هنگامی که "تحولی خودویژه" جامعه ما را فرا گرفت،
آنگاه که توده های میلیونی به فرمان تاریخ به پا خاستند و در
روند انقلاب گام نهادند، هنگامی که توده های میلیونی پرخروش
و مصمم به ساختن تاریخ خویش پرداختند و در پرتوی یکار پر
شکوه شان بنیادهای ستم را به لرزه درانداختند، همه -
"پیشاهنگانی" که بر آن بودند تا به شیوه خود و به میل خود به
جای خلق و در غیاب خلق انقلاب کنند، تا برای خلق تاریخ
بسازند! و به نیابت خلق پرچمها را برافرازند و با دست خود
تاج پیروزی بر سر خلق نهند، به یکباره خلق را بیگانه بایندارها و
جای خلق و در غیاب خلق پرچمها را برافرازند و با دست خود تاج
پیروزی بر سر خلق نهند، به یکباره خلق را بیگانه بایندارها و
پیش بینی های خویش یافتند و خود را نه در مقام رهبری که در
موقعیت رهروی به جا مانده از کاروان مشاهده کردند.

(*) لنین - منتخب آثار - ترجمه روسی، صفحه ۸۱۷

"پیشاهنگانی" که بر آن بودند تا قیام را بدون حضور توده‌ها و به نام توده‌ها آغاز کنند، رزمندگان که در پرتو آرزوهای پاک و پرشکوه خود می‌خواستند تا با زوی مسلح این‌غول در بند باشند، یکباره دریا فتند که توده‌ها بدون رهبری آنها قیام را آغاز کردند و به تلخی دیدند که بازوهای مسلح آنها بر پیکرتنا و رایین غول بپا خاسته بس کوچک و ناتوان می‌نماید....

چنین بود که پندارهای روشن‌فکرانه در زیر ضرب واقعیت‌های مبارزه طبقاتی درهم شکست. نظام نظریه‌های پنداری درهم فروریخت. پیشداوری‌های ذهنی روشن‌فکرانه از هم گسیخت و پیشروئی که می‌بایست پیشاپیش توده‌ها پرچم‌بیا فرزند، خود را در پس توده‌ها و در کلاف ذهنیات فلج‌کننده خویش اسیر یافت و با شگفتی دریافت که توده‌ها خارج از اراده و ذهن او، خارج از پیش‌بینی‌ها و پیش‌داوری‌های او به انقلاب مشغولند.

چنین بود که پیشرو واپس مانده، منقلب‌شده همچنانکه همراه توده‌ها خود را به جلومی‌کشید، درباره توده و پیشرو، در باره حال و آینده، درباره انقلاب و وظایف پیشرو و..... دوباره اندیشیدن آغاز کرد.

● بینش گذشته زوال می‌یابد

جنبش کمونیستی ایران که مدت‌ها بود در نتیجه عمل‌کرد یک رشته عوامل* عینی و ذهنی به قهقرا رفته بود، از آن هنگام که توده‌ها به پا خاستند، از آن زمان که قیام واقع شد و پس از آنکه مبارزه طبقاتی روندی نوین را در پیش گرفت، ناتوان از

* (از جمله این عوامل رشدگرایشات خرده‌بورژوازیسی و ایجاد



درک وظایف تاریخی و ناتوان از پاسخگویی به ضرورتها و نیازهای جنبش توده‌ای به تلاطم افتاد و باهرتحولی در روند جنبش دچار بحرانهای عمیقتری میشد.

تنها در سال های اخیر بود که بر بستر تحولات عینی جامعه، بر بستر پراتیک متحول توده‌های میلیونی و در نتیجه اشاعه مارکسیسم-لنینیسم جنبش کمونیستی ایران راه تحول و اعتلاء پیش گرفت. لیکن در همین روند همه آن تزلزلاتی که محصول سیر قهرائی بود، همه آن تزلزلاتی که محصول عقب ماندگی و رشد نایافتگی جنبش بود، همه آن تزلزلاتی که محصول عدم پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری و پراکندگی در جنبش کمونیستی بود به آشکارترین شکل خود را نشان دادند و ظرفیت های تخریبی خود را نمودار ساختند.

این تزلزلات خرده بورژوازی از یکسودر قالب دنباله روی و سازش طبقاتی و نوعی رفرمیسم خود را نشان دادند و از سوی دیگر بصورت آوانتوریسم و آنارشیزم و در قالب دگماتیسمی تهی از هر نوع واقعیت جلوه کردند.

در چنین شرایطی نه تنها "تحولات خودویژه" بلکه هر تغییر عمده‌ای در جریان مبارزه طبقاتی تزلزلات خرده بورژوازی را که همواره در عرصه جنبش کمونیستی ظاهر میشوند عمق و وسعت می‌داد و بیشتر آشکار می‌ساخت.

سازمان مابه‌مثابه نیروی عمده جنبش کمونیستی ایران، هم از آغاز رشد جنبش توده‌ای کوشید با آن پیوند یابد. در جهت این پیوند، و بر پایه همین پیوند سازمان‌ها هر چه بیشتر به درک

← شکاف در جنبش جهانی کمونیستی، شکست های پیاپی و گسست های تاریخی در جنبش کمونیستی ایران، غلبه رکود جنبش توده‌ای و جدا افتادن از طبقه کارگر و توده‌ها است.

ضرورت‌ها و قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و تطابق با روند
قانونمندی/ انقلاب سوق داده شد.

بدرستی که روند پیوند سازمان با جنبش توده‌ای بستری
بود که تحول و تکوین فکری سازمان بر مبنای آن شکل گرفت
و ذهنیات ما در برخورد با آن درهم شکست.

دردوران‌های طوفانی که بحران جامعه را در خود فرومی‌برد
سازمان‌های طبقه کارگر به ناگزیر توفندگی و بحران درون -
طبقات را در خود منعکس می‌سازند و عمق چنین انعکاساتی نیز
همواره به سطح پیوند این سازمان‌ها با جنبش توده‌ای و به نقش
آنها در جنبش توده‌ای بستگی دارد. سازمان ما بر بستری پیوندش
با جنبش توده‌ای، با بهره‌گیری از دستاوردهای جنبش کمونیستی
جهانی با به کار انداختن مجموع تجارب و استعداد های خود راه
تجهیز هر چه بیشتر به ما رکیسم-لنینیسم و تطابق هر چه بیشتر با
واقعیت‌های متحول مبارزه طبقات را در پیش گرفت.

لذا در این اوضاع و احوال بسناری دیدی و طبیعی بود که
تضادهای درونی سازمان نیز هر چه بیشتر شدت یا بدوگرایش‌های
بازدارنده به گونه‌ای دم‌افزون در برابر این روند تکوین قرار
گیرند. مقدم‌ترین و عمده‌ترین نقطه تلاقسی جریان‌ات متضاد
درون سازمان همانا برخورد با بینش و دیدگاهی بود که طی ۱۵ سال
شکل گرفت و طی ۹ سال بر سازمان چیره بود.

این بینش در بعد فلسفی آن معرف نوعی ایده‌آلیسم در پوش
ما تریالیزم و در عرصه مبارزه طبقاتی معرف جبهه‌گیری عموم خلقی
و غیر پرولتری بود. این نظریات با ندیدن و نادیده گرفتن
روند قانونمندی و تکامل مبارزه طبقاتی با درک انحرافی از
اشکال مبارزه طبقه کارگر و چگونگی تأمین رهبری پرولتری، با درک
انحرافی از رابطه پیشرو و توده و عمده کردن نقش پیشرو و عوامل
ذهنی و بی‌بها کردن نقش توده‌ها در روند انقلاب با درک خود ساخته و

غیر اصولی حاکی از درآمیختگی ارگانیک اعمال قهر مسلحانه با حرکت پیشرو انقلابی، کلابا درک غلط از تئوری انقلاب، شرایط عینی و شرایط ذهنی و رابطه و تاثیر متقابل دیالکتیکی این دو مقوله، منشاء پیکاری خودانگیخته و آوانتوریستی بوده است. چنین ذهنیاتی در شرایط رکود جنبش توده‌ای شکل گرفتند و همزمان با رشد جنبش توده‌ای زیر ضرب قرار گرفتند و بطور دم‌افزون ذهنی بودن و ایده‌آلیسم نهفته در یافت آنها عیان و اثبات گردید.

سازمان ما که سالها مبلغ و مروج این نظریات بوده‌نگامی که جنبش توده‌ای اوج گرفت و ضرورت‌های مبارزه طبقاتی وظایف جدیدی بر عهده آن گذاشت، آشکارا نظریات خویش را با این وظایف نوین که محصول رشد مبارزه طبقاتی و جنبش توده‌ای بودند در تضاد دید. سازمان ما بر بستری بی‌وندش با جنبش توده‌ای از یک سو با ضرورتا به مشاهده و درک هر چه بیشتر واقعیات می پرداخت و از سوی دیگر برای مشاهده این واقعیت و شناخت قوانین حاکم بر مبارزه طبقاتی و تشخیص وظایف انقلابی خویش هر چه بیشتر با یدبه ما رکسیسم-لنینیسم تجهیز می‌شد و انحرافات ایدئولوژیک را از تفکر خود می زدود. در این روند سازمان ضرورتا و الزاما در همان گام‌های نخست با بینش و نظریات خویش درستیز قرار می گرفت و بدینگونه نه تنها آن بینش و آن نظریات ضرورتا به نقطه ستیزی بدل شدند بلکه هر نوع حرکتی در سمت دست‌یابی به ما رکسیسم-لنینیسم و تطابق آن با روند قانونمند مبارزه طبقاتی پرولتاریا مشروط به رد بینش و نظریات حاکم بر سازمان بود. چنین بود که سازمان ما راه سازمانگری و هدایت جنبش توده و در راه آن مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از طریق تجهیز به ما رکسیسم-لنینیسم در پیش گرفت و در این روند بینش و نظریات حاکم بر حرکت پیشین خود را به مثابه جلوه‌ای از ذهنی‌گرایی و آوانتوریزم زیر ضرب قرار داد.

اما بینش چریکی نیز کوشید تا آنجا که می تواند در مقابل این تحول بایستد، بینش چریکی در هیات های مختلف از جمله در سیمای طرفداران رفیق مسعود (گروه اشرف) ، در سیمای طرفداران بیژن (راه فدایی و اقلیت) و غیره با بهره گیری از انواع تئوری با فنی ها کوشید تا سازمان را از سیر به سوی مارکسیسم - لنینیسم بازدارد. طرفداران رفیق مسعود (گروه اشرف) چون بسیار عقب مانده تر از دیگران بودند، زودتر سازمان را ترک کردند. اما اقلترها در این فکر بودند که برای دفاع از اساس بینش گذشته و مقابله با "اپورتونیسم" ! در سازمان بمانند.

آنها گمان داشتند زوال این بینش در عرصه جهانی و در سازمان مانه به علت شکوفایی مارکسیسم - لنینیسم در سازمان و جنبش کمونیستی ایران و نیز از میان رفتن شرایط عینی زاییده آن بینش بلکه به علت "نفوذ چندتفسیر اپورتونیست در رهبری سازمان" بوده است.

از این نظر آنها در عالم پندار خود (بدون آنکه قادر باشند عوامل عینی را درک کنند و بدون آنکه بتوانند روند نفوذ و شکوفایی مارکسیسم - لنینیسم را ببینند) گمان داشتند چنانچه رهبری سازمان از نفوذ "اپورتونیسم" مصون بماند نجات بینش و نظریات چریکی از زوالی که تاریخ ایجاب کرده بود و محصول اعتلای جنبش توده ای و اشاعه مارکسیسم - لنینیسم در جنبش بوده است میسر می شود. این خود با رزترین و عینی ترین شاهد و نمونه عملکرد این تفکر در ذهن این دسته از رفقا بود.

حال آنکه ما معتقدیم ادامه تسلط این بینش بر سازمانی که عمده ترین نیروی جنبش کمونیستی بوده و دارای بیشترین پیوند

با طبقه‌کارگر و جنبش توده‌ای است تنها در عالم پندار کسانمی
ممکن می‌شود که تئوری را جدا از پراتیک، سازمان را جدا از
جنبش، وضعیت کنونی سازمان را جدا از روند تکاملی تاریخ
آن رزیابی می‌کنند و گمان دارند که رهبری سازمان تجلی جوهر
تکاملی سازمان نیست. ما معتقدیم چنانکه به فرض محال
تصورات این رفقای می‌توانست به عمل درآید، آنگاه سازمان
در نتیجه بینش آنان به سرنوشتی دچار می‌شد که گروه اشرف
دهقانی اینک به آن مبتلا است.

سازمان تجلی مادی یک ایدئولوژی و بینش است و عمیقاً
خصوصیات این ایدئولوژی و بینش را منعکس می‌کند بنا بر این
شگفت است اگر کسی گمان کند می‌تواند با هویتی متفاوت، هویت
کنونی سازمان را منعکس کند. به عکس آنچه این دسته از رفقا
گمان دارند، نه تنها بینش قدیم نمی‌تواند در این سازمان جای
بگیرد بلکه این سازمان است که همه نیروی عینی و ذهنی را علیه
این بینش کانا لیزه می‌کند و با تمام نیرو برای زوال این بینش
در سازمان و در جنبش کمونیستی ایران مبارزه می‌کند.

جالب اینکه اشرف دهقانی هم درست‌هم و نه فکرمی کرد.
او هم گمان داشت رسالت دارد با اعلام موجو ه نام سازمان و
با آرم سازمان "توطئه اپورتونیست‌ها" "غصب و تسخیر"
سازمان خنثی کند! اشرف هرگز نفهمید فاعلی مبارزه
طبقاتی پرولتاریا در وجه ایدئولوژیک آن سازمان بینش
اپورتونیستی را از پای درآورد. او در شکستگی جنبش
چریکی را در سطح جهانی نه یک ضرورت می‌دید بلکه حامل دام گستر
و توطئه چینی این یا آن دسته بندی قلمداد می‌کرد و می‌کند.

به اعتقاد ما همه آن‌هایی که این تحولات را، این پیروزی‌ها
و شکست‌ها را ناشی از "توطئه‌ها" می‌دانند، بهتر از هر فاکت
دیگری بازبان بی‌زبانی‌تعلق خود را به آن بینش اپورتونیستی

اعلام می کنند .

● "اقلیت" قالبی برای بینش گذشته

نخستین پلنوم سازمان که برای ریشه یابی بحران درون سازمان تشکیل شده بود، صف بندی درون تشکیلات را صورت مشخص تری بخشید . اکثریت که در مقطع انتشار جزوه پاسخ به اشرف (تیرماه ۵۸) بیش از سه چهارم اعضای سازمان را در بر می گرفت ، در مقطع پلنوم به دنبال تحول فکری بسیاری از رفقا بیش از ۹۰٪ کادرها و اعضای سازمان را در بر گرفت . نخستین پلنوم سازمان شکست آشکاری بود برای آن بینشی که ۹ سال بر سازمان مسلط بود .

پس از پلنوم در نتیجه مرز بندی مشخصی که در پلنوم شکل گرفت تنها عضو مرکزیت که اصول نظری و بنیادهای بینش گذشته سازمان را قبول داشت و اساس جزوه پاسخ به اشرف را که بنیادهای بینش گذشته را نفی میکرد ، قبول نداشت ، به علت سمت گیری نوین سازمان از مرکزیت استعفا داد و وظایف سازمانی خود را علی رغم توضیحات و تذکرات مرکزیت رها ساخت .

بعد از پلنوم رفقای که هر یک به نحوی از آنحاء بینش گذشته را قبول داشتند ، در قالب "اقلیت" متشکل شدند . این رفقا تا امروز حاضر نشدند حتی یک جمله هم راجع به اساسی ترین و اصولی ترین مسائلی که به بنیانهای فکری ما بازمی گردد ، موضع گیری کنند . رفقای اقلیت هنوز هم بیم دارند بپذیرند که شکل گیری اقلیت و اکثریت در سازمان بر اساس رد یا پذیرش بینش گذشته و ادراکات متفاوتی بوده است که هر یک از اصول ایدئولوژیک و مبانی ما را کسیم داشته ایم .

رفقا تصور می کنند که بدون داشتن بنیادهای واحد

اندوژیک می توان در تاکتیک و برنامه به توافق رسید و وحدت تشکیلات کمونیستی را تامین کرد. و برای اساس از سازمان می خواستند که قبل از هر چیز به مسائل مربوط به برنامه و تاکتیک بپردازد. اکثریت در برابر این نگرش عنوان می کرد کمونیست ها در عصر کنونی مجهز به یک رشته تئوری های علمی و تجربه شده جهان شمول هستند که در کلیت خود به نام مارکسیسم - لنینیسم شناخته می شوند. صحت این تئوری ها بستگی به این یا آن شرایط مشخص ندارد، تئوری - هائی است علمی که صحت آن در جریان تاریخ طوفان زای مبارزه طبقات در جوامع مختلف به اثبات رسیده است و ما با ایقان علمی به صحت این تئوری ها آنها را برای تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، برای تعیین وظایف عاجل و تدارک و انجام انقلاب پرولتاریائی به کار می گیریم.

بدون تجهیز به تئوری انقلابی، انقلاب غیر ممکن است و از نظر مابانی عام تئوری انقلاب دقیقا همان است که توسط بنیان گزاران سوسیالیسم علمی، مارکس، انگلس و لنین بنیان گذاری و تئوریزه شده است. انقلابیون کمونیست در عصر ما نیازی به کشف مجدد این تئوری ها و آزمودن مجدد صحت آنها ندارند. وحدت ارگانیک در جنبش کمونیستی میان کسانی ایجاد می شود که صحت و حقانیت تاریخی آن اصول و تئوری های علمی را پذیرفته باشند، اختلاف نظربین ما و جریان های گریلائی و "انترناسیونال چریکی" که اکنون روزهای احتضار را می گذرانند، دقیقا مبتنی است بر رد یا قبول همان تئوری های عام تجربه شده ای که به اعتقاد ما باید دستور العمل تمام کمونیست ها در مبارزه طبقات قرار گیرد.

بحث بر سر درستی یا نادرستی این یا آن تاکتیک مشخص تنها زمانی می تواند ما را به سوی نتیجه گیری واحد و درست رهنمون

گرد که بین ما یک رشته اصول تئوریک واحد و علمی حاکم باشد و مورد قبول قرار گرفته باشد. بحث ما با رفقای اقلیت دقیقاً بر سر پذیرش یا عدم پذیرش همان اصولی است که صحت آنها را علم و تجربه مبارزات پرولتاریا به اثبات رسانیده است و تئوری های ما که ۹ سال به آنها پاینده مانده بودیم همان اصول را در کلیت خود نقض کرده بود. درست به همین دلیل بود که ما پروسه تحکیم اصول یا بازگشت به اصول را مطرح می کردیم و فقط چون اساس همان بینش گذشته را درست می پنداشتند، می خواستند به کمک آنها بحث بر سر مسائل مربوط به برنامه و تاکتیک را به اتمام رسانند.

از آنجا که سازمان هستی خود را در گرو کوشش در راه تحقق همان آرمان هائی می داند که صد ها رفقای شهید ما در راه آن جان باختند، از آنجا که ما در راه پیروزی و تحقق کمونیسم پیکار می کنیم، بیش از همه موظفیم که با دستیابی هر چه سریعتر و هر چه کاملاً متر به خط و برنامه مشخص و پاسخگوئی به تمام مسایل مبرم و مشخص جنبش، در راه تحقق همان آرمان گام برداریم. همچنانکه تا امروز و به ویژه بعد از پلنوم نیز در این جهت تلاش کرده ایم.

رفقای اقلیت تلاش دارند و انموده کنند که سازمان قصد داشته است مسایل مشخص جنبش را رها کند و به بحث بر سر مسایلی بنشیند که هیچ ربطی به وظایف مشخص انقلابیون کمونیست نداشته است. حال آنکه سخن سازمان همواره آن بوده است که تا زمانی که یک رشته تئوری های عام و جهاشمول ما رکسیست-لنینیستی مورد قبول ما نباشد، بحث بر سر خط و برنامه، تحلیل حاکمیت تحلیل موقعیت و وظایف ما هرگز به نتیجه واحد نخواهد رسید. رفقای اقلیت با تعجبی آمیخته به شکایت عنوان می کنند که اکثریت سازمان در حالی که بیش از هر چیز خواهان دست یابی و

حکیم اصول بود، بلافاصله بعد از پلنوم به ارائه تحلیل های
مشخص از حاکمیت، موقعیت و غیره پرداخت! دلیل این امر
واقعا آن بود که در مقطع بعد از پلنوم اکثریت سازمان روی یک
حداقل مبانی مارکسیستی-لنینیستی به درک واحد و مشترک دست
یافته بود. حال آنکه با رفقای اقلیت چنین ادراک مشترکی
هرگز وجود نداشته است.

رفقا حاضر نیستند موضع خود را نسبت به آن نئوری عامی که
این یا آن عمل خاص را تبیین می کند، مشخص کنند. رفقا
حاضر نیستند روی آن ساخت ایدئولوژیک که مبانی فکری و
تئوریک این یا آن خط مشی را مشخص می سازد، موضع گیری
کنند. رفقا می خواهند جدا از هرگونه مبانی فکری مشترک برای
ما خط و برنامه تدوین کنند. حال آنکه درست برعکس بر اساس
ادراکات و اجدایدئولوژیک است که کمونیستها به تدوین خط
مشی و برنامه استراتژی و تاکتیک خود کمر می بندند. کما اینکه
پس از دست یابی اکثریت به حداقل مبانی، برای انجام
وظایف مبرمی که مبارزات حاد طبقاتی برعهده سازمان
گذاشته بود، با تدوین و انتشار ضمیمه کار ۳۵ سه پاسخ
مشخص برای پاره ای مسایل دست می یابیم.

همان گونه که اشتباه بزرگی خواهد بود هرگاه تصور کنیم که
ما از طریق تحلیل های متفاوتی که از مسایل عملی کنونی با
"حزب توده" داریم، مرزبندی خود را با این جریان مشخص
می کنیم. درک متفاوتی که ما از ظرفیت انقلابی و ضدانقلابی طبقات
اجتماعی و وظایف اساسی مارکسیست-لنینیست ها در
مبارزه طبقاتی داریم، درک متفاوتی که ما با "حزب توده"
از انترناسیونالیسم پرولتری داریم، ما را بر آن می دارد که
از قبیل بتوانیم مشخص کنیم که مثلا پورتونیسم راست حاکم بر
"حزب توده" چه تحلیلی از موقعیت مشخص امروز ارائه داده

وجه وظایفی را برای کمونیست‌ها در شرایط کنونی توصیه و تاکید می‌کند.

یک رشته اختلافات اساسی و اصولی ما را از اشرف‌دهقانی جدا می‌کند. اختلاف ما با اشرف با این یا آن مورد اختلاف که به یک مسئله مبهم، عاجل و مشخص مربوط می‌شود، تعریف نمی‌شود بلکه ما مطمئن هستیم که چون ما دو بینش کاملاً متفاوت داریم، چون ما ایدئولوژی و جهان بینی پرولتاریا را می‌پذیریم و اشرف آن را نمی‌پذیرد، است که ما را در اساس در دو سو قرار داده است. بحث بر سر مسایل مشخص وقتی باید خلاق و سازنده و وحدت‌آفرین است که از قبل روشن نباشد که دو جریان فکری که بنیادهای ایدئولوژیک جداگانه‌ای آنها را از هم جدا می‌کند، در برابر هم صف کشیده‌اند. این حرف کاملاً درست است که تجسم مادی هر اختلاف اصولی در پاسخگویی به این یا آن مسئله مشخص تبلور می‌یابد و از طریق پاسخگویی به مسایل مشخص است که در عمل نشان داده می‌شود که وحدت اصولی وجود دارد یا نه اما حرکت کردن در چنین پروسه‌ای تنها زمانی جایز است که از قبل مطمئن نباشیم که دو سیستم ایدئولوژیک شناخته شده و شکل گرفته در برابر هم وجود دارد که ادراکات متفاوتی درباره‌ی عام‌ترین و اصولی‌ترین مسایل دارند.

امروز ما و اشرف هیچ احتیاجی نمی‌بینیم که با هم دیگر روی مسایل عملی و مشخص بحث کنیم و بخواهیم از این طریق بفهمیم که با یکدیگر اختلاف اصولی داریم یا نه؟ بر سر ارائه تحلیل‌های جداگانه از حاکمیت نبود که اشرف از سازمان جدا شد. همه از قبل مطمئن بودند که تحلیل اشرف از حاکمیت حتماً، قطعاً و ضرورتاً ۱۸۰ درجه با سازمان تفاوت خواهد کرد. می‌دانید چرا؟ زیرا امروز دیگر روشن شده

است که هر کدام از ما در یک دستگاه ایدئولوژیک جداگانه فکر می‌کنیم. باز هم تکرار می‌کنیم بحث روی مسایل عملی و مشخص وقتی نتایج خلاق و سازنده و مثبت خواهد داشت که هنوز تا این لحظه روشن نباشد که مباحثی که مطرح می‌شوند با دو دستگاه ایدئولوژیک جداگانه سنجیده می‌شوند.

ما قبل از آنکه رفقای اقلیت تحلیل خود را از حاکمیت فعلی ارائه بدهند و قبل از آنکه تاکتیک خود را در برابر این حاکمیت مشخص سازند، مطمئن بودیم و ایمان داشتیم که در بررسی ماهیت حاکمیت این اپورتونیسیم‌چپ حاکم بررینش این دسته از رفقا است که تعیین کننده است. ما از قبل مطمئن بودیم که اپورتونیسیم‌چپ حاکم بررینش رفقا تمام واقعیت‌های موجود، تمام قانونمندی‌های مبارزه طبقاتی را خیلی راحت به فراموشی خواهد سپرد و اعلام خواهد کرد:

"حکومت نماینده بورژوازی کمپرادور و وابسته به امپریالیسم است"

مگر اشرف دهقانی درد و کلمه همین "حقیقت بزرگ را در باره حاکمیت کشف نکرد؟ مگر او هم اعلام نکرد این خیلی مسئله ساده‌ای است، جامعه ما یک جامعه سرمایه‌داری وابسته است و هر حکومتی هم که در آن روی کار بیاید وابسته به امپریالیسم خواهد بود. مگر مثال قطار تهران - مشهد و رافراموش کرده‌اید؟ مثالی که به اصطلاح روابط زیربنا و روبنا را توضیح می‌داد!

آیا هیچ آدم عاقلی می‌تواند انتظار داشته باشد که خط ایدئولوژیک اشرف دهقانی یا کومه‌له روی این مسئله عملی و مشخص به گونه‌ای دیگر بیندیشد؟ اندیشه‌ستریگ پرولتاریا امروز روابط مقولات مجرد با مسایل مشخص، رابطه بین تئوری و پراتیک مبارزاتی را روشن تر از آن تصویر کرد.

است که بتوان آن را با احتجاجات من در آوردی و جنجال های کودک فریب آشفته ساخت . وقتی مسایل به این روشنی و به این درجه از صراحت مطرح می شود و با زهم برخی از رفقا نمی پذیرند که در حین وجود اختلافات و مرزبندی های ایدئولوژیک و اصولی و بنیادی نمی توان روی مسایل عملی و مشخص برای رسیدن به وحدت ایدئولوژیک به مباحثه نشست ، ما چاره ای نخواهیم داشت جز آنکه با زهم بیشتر به انحراف از اصول این دسته از رفقا مطمئن تر شویم .

اکنون در جهان معاصر مرزبندی های معینی در جنبش جهانی کمونیستی پدید آمده است . این مرزبندی ها ناشی از اختلاف بر سر تحلیل های متفاوت از این یا آن وضعیت همین در عرصه ملی نیست ، این اختلافات به درستی یا نادرستی این یا آن تاکتیک مشخص در این یا آن موقعیت ویژه و خاص محدود نمی شود . این اختلافات در تعیین تاکتیک دقیقاً ناشی از آن مرزبندی های تعمیم یافته ای است که در عرصه اصول ایدئولوژیک بین جریان های جنبش کمونیستی جهان پدید آمده است که در هر مورد معین به هنگام اتخاذ تاکتیک خود ظهور پیدا می کنند .

تضادهای ایدئولوژیک فعلی درون جنبش کمونیستی ایران نیز اولاً ناشی از تضادهای طبقاتی درون جامعه است . ثانیاً این تضادهای ایدئولوژیک از بلوک بندی های معینی در عرصه جهانی متأثر است که خود مشخصاً انعکاس جهان شمول بودن و عام بودن قوانین مارکسیسم-لنینیسم در مبارزه طبقات است این بلوک بندی های جهانی هیچکدام مبتنی بر این نیست که تحلیل مشخص آنان از حاکمیت و موقعیت های مشخص در عرصه ملی چیست ؟ مرزبندی های اصولی که ما بین جریان های مدعی مارکسیسم - لنینیسم در عرصه جهانی رسم شده است ،

بر مبنای انحرافات اصولی شکن گرفته است نه بر اساس در -
متفاوتی که آنها از شرایط خاص ملی وظایف عاجل کمونیستها
در برابر آن دارند. اولین گام در راه زودودن تمایلات
خرده بورژوازی درون جنبش کمونیستی ایران آن است که
با ورکنیم تضادهای ما و "اقلیت" در تحلیل نهایی تضاد
بین دو بینش طبقاتی است. ثانیاً " وجود و عملکرد این تضادها
یک پدیده ملی نیست و در رشد خود ضرورتاً " در یک - - - -
بلوک بندی های جهانی در جنبش کمونیستی جای می گیرد.

بین اپورتونیزم چپ با مضمون آوانتوریزم انقلابی و
مارکسیسم - لنینیسم دریایی فاصله است. انقلابیگری
خرده بورژوازی قبل از اینکه یک متد باشد، قبل از اینکه
یک مشی باشد، قبل از اینکه پاسخی برای مسایل عملی و
مشخص باشد، یک انحراف از اصول است که جنبش کمونیستی
امروز دیگر آنرا به درستی می شناسد بینشی است متعلق به
عصری که هنوز اندیشه پرولتاریا جا معیت و کلیت خود را با زنیافته
بود. اپورتونیزم چپ با مضمون انقلابیگری خرده بورژوازی
همان چیزی است که با طلوع لنینیسم در آستانه قرن بیستم
از لحاظ ایدئولوژیک به ورشکستگی تاریخی کشیده شد. این
انحراف در جنبش کمونیستی ایران اینک نه تنها موقعیت
مسلط خود را از دست داده است بلکه مشخصاً " در آستانه زوال
قرار گرفته است. زوالی که پلنوم آن را " پیرو سه تحکیم
اصول " می نامد. زوالی که می رود تا در تمام زمینه ها
در تحلیل از حاکمیت، در تحلیل موقعیت، در موضع گیری نسبت
به جنبش جهانی کمونیستی، در تعیین وظایف کمونیستها،
در تعیین تاکتیک جنبش ضد امپریالیستی دمکراتیک خلق، در
شناخت دوستان و دشمنان انقلاب ایران و حتی در زمینه های
فرهنگی، اخلاقی و خصلتی در معیار رهبری

زندگی خصوصی به اختلافات فاحش و مشخص منجر گردد. ما نسه تنها از گسترش مبارزه ایدئولوژیک برای تکمیل کردن و متکامل کردن مرزبندی های ایدئولوژیک در تمام عرصه های معین و مشخص بیم ندا ریم، بلکه درست همان گونه که شرکت ما در مبارزه طبقات در وجه ایدئولوژیک آن در یک ساله اخیر نشان داده است، خواهیم کوشید تا با پیگیری کمونیستی با تمام می و جوه اپورتونیسیم چپ و راست، چه در داخل سازمان و چه در خارج آن قاطعانه پیکار کنیم. ما این قاطعیت و این پی گیری را به سود جنبش کمونیستی و در جهت تصفیه سازمان از تمام می گرایش های انحرافی راست و چپ می شناسیم. رفقای اقلیت نگران نباشند که ما فقط در ابعاد انتزاعی، تنها در عرصه اصول، اپورتونیسیم چپ را ترک خواهیم گفت. خیر رفقا! ما تنها بدین منظور کوشیده ایم اختلافات ایدئولوژیک را به عرصه اصول بکشانیم که واقعا قصد داریم در تمام می زمینه های عملی و مشخص این انحراف را ریشه کن کنیم. آنچه تا کنون بر ما گذشته است شاهد صدق این مدعا است و آینده نیز بطور قطع شاهد پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا است.

بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

در باره انشعاب "اقلیت"

جنبش کمونیستی ایران درست‌تر است یا پورتونیسیم‌چپ و راست و در روند شکوفاساختن اندیشه جهانشمول مارکسیسم-لنینیسم اینک گامی دیگر به پیش برداشته است.

انشعاب "اقلیت" در تاریخ سازمان مانقطه عطف دیگری است که ما را هرچه بیشتر از پیرایه‌های غیرمارکسیستی جدا ساخته و به آینده‌ای امیدآفرین و پیروزمند پیوندمی دهد.

اکنون سازمان ما با آرمان تحقق سوسیالیسم، با کوله‌باری از تجارب ده سال بیکاری بیگرو خونین با دشمنان خلق، با کوله‌باری از تجارب بیکار با پورتونیسیم‌چپ و راست در پیوند با جنبش طبقه کارگر و جنبش ضدامپریالیستی - دمکراتیک خلق‌های میهنمان در راه بهره‌گیری هرچه بیشتر از دستاوردهای انترناسیونالیسم پرولتری در راه تجهیز هرچه بیشتر به اندیشه دوران سازمان مارکسیسم-لنینیسم، در راه تشکیل حزب طبقه کارگر و تائید رهبری پرولتری در جنبش خلق، مبارزه‌ای پیگیر را به پیش می‌راند.

انشعابی که در سازمان بوقوع پیوسته بر اساس تضاد ایدئولوژیک میان دو جریان شکل گرفت که یکی بر پایه‌بینش گذشته سازمان، دفاع از پورتونیسیم‌چپ را به عهده گرفت و در عرصه مبارزه طبقاتی جاری خط مشی‌ای ماجراجویانه را پیشنهاد کرد (و هم اکنون نیز در پیش گرفته است) و دیگری - بر پایه‌بینش مارکسیسم-لنینیسم-بینش و نظریات گذشته سازمان را انحراف از اصول تشخیص داد و کوشش خود را بر این قرار داد که

در عرصه مبارزه طبقاتی جاری، خط مشی پرولتاریائی و متکی بر قوانین عینی ناظر بر روند مبارزه طبقاتی را در پیش گیرد.

تضادهای ایدئولوژیک، با زتاب تضادهای طبقاتی هستند و آن زمان که مبارزه طبقاتی اوج گیرد و توده‌ها به پیکار برخیزند این تضادها در احزاب و سازمان‌های انقلابی که جبراً این روند را در خود منعکس می‌سازند، عمیق‌تر و آشکارتر می‌گردند. همچنانکه تضادهای ایدئولوژیک وجهی از تضادهای طبقاتی هستند، مبارزه ایدئولوژیک نیز وجهی از مبارزه طبقاتی است و همچنانکه تضادهای ایدئولوژیک بر بستر رشد مبارزه طبقاتی عمق می‌یابند مبارزه ایدئولوژیک نیز بر همین بستر اوج می‌گیرد. در واقع روند رشد مبارزه طبقاتی با زتاب خود را در درون احزاب و سازمان‌های انقلابی بصورت روند رشد مبارزه ایدئولوژیک نشان می‌دهد.

احزاب و سازمان‌های کمونیست بدون پیروزی در عرصه مبارزه ایدئولوژیک، قادر نخواهند بود در عرصه مبارزه طبقاتی، پیروزی حقیقی کسب کنند.

مارکسیسم - لنینیسم که خود مظهر ستیز تاریخی پرولتاریا با بورژوازی است، همواره با اپرتونیزم چپ و راست یعنی با نفوذ اندیشه‌های خرده بورژوازی و بورژوازی در جنبش کمونیستی در ستیز بوده و از جمله در روندهمین ستیزی‌گیر و پویا شکوفا می‌گردد.

همواره باید تاکید کرد که پیشاهنگ پرولتاریا پیش از آنکه در پیکار با اپورتونیزم و رویزیونیسم یعنی در پیکار با ایده‌های خرده بورژوازی و بورژوازی نفوذ یافته در جنبش کمونیستی پیروز گردد پیش از آنکه مارکسیسم - لنینیسم را در بطن خود شکوفا گرداند، پیش از آنکه وحدتی اصولی و آهنین بر اساس

مارکسیسم - لنینیسم پدید آورد، هرگز نخواهد توانست در پهنه پیکار طبقاتی پیشتاز و پیروز باشد. این آموزشی است که تاریخ جنبش کمونیستی و تاریخ تک تک احزاب پیرومند کمونیستی به مامی آموزد.

مبارزه ایدئولوژیک همواره در درون سازمان سیاسی طبقه کارگر جریان دارد. آن زمان که تضادها عمق یابد و آن زمان که دوبینش متضاد در درون سازمان شکل گیرد و حرکت انسجام یافته و اصولی آن را با موانع جدی روبرو سازد، آن زمان که گرایش های متضاد به جریان هایی با مرز بندی های اصولی بدل شوند، دیگر نمی توان از تشکیلات واحد سخن گفت. چرا که وحدت تشکیلاتی کمونیست ها بر اساس وحدت ایدئولوژیک آنان استوار است. در چنین شرایطی جریان های متضاد ضرورتاً "از هم جدا میشوند و جداگانه مبارزه ایدئولوژیک را در سطح جنبش به پیش میبرند. آن حزب یا سازمانی که از انشعاب بترسد و در مبارزه ایدئولوژیک راه مباحثات در پیش گیرد، خود اذعان کرده است که از مارکسیسم - لنینیسم دور بوده و به کجراه می رود. در چنین شرایطی آنهایی که به هر سطحی بر اختلافات ایدئولوژیک بر اصول سرپوش گذارند و به بهانه های مختلف آن را پنهان نمایند، خادمین آگاه یا نا آگاه ایورتونیسم و از هم پنهان دشمن مارکسیسم - لنینیسم و دشمن وحدت و استحکام تشکیلات کمونیستی هستند.

سازمان ماکه زیور از خون شهیدان بر بسته است و همواره پرچم پرتاب ترین عرصه های رزم را به کف داشته است، گرچه

در فروغ ستاره سرخ آرمان کارگران پایه راه رزم نهاد و رزمندگان یک به یک در تابش همین ستاره خونین به پیکار برخاستند و برسینه شهیدانش نقش همین ستاره برنشته است، اما تاراه دست یابی به این هدف را بیابد، تا سوسیالیسم رانه یک آرزو، بلکه اندیشه‌ای برستیغ همه دستاوردهای دانش - بشری درک کند، تا آن زمان که دیگر نه پریه آتش سپردن بلکه پیشاپیش رنجبران پرچم برافراشتن را پیشه کند، یعنی تا آن زمان که اندیشه خود را از پندارها بزداید، تخیلات انحرافی را درهم بکوبد، اشتباهات را اصلاح نماید، به مارکسیسم - لنینیسم مجهز شود و با توده‌ها پیوندی بدراهی دراز و دشوار و پرفراز و نشیب را پیمو ده است.

در این راه سخت، در این راهی که باید بر راه پرولتاریا منطبق می‌گشت، ما جراحی انقلابی بر بستر بحرانی که کل جنبش کمونیستی ایران را فرا گرفته بود، مانعی باز دارند. هرگز از پویائی با زناستاند و هر زمان در راه تجهیز به اندیشه مارکسیسم - لنینیسم گام‌های بزرگتری را به پیش برداشتند و اکنون در روند همین تحول، "اقلیت" با انشعاب خود شکست آ و انتوریسم انقلابی را از اندیشه پرولتاریائی سازمان ما اعلام کرده است.

اکنون ما با انشعابی انجام شده روبرو هستیم که باید آنرا اعلام کنیم و توضیح دهیم:

اکنون "اقلیت" با استفاده غیر مسئولانه، غیر منطقی و یکجانبه نام و عناوین نشریات سازمان باعث اغتشاش در اذهان مردم شده است، این شیوه برخورد خودبینانه، به جنبش کمونیستی و جنبش ضد امپریالیستی آسیب رسانده است.

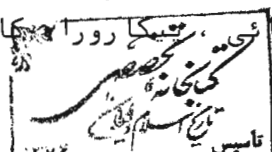
" اقلیت " از پایان پلنوم یکم به جای اینکه درون سازمان به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد و انحرافات خود را تصحیح کند، علیرغم مخالفت های مکرر مرکزیت، برتشکیل فراکسیون صرار ورزید و فراکسیون تشکیل داد و مدت هفت ماه تمام به تدوین نظرات خود گذراند، بی آنکه در این مدت نظرات خود را با دیگر رفقا در میان گذارد. " اقلیت " می خواست نظرات خود را در "تنهایی" تدوین کند!

رفقای " اقلیت " همه در یک چیز مشترک بودند و آن هم دفاع از "مشی مسلحانه"، لیکن نه از تئوری ویراتیکی پیشین سازمان تحلیل مشخصی داشتند و نه از هیچ مسأله دیگری، بنابراین آنها نه بر اساس نظراتی مشخص بلکه برای مشخص کردن نظرات خود به ایجاد فراکسیون پرداختند.

در این مدت رهبری سازمان بارها از رفقا خواست تا نظرات خود را در سطح سازمان طرح کنند، اما آنها در حالی که در "گفتار" از مبارزه ایدئولوژیک دفاع می کردند، در "کردار" از ارائه نظرات خود به تشکیلات ظفره رفتند.

پس از هفت ماه کار جدا از سازمان، رفقا بالاخره موفق شدند همان تعابیر سهل انگارانه، ذهنی و چپ نگرانه رایج در سطح جنبش را به شکلی دیگر بعنوان "نظریات مشخص" تدوین کنند. و بدینال آن به رهبری سازمان اتمام حجت دادند که چنانچه نپذیرد که نظرات آنها بطور جداگانه در ارگان سراسری کار و نبرد خلق انتشار یابد، خود را سا "با انتشار" نشریات " دست به اعلام مواضع خواهند زد.

سازمان جزوات حاوی نظرات رفقا را درون سازمان توزیع کرد تا به بحث گذاشته شود، لیکن به عکس پیش بینی آنان به علت آشنائی رفقا با این تحلیلها که قبلاً از طرف راه - فدائی، میکائیل رورا و دیگر مگرمطرح شده بود از آن بحث ها در درون



تشکیلات استقبال نشد. آنها خوب می دانستند به مبارزه ایدئولوژیک بدین شیوه نمی توانند امید داشته باشند بلکه همین دلیل بود که روی "علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک" اصرار داشتند.

سازمان با اینکه اجرای پیشنهادهای اقلیت را عملاً جدایی سازمانی در پوشش مبارزه ایدئولوژیک علنی می دانست، پس از محاسبه تمام تاثیرات مثبت و منفی که قبول یا رد این پیشنهاد بر جنبش بجای می نهاد با آن موافقت کرد و قرار شد در ضمیمه نشریه کار نظریات هر دو جریان اکثریت و اقلیت انتشار یابد. هدف اصلی ما از پذیرش مبارزه ایدئولوژیک علنی با اقلیت باز هم بیشتر منفرد ساختن آن و انتوریسم در سطح جنبش کمونیستی ایران بود. اما اینکه چرا سازمان موظف بود نظریات دو جریان را در ارگانهای سازمان مطرح سازد بدین دلیل بود که برخورد خودبینانه، یکجانبه و غیرمسئولانه آنان با مسأله نام و آرم سازمان و نشریات آن برای انتشار نظریات خود ما را بر آن می داشت که با مسأله آرم و نام برخوردی مسئولانه داشته باشیم و بکوشیم در ذهن مردم اغتشاشات فکری پدید نیاید و اجازه ندهیم که بر پایه اغتشاش فکری نیرو بسیج شود.

اکثریت با درک عمیق انحراف نظریات اقلیت نه تنها نمی توانست از علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک و اهمیت آن داشته باشد، بلکه حاضر بوده است بعد از اینکه رفقا نظراتشان را انتشار دادند با آن نظریات در سطح جنبش برخورد نماید. آنها در عرصه ایدئولوژی خط مشی و سازماندهی عملاً از سازمان جدا شده بودند، از این روی تصمیم مسئولانه رهبری سازمان در پذیرش پیشنهادهای اقلیت تصمیمی کاملاً بجا و اصولی بوده است اما اقلیت با پیش گرفتن شیوه ای کاملاً یکجانبه

و خود بینانه فرصت نداد که انشعاب از مجرای اصولی و توأم با واقع بینی حل شود. "اقلیت" تاکنون شیوه‌ای غیرکمونستی در انشعاب پیش گرفته است.

تضاد میان ما و این دسته از رفقا تا سطح عام ترین و کلی ترین مقولات تکامل یافته بود. این تضاد در تمام شئون اعم از روش سیاسی، ساخت تشکیلاتی و عملکردهای یک انقلابی، آری، در تمام جنبه‌ها خود را نشان می‌داد. خط و مرزها آنچنان عمیق بود که جبراً "و حتماً" منجر به انشعاب می‌شد، اما رفقای "اقلیت" نه تنها از توضیح مواضع خود برای رفقای سازمان در تمام این مدت سرسختانه اجتناب کردند، بلکه در پایان هم به شیوه‌ای سازمان شکنانه و ماجراجویانه، با زیر پا گذاشتن هرگونه ضابطهء کمونستی و بدون در نظر گرفتن نظر رهبری سازمان و نظر دیگر رفقای سازمانی انشعاب کردند.

بی‌گمان در چنین وضعیتی نظر ما نمی‌تواند جز این باشد که انشعاب را انجام شده اعلام نماییم. اعلام این انشعاب گرچه اعلام شکست آوانتوریسم از مارکسیسم - لنینیسم و سقوط سنگر آن در سازمان بود، با این همه اکنون انشعاب مشکلات بسیاری را پیش روی سازمان قرار داده است. این است آن واقعیتی که با آن روبرو می‌شویم.

جوهر تفکر منشعبین، آنها را بر آن داشته است که همانند اشرف دهقانی گمان برند که این نام سازمان است که معجزه! می‌کند، که این نام "کار" است که نیرو بسیج می‌کند، آنها گمان دارند که آرم و نام است که به ایدئولوژی و خط مشی محتوی و اعتبار می‌بخشد! ما اصلاً اینطور فکر نمی‌کنیم. ما انقلابیون کمونیست هستیم و کمونیسم را بیانگر هویت تاریخی - طبقاتی خود می‌شماریم، این چیزی است که ما هرگز از آن

دست برنخواهیم داشت . وهم از این روست که ما هرتام و
عنوان مشخص را برای خود تابع مصالح و منافع عملی و
مشخص جنبش کمونیستی ایران می‌دانیم .

خطا خواهد بود هرگاه گمان کنیم که آوانتوریسمی
که درپهنهٔ جهانی و درعرصهٔ تاریخ سپرافکنده و سنگرها
کرده است ، بازهم بتواند حتی باگروگذاشتن تمام
اعتبار ۱۰ سالهٔ سازمان و نام و عنوان آن مارکسیسم-
لنینیسم را از میدان به درکند . نیز بدانیم که چینی-
کوشی خون شهیدانی را که درسرود "پیروز بساد
کمونیسم" شهادت را درآغوش کشیدند ، لوٹ خواهد کرد .
"اقلیت" هنوز درک نمی‌کند و نمی‌داند که تکیه برتوهم
نیروها ، تکیه بر اغتشاش فکری نیروها ، تکیه بر شکست و تکیه
بر زوال حتمی است . اینها نمی‌دانند که زوال آوانتوریسم
نه در سازمان ما ، نه توسط رهبری سازمان ، نه به علت نفوذ
چند اپورتونیست در سازمان ! و نه به علت غفلت‌های آنان ،
بلکه در نتیجهٔ دگرگونی شرایط عینی ، اشاعهٔ مارکسیسم
لنینیسم و رشد تفوریک و غنای تجربهٔ فعالین جنبش
کمونیستی ایران بوده است . آنها ورشکستگی اپورتونیسم
چپ "آوانتوریسم" را درعرصهٔ جهانی نمی‌بینند ، به همین
علت پرچم آن را در این گوشه از جهان برافراشته‌اند .

* * * * *

انشعاب "اقلیت" اکنون وظایف معینی برعهدهٔ همهٔ
اعضای سازمان ، همهٔ رفقای هوادار ، همهٔ انقلابیون
کمونیست و دیگر نیروهای انقلابی گذاشته است .
اپورتونیسم چپ و راست به عبث در این اندیشه اندک از
این انشعاب در جهت ضربه وارد آوردن بر سازمان مابهره‌گیری‌کنند .
انقلابیون کمونیست و درراس همه ، فدایین خلق ، در این

زمان وظایف سنگینی برعهده دارند. اپورتونیسیم چپ و اپورتونیسیم راست در برابر این انشعاب بیکار نخواهند نشست و هریک بیهوده تلاش خواهند کرد تشتتی را که ممکن است در ذهن برخی هواداران پدید آید، دامن زنند و بدین وسیله سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را تا می‌توانند تضعیف کنند.

برعهده ماست که با احساس مسئولیت جدی نسبت به خطر انحرافات که جنبش را تهدید میکند، با برخورد هرچه فعالتر با مسایل ایدئولوژیک و توضیح مواضع سازمان درگسترده‌ترین سطوح، زمینه اغتشاش فکری را که توسط جریانهای اپورتونیست دامن زده میشود از بین ببریم.

وظیفه همه رفقا میدانیم که در برخورد با اپورتونیسیم چپ و راست تمامی توان ایدئولوژیک - سیاسی خود را بکار گیرند و با متانت، شکیبایی و قاطعیت کمونیستی و صرفاً "در حوزه ایدئولوژیک سیاسی به مبارزه ایدئولوژیک و به دفاع از مواضع سازمان و حقانیت تاریخی آن برخیزند.

اکنون تک تک رفقای عضو و رفقای هوادار مسئولیت و وظیفه‌های تاریخی برعهده دارند. همه با هم بکوشیم تا درسنگر استوار و پرشکوه مارکسیسم - لنینیسم، بیکار با اپورتونیسیم چپ و راست را به پیش‌رانیم و در پرتو وحدت پولادین سازمان افتخارآفرینمان، با همه نیرو و شکوفایی مارکسیسم لنینیسم را دامن زنیم، به مارکسیسم - لنینیسم مجهز شویم و تاپای جان پرچم افتخارآرمان پرولتاریا را برافراشته نگاهداریم. رفقا!

راهی سخت و دشوار در پیش داریم. دست به دست هم از دهلیز خون گذشته‌ایم. فرازها و فرودها را دیده‌ایم. طعم شکست و پیروزی را چشیده‌ایم، و اینک با کوله‌باری از آزمونها و سترگ بیکاری خونین، در وحدت با جنبش جهانی کمونیستی و

در پیوند با کارگران و رنجبران میهنمان پایه راه پیروزیهای
توینی گذارده ایم .

"ما به شکل گروه فشرده کوچکی در راهی پرازیرتگاه و
دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم .
دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً
همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم . اتحاد ما بنا
بر تصمیم آزادانه‌ء ما است . تصمیمی که همانا برای
آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلا ب -
مجاورمان در نغلطیم که سکنه‌اش از همان آغاز ما را
به علت اینکه بصورت دسته‌ء خاصی مجزا شده‌نه طریق
مخالجه بل طریق مبارزه را برگزیده‌ایم ، سرزنش
نموده‌اند ."

(لنین - صفحه ۷۴ کلیات)

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

قسمتی از

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)

شاخه خوزستان

در باره انشعاب "اقلیت"

انشعاب "اقلیت" زمینه مساعدی برای سوء استفاده پورتونیسیم چپ و راست فراهم آورده تا از هر طرف سازمان ما را آماج تیرهای زهرآگین تهمت و افترا، شایعات و دروغپردازیهای مفتضحانه قرار دهند و این در شرایطی است که هر ضربه بر پیکر سازمان بی هیچ تردید ضربه‌ای بر پیکر جنبش کمونیستی ایران و کل جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک - توده‌های میهن خواهد بود. پورتونیسیم چپ که از انشعاب "اقلیت" کودکانه به وجد آمده از زبان "سازمان پیکار" "مسرت" و "شادمانی" تمام نیروهای راستین کمونیستی!! را از حرکت "ماجرای جوانه" "اقلیت" اعلام و به "اقلیت"، "تبریک" می‌گوید.

باید پرسید جریانات موسوم به خط ۳ که هم در زمینه بنیادهای ایدئولوژیک ناظر بر مسایل جنبش جهانی کمونیستی و هم به ویژه در زمینه "بینش چریکی" دارای اختلافات عمیق "اصول" با "اقلیت" هستند چگونه "اقلیت" را به عنوان جریان اصیل مارکسیستی - لنینیستی درون سازمان مورد حمایت قرار داده‌اند؟ واقعیت این است که نظریات اعلام شده توسط "اقلیت" در زمینه "خط" و "برنامه" در جوهر خود با نظریات خط ۳ و نیز خط ۴ یکسان است. به اعتقاد ما تمامی این نظریات به نوبه خود و علیرغم هرگونه انکار و اکراره و

پرخاش‌ارایه‌کنندگان از طریق یک خط آشکارا نحرافی به کانون نظریات گروه، اشرف وصل می‌شوند. نظریاتی که بسا نادیده گرفتن واقعیت، مقدم شمردن ذهن بر عین و تصویر کا ملا" نادرست رابطه توده و پیشرو، آنارشیسم را بعنوان وجه مشترک تمامی جریان‌ات فوق پیش‌پای آنان قرار می‌دهد و بدینسان روشن می‌شود که چرا اپورتونیزم چپ حرکت "انشعاب‌گرانه" "اقلیت" را محملی برای حملات کینه‌توزانه خود علیه ما و اصولیت مارکسیستی-لنینیستی عمق‌یابنده سازمان ما قرار داده است.

شاخه خوزستان از کلیه رفقای هوادار قاطعانه می‌طلبد در چارچوب مواضع ایدئولوژیک-سیاسی سازمان به دفاع از سازمان خود برخاسته، اقدام "ماجرایوبانه" و انشعاب‌گرانه "اقلیت" را برای توده‌ها و نیروهای سیاسی توضیح دهند و همیشه به یاد داشته باشند هر ضربه اپورتونیزم چپ و راست بر پیکر سازمان، ضربه‌ای بر جنبش کمونیستی و کل جنبش ضدامپریالیستی-دمکراتیک توده‌های میهنمان است.

شاخه خوزستان با تمام قوا خواهد کوشید تا "شادی" و "مسرت" موقتی اپورتونیزم چپ و راست به "یاس" و "نومیدی" همیشگی بدل شود.

مستحکم با دوحده رزمنده صفوف سازمان
چریکهای فدایی خلق ایران
نابودبا دتوطئه تفافکنان وفرصت طلبان
درا هتزاز با دیرچم پیکارجوی ضدامپریالیستی
طبقه کارگران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
شاخه خوزستان

۱۶ تیرماه ۱۳۵۹

قسمتی از

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

== شاخه کردستان ==

در باره گروه "اقلیت"

... از آنجا که مسأله اکثریت و اقلیت اکنون بحث‌های بسیاری را برانگیخته و گروه‌های عوام‌فریب و فرصت‌طلب با پخش شایعات بی‌اساس تلاش دارند با استفاده از حرکت انحلال طلبانه اقلیت توجیهی بر نظرات انحرافی خود بیابند توضیحات مختصر ذیل پیرامون این مسأله را ضروری می‌دانیم .

شاخه کردستان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اعتقاد دارد آنچه که در پلنوم اول سازمان به‌عنوان نظر اکثریت کادرها و اعضاء تثبیت شد بیانگر جایگزینی اصول مارکسیسم - لنینیسم در مقابل اشتباهات و انحرافات گذشته بود . دستیابی سازمان ، سیر نتایج پلنوم اول ، نتیجه ۹ سال تلاش سختی ناپذیر تمام رفقای فدایی است که ایمان به پیروزی طبقه کارگر و همه زحمتکشان را در میدان نبرد با یکی از سفاک‌ترین رژیم‌های عصر ما نشان دادند .

نتایج پلنوم سازمان مشعلی بود فراراه سازمان و به‌ما امکان داد تا با گام‌های هرچه استوارتر در راه رهایی کارگران و زحمتکشان مبارزه کنیم . از آن هنگام تاکنون سازمان ما با شرکت فعال در مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک مردم میهنمان و آموختن از آنها درک خودرسانسیت به میانی نظرات اکثریت پلنوم عمق و غنای بیشتری بخشیده است . ما طی ۹ سال مبارزات پرافتخار رفقایمان عمیقاً "

درک کرده ایم دستیابی به اصول صحیح با توجه به انبوه
ضعفها و کج روی های گذشته و حال جنبش هیجگاه به آسانی
میسرنبوده است... آنچه گروه اقلیت در زمینه خط و برنامه
مدعی کشف و ابداع آن می باشند، نسخه کهنه همان
ایده هایی است که مدت ها تحت عناوین مختلف از جانب
نیروهای خط ۳ و ۴ و گروه اشرف و امثالهم عنوان شده است.
ایده هایی که درستیز آشکار با واقعیات روز به روز غیر قابل
دفاع ترمی گردند و این بار گروه اقلیت می کوشد آن ایده های
در حال مرگ را تحت نام سازمان همچنان نگاه دارد.

امروز نقش سازمان مادر مبارزات ضد امپریالیستی -
دمکراتیک مردم میهنمان چنان است که هر ضربه ای بدان به
کل جنبش لطمه خواهد زد... ماضی محکوم نمودن حرکت انحلال
طلبانه اقلیت و تلاش آنها جهت معرفی خود به نام سازمان و
استفاده از نام ارگان سازمان بخاطر انتشار اندیشه های
انحلال طلبانه و انحرافی خود انشعاب این جریان را به سود
تحکیم و وحدت هر چه بیشتر در سازمان، حول اصول مارکسیسم
- لنینیسم می دانیم و ایمان داریم که جریان بالنده
اکثریت به پیروزی های با زهم بیشتری دست خواهد یافت.
حرکت سازمان در راستای دستاوردهای پلنوم اول به
روشنی صحت دیدگاه های اکثریت سازمان را علیرغم پاره ای
کاستی ها نسبت به مسایل اساسی انقلاب ثابت کرده است و
امروز سازمان ما با توجه به نقشی که در مبارزات تاریخی
مردم میهنمان بر عهده دارد تمام تلاش خود را به کار می برد
تا با عمق بخشیدن به اصول تثبیت شده در پلنوم اول به
وظایف بزرگ در قبال طبقه کارگر و سایر رزمندگان عمال
نماید... امروز اقلیت از طریق اتهامات بی پایه به
مرکزیت می کوشد ایده های انحلال طلبانه خود را به کرسی

بنشانند ، بکوشیم تا با تحکیم وحدت اصولی در صفوفمان از
سنگراستین طبقه کارگر ایران قاطعانه دفاع کنیم .

مستحکم باد صفوف رزمنده سازمان چریکهای

فدایی خلق ایران

نابودباد توطئه های نفاق افکنان و

انحلال طلبان

برافراشته باد پرچم رزم طبقه کارگر ایران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - شاخه کردستان

۲۳ خرداد ماه ۱۳۵۹

در باره انشعاب "اقلیت"

در حالیکه تلاش امپریالیسم و وابستگان داخلی بیش از هر زمان دیگری برای به شکست کشاندن مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک توده‌های مردم گسترش یافته است، در حالیکه سیاستهای نفاق افکنانه و جنگ افروزانه جناحهایی از هیئت حاکمه بستر رشد مناسبی را برای تشدید فعالیت ضد مردمی عوامل امپریالیسم، بازماندگان سرسپرده رژیم سابق و سرمایه داران لیبرال و خوانین به وجود آورده است، همچنین ناتوانی حاکمیت از حل مسایل عاجل زحمتکشان، تحریم اقتصادی امپریالیسم و عدم مقابله صحیح با آن، گسترش فعالیت محترکان و گرانی روزافزون، تشدید نابسامانیهای حیات اجتماعی و سیاسی جامعه در اثر تشدید مبارزه قدرت بین جناحهای مختلف درون حاکمیت بیش از هر زمانی صفوف خلق را دچار پراکندگی و سردرگمی کرده است، در چنین شرایطی که بیش از هر زمان دیگر طبقه کارگر برای به عهده گرفتن نقش تاریخی خود در مبارزات ضد امپریالیستی خلق به وحدت اراده نیاز دارد، "اقلیت" سازمان با انتشار نشریه‌ای یا استفاده از آرم و نام سازمان اقدامات انشعابگرانه و انحلال طلبانه خود را تکمیل کرده و به انشعاب خود رسمیت بخشید.

"اقلیت" در جریان نخستین پلنوم سازمان بر محور دفاع از بینش گذشته سازمان بوجود آمد. از آنجایی که سازمان

کمونیستی ، با وجود دربرگرفتن نظرات متفاوت ، فراکسیون
یا "تشکیلات درتشکیلات" رانمی پذیرد ، لازم بود هرچه زودتر
مبارزه ایدئولوژیک برای محور تا نتیجه نهایی ادامه
یافته و در سطح جامعه اعلام گردد .

"اقلیت" پس از پلنوم بجای عمل کردن به وظایف و
مسئولیتهای سازمانی وجدیت و پشتکار در امر مبارزه ایدئولوژیک
و دفاع کردن از نظریاتش ، یعنی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان
ضمن انجام وظایف سازمانی و تشکیلاتی ، عملاً از انجام
وظایف و تعهداتش شانه خالی کرد و در مقابل ایجاد "تشکیلات
درتشکیلات" راه هدف قرار داد و بدون آنکه قدمی برای حل
مسائل عظیم سیاسی - تشکیلاتی سازمان بردارد ، در راه -
سازمان شکنی و انحلال طلبی پای گذاشت و نشان داد که تاکید
بر "سازمان" ، "ضوابط تشکیلاتی" ، "مرکزیت دمکراتیک"
شعارهایی است برای تامین منافع "گروهی" . شیوه عمل
"اقلیت" بازتابی است از دیدگاه و موضع طبقاتی آنان .
همچنانکه خرده بورژوازی به علت موقعیتش در تولید
اجتماعی هرگونه سازمان و انضباطی را اسارت آور میداند
و برای خود آزادی نامحدود قایل است .

روشنفکران خرده بورژوا نیز وقتی در "اقلیت" قرار
میگیرند ، تحمل اینکه اراده شان و آزادی نامحدودشان و
نظریات انحرافی شان توسط اکثریت محدود و مشروط گردد ،
ندارند و هرگونه ضابطه ای را ضدیت با خودشان تلقی می نمایند
و چهارچوب تشکیلات را حصار تنگی برای تمایلات انفرادی متشانه
خود می یابند و برای اثبات حقانیت خود نه بر مبارزه
ایدئولوژیک جدی و متین به شیوه کمونیستی بلکه بر
احساسات "توده ها" ی هوادار و قرار دادن آنها در مقابل
رهبران توصل می جویند .

ما عصیان خرده بورژوا ما بانه "اقلیت" در استفاده غیر مسئولانه از نام و آرم سازمان، قرارداد منافع "گروهی" بالاتر از منافع جنبش کمونیستی، شایعه پردازی، جعل و دروغ و تحریف و کوششهای انحلال طلبانه آنان را قویا "محکوم میکنیم" و در این هنگام که مرکزیت سازمان موردتهاجم انحلال طلبان قرار گرفته و وظیفه ما و کلیه کادرها و اعضاء و هواداران سازمان است که با اتحادی مستحکم ترازیبش به گرد مرکزیت سازمان برای حل مشکلات (ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی) سازمان مبارزه کنیم تا بتوانیم هرچه پرتوانتر به وظایف خود در قبال جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک و مقابله با خطرات روزافزونی که جنبش را تهدید میکند بنشاطیستی عمل کنیم.

مستحکم باد صفوف رزمنده
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
تا بود باد توطئه نفاق افکنان و انحلال طلبان
پرتوان باد جنبش طبقه کارگر
پیشتر مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
شاخه اصفهان - فارس

۳۱ خرداد ماه ۱۳۵۹

متدولوژی منتعبین

انکار واقعیت به کم

الگو برداریهای غیر علمی

"دو گروه مارکسیست وجود دارند. هر دوی آنها تحت لوای مارکسیسم کار میکنند و خود را "تمام عیار" مارکسیست میدانند. معذالک آنها به هیچ وجه به یکدیگر شایسته ندارند. علاوه بر این: درهٔ عریضی آنها را از هم جدا میکند زیرا اسلوب کار آنها هر دو در قطب مخالف قرار دارد.

گروه اول معمولاً به قبول ظاهری مارکسیسم و اعلام پرطمطراق آن اکتفا میکند. این گروه بدون این که قادر یا مایل باشد به کنه مارکسیسم پی ببرد و بدون اینکه قادر یا مایل باشد آن را در زندگی اجرا نماید، اصول زنده و انقلابی مارکسیسم را به فرمولهای مرده و گنگ بدل میسازد. پایهٔ فعالیت آنها تجربه و یادرنظر گرفتن کارهای عملی نیست، بلکه نقل قولهایی از مارکس است. تعلیمات و دستورات را از مشابهات و قرینه سازیهای تاریخی کسب میکنند، نه از تجزیه و تحلیل واقعیت زنده.

مغایرت گفتار با کردار - این است بیماری اساسی این گروه. باس و عدم رضایت دائمی از سرنوشت، سرنوشتی که غالباً برای این گروه کارشکنی میکند و آنها را "بور" میکند، از اینجانشی میشود. نام آن گروه منشویسم (در روسیه)، اپورتونیسیم (در اروپا) است...

رفیق نیشکو در کنگرهٔ لندن یادکر این که این گروه برپایهٔ مارکسیسم نایستاده، بلکه لم داده است، به

طرز صائبی این گروه را توصیف نمود.

گروه دوم، برعکس مرکز ثقل فضای را از قبـول ظاهری مارکسیسم به مرحله عمل و اجراء آن در زندگی منتقل میکند. تعیین آنچه ن و سایل و طرق عملی کردن مارکسیسم که با اوضاع مناسب باشد، تغییر این طرق و سایل، هنگامیکه اوضاع تغییر میکند-- اینها نکاتی است که این گروه، عمده توجه خود را بدان معطوف می دارد. این گروه دستورات و تعلیمات را از بررسی شرایط محیط کسب میکند. نه اینکه از مشابهات و قرینه سازیهای تاریخی. پایه فعالیت وی متکی بر نقل قولها و کلمات قصار نیست بلکه بر تجربه عملی است که صحت هر قدم خود را با تجربه، مورد و ارسی قرار میدهد، از اشتباهات خود پند میگیرد و ساختن زندگی نوین را به دیگران می آموزد. نام این گروه بلشویسم، کمونیسم است. سازمان دهنده و پیشوای این گروه، و. ای. لنین است.

استالین

رفقای اقلیت در اثبات نظریاتشان شواهد فراوانی از لنین می آورند و بدین ترتیب میخواهند خود را معتقد به اصول و وفادار به لنینسم نشان دهند ولی با وجود همه این ظاهرسازیها، ما اعتقاد داریم که استنتاجات آنها ربطی به لنینسم ندارد.

مجموعه نوشته های اقلیت - منجمله مقاله مورد بحث ما - نشان میدهد که قسمت عمده ای از استنادات آنها به لنینسم (*) به آن بخش از نوشته های لنین محدود میشود که در فاصله دوا انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ نگاشته شده است.

(*) زیر نویس در صفحه بعد.

اگر به این واقعیت توجه کنیم که فاصله فوریه تا اکتبر، مرحله تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی در روسیه بود و لنین منطبق با این مرحله از انقلاب، وظایف بلشویکها را تعیین و آنان را به سوی انهدام ماشین دولتی سرمایه‌داری هدایت میکرد، آنگاه مشخص میشود که گرایش رفقا به این بخش از آثار لنین از جمله (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، در اطراف شعارها و...) به هیچ روی تصادفی نیست. آنها به خرده بورژوازی ما به همان سیاقی نگاه میکنند که لنین به اس. ا. رها پس از انقلاب فوریه نگاه میکرد. آنها گرچه مرحله انقلاب را دمکراتیک ارزیابی میکنند ولی برخورد آنها با خرده بورژوازی همان برخوردی است که کمونیست‌ها در مرحله انقلاب سوسیالیستی با خرده بورژوازی میکنند. اقلیت که قضاوت لنین نسبت به خرده بورژوازی را تنها در جریان تدارک انقلاب سوسیالیستی مورد ارزیابی قرار داده، تلاش دارد این مسئله را بپوشاند.

اقلیت میگوید "لنین نه تنها در نقل قولی که پیش از این ذکر کردیم - (مربوط است به همان محدوده تاریخی) - بلکه در نوشته‌های متعدد خود... این معیار را در نظر داشته - تاکید از ماست" ولی با کمی دقت مشاهده میشود که از این نوشته‌های متعدد لنین در آثار "لنینیستی" رفقا کوچک‌ترین نشانی نیست. با این شیوه برخورد القایی عجیب نیست که بلافاصله در ذهن این سئوالات نقش بندد که

زیرنویس از صفحه قبل:

* - از نقل قول ذکر شده در مقاله اقلیت همگی به سالهای پس از ۱۹۱۶ بزمی‌گرد و عمدتاً "به سال ۱۹۱۷ و نوشته‌های : وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، نامه‌هایی از دور، در اطراف شعارها و احزاب سیاسی در روسیه .

- آیا ما هم در تدارک انجام انقلاب سوسیالیستی هستیم؟ آیا خرده بورژوازی جامعه ما در این مقطع در همان موقعیت است. ارها و منشویکهاست؟ شیوه‌ای که رفقای منشعب پیشه کرده‌اند، شیوه جدیدی نیست آثار "سازمان رزمندگان برای آزادی طبقه کارگر" این گروه ما و راه چپ را بخوانید و ببینید چگونه از کل آثار لنین تنها آثاری را قبول دارد و از آن نقل میکند که در فاصله فوریه تا اکتبر تنظیم شده‌اند. این شیوه را تمام جریان‌های اپورتونیسم چپ پیشه کرده‌اند. آنها همگی فقط به ترفیفات اشاره میکنند که لنین در زمینه تدارک انقلاب سوسیالیستی تدوین کرده است آنها از یک طرف تمام ترفیفات مربوط به انقلاب سوسیالیستی را ترویج میکنند و به کار میگیرند و از سوی دیگر معتقدند که مرحله انقلاب دمکراتیک است. تناقض عجیبی است! هم مرحله انقلاب دمکراتیک است و هم نباید از ترفیفات لنین پیرامون انقلاب دمکراتیک بهره گرفت. آیا در اینجا نباید باور کرد که بین گفتار و کردار آنان تناقض آشکار نهفته است؟

رفقای اقلیت نمیخواهند انبوه دستاوردها و تجارب مدون پرولتاریا در انقلابات دمکراتیک را ببینند. آنها نه تنها چشم خود را برواقعیت موجود بسته‌اند بلکه تجارب مدون پرولتاریا را نیز به گونه‌ای زیرکانه تغییر میدهند. آنها گرچه علناً "جرات نفی دستاوردهای غنی و پربار انقلابات دمکراتیک را ندارند، ولی در عمل چنین میکنند. آنها به دنبال امیال ما جرایم جویانه خود در حالیکه ظاهراً میگویند مرحله انقلاب ما سوسیالیستی نیست، تنها آن قسمتی از گفته‌های لنین را میگیرند که متعلق به سازماندهی انقلاب سوسیالیستی است. آنها عامداً این گفته لنین را نادیده میگیرند که :

"مقایسه تکامل سیاسی و اقتصادی کشورهای مختلف و همچنین مقایسه برنامه‌های مارکسیستی آنها با یکدیگر از نقطه نظر مارکسیسم حائز اهمیت است ... شرط ابتدایی این عمل روشن نمودن این نکته است که آیا دوره‌های تاریخی تکامل کشورهای مورد مقایسه با یکدیگر قابل مقایسه هست یا خیر؟"

(لنین - درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)
(تاکیداز ماست)

شیوه‌ای را که لنین ارائه می‌دهد، دقیقاً همان چیزی است که اقلیت به آن پشت‌پامیزند. زیرا که اگر با مقایسه روشن شود (که می‌شود) که وضعیت اقتصادی، سیاسی ایران بعد از بهمن و روسیه بعد از فوریه برابر نیست، به استناد خود لنینیسم تمام تئوریهایشان اعتبار خود را از دست می‌دهد. آنها ناتوان از مقایسه و باتوهمی از تجربه فوریه تا اکتبر، چنین علاقه دارند که حاکمیت کنونی را با حاکمیت روسیه آن زمان یکی بدانند تا امکان یابند آن را همان ضدانقلاب معرفی کنند.

اینکه در نهایت جریانهای خرده بورژوازی قادر به انجام تمام وظایف انقلاب دمکراتیک نیستند، همواره وسیله‌ای شده است در دست اپورتونیسم چپ برای انکار تواناییهای نسبی خرده بورژوازی و قرارداد آن در صف "ضد خلق" و "ضدانقلاب".

در این رابطه باید از هرگونه مقایسه غیر اصولی که شیوه خرده بورژواهای درهم اندیش است، اجتناب ورزید. دقیقاً در پاسخ به رفقای اقلیت ماست که استالین می‌گوید: "آیا میتوان گفت که موقعیت در چین امروزی شبیه وضعیت در مارس - ژوئن ۱۹۱۷ روسیه میباشد؟ نه نمیتوان چنین

گفت . نمیتوان گفت نه ، بخاطر اینکه روسیه آن زمان یک انقلاب پرولتاریایی را پیش روی داشت درحالیکه چین اکنون یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک را درمقابل دارد . بلکه همچنین بخاطر اینکه در آن زمان دولت موقت روسیه یک دولت ضدانقلابی و امپریالیستی بود در حالیکه دولت کنونی هوان به معنی درست کلمه بورژوا - دمکراتیک ، دولتی ضد امپریالیست و انقلابی میباشد ."

واضا فیه میکنم :

"ترتسکی خودش را نومیدانه در مسیر پرپیچ و خم تضادهای خودش گیرانداخته است . او انقلاب بورژوا - دمکراتیک را با یک انقلاب پرولتاریایی مخلوط کرده است ."

(سه مقاله از استالین درباره شوراهای)

مارکسیستها پیوسته تکرار کورکورانه سخنان مارکس ، لنین و دیگر بنیان گذاران م : ل را مردود و بیش از همه ناشی از خشک مغزی و بی خردی دانسته اند و همواره در مقایسه وضعیت کشورهای مختلف با یکدیگر به این توجه داشته اند که "آیا دوره های تاریخی تکامل کشورهای مورد مقایسه با یکدیگر قابل مقایسه هست یا خیر؟" لنین حتی در درون یک کشور نیز مراحل گوناگون و متفاوت را در نظر داشت . حالات متفاوت هر طبقه و رابطه متغیر آن طبقه با طبقات دیگر و با امر انقلاب را نشان می داد و وظایف پرولتاریا را در قبال آن مشخص مینمود نه اینکه با اتکا به حالات اساسی و نهایی هر طبقه کار خود را پایان یافته تلقی کند . اما اقلیت را با تاریخ بشوئیسم کاری نیست . تنها مقاطع بریده های از آن که اتفاقا " بنابه تحلیلهای خود رفقا

برای سبب بیهوشی به وضعیت کنونی ماندارد، برایش کفایت میکند.

از آنجاییکه آنها مایلند خرده بورژوازی را فقط در همان محدوده زمانی معین که پرولتاریا وظیفه انجام انقلاب سوسیالیستی را در دستور قراردادده است بررسی کنند، جایی که برخورد دیگری جز آنچه که آنها میخواهند با خرده بورژوازی شده باشد، از سانسور و تحریف آن ابایی ندارند. توگویی که آنان دیگر باور ندارند که "باید تمام حقیقت را به مردم گفت". اقلیت لنین را بطور مشروط میپسندد. لنینیسم را یال و دم بریده میخواهد و به راستی "خود را در مسیر پرپیچ و خم تضادهای خودش گیر انداخته است" و از این رو در فاصله دو انقلاب فوریه و اکتبر سرگردان است.

مبنای تحلیل رفقا نه در کاربرد اصول و متدولوژی مارکسیستی - لنینیستی در جمع بندی و فرموله کردن واقعیات زنده بلکه نقل قولها و بریده هایسی از بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم است که هرگاه جدا از آن شرایط مشخص تاریخی به کار گرفته شوند، میتوانند پایه های برای انحرافات دگماتیستی فراهم سازند. اقلیت به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص بر قرینه سازی های تاریخی تکیه میکند. و روح زنده و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را نابود میکند.

اقلیت حتی به تجربیات جنبش جهانی پرولتاریا بها نمیدهد و میخواهد تحلیل مشخص از شرایط اجتماعی و تاریخی مشخص را به اتکای نقل قولهای بریده ای از بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم سرهم بندی کند. لنین میگوید:

"نهضتی که در یک کشور جوان آغاز شود، فقط در صورتی

میتواند موفقیت حاصل نماید که تجربه ممالک دیگر را به کار بندد و برای این کار بستن هم تنها آشنایی ساده با این تجربه و یافتن رونویسی کردن ساده آخرین قطعه‌ها کافی نیست. برای اینکار باید به تجربه مذکور با نظر انتقاد نگریست و آن را مستقلاً بررسی نمود." (چه باید کرد؟)

منشعبین بدون درک این نکته اساسی صرفاً "به کپی برداری و جمع آوری نقل قول از آن دسته از نوشته‌های لنین پرداختند که در فاصله فوری تا اکتبر ۱۹۱۷ به رشته تحریر درآمد.

انقلاب فوری در روسیه قدرت حاکمه قدیمی را که به عنوان نماینده ملاکین فئودال و اشراف سرمایه دار بر روسیه حکومت میکرد، درهم شکست و برویرانه‌های تزاریسم، قدرت به دست دولت موقت افتاد که بورژوازی و ملاکین بورژواشده را نمایندگی می کرد. این حکومت موقت، حکومت واقعی بورژوازی بود که اراده تاریخی این طبقه را اعمال میکرد.

در جریان انقلاب فوری، در کنار این دولت، دولت دیگری ایجاد گردید که در برابر دولت بورژوازی قادر بود از طریق شوراها کارگران و دهقانان، دیکتاتوری این طبقات را اعمال نماید. این حکومت غیر رسمی "کنترل کننده" کنترلی بر ارگانهای قدرت دولت بورژوازی نداشته ولی مستقیماً "بر اکثریت کارگران و سربازان مسلح متکی بود. این حکومت دوم قدرت دولتی را داد و طلبانه به بورژوازی واگذار کرده و نقش خود را به نظارت و کنترل تنزل داده بود.

لنین در فاصله ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیه ۱۹۱۷ با تحلیل علمی از شرایط عینی و ذهنی انقلاب و با ارزیابی از ماهیت قدرت دوگانه شعار تاکتیکی " انتقال تمامی قدرت به دست شوراها " را طرح نمود . چراکه در این شرایط امکان بسط مسالمت آمیز انقلاب وجود داشت . این شعار بر مبنای طرح استراتژیک بلشویکها در فاصله دو انقلاب استوار بود . پس از ۴ ژوئیه و پایان گرفتن وضعیت متزلزل قدرت ، پس از آن که بورژوازی ضد انقلابی قدرتی سیاسی را قبضه کرد و دوران بسط مسالمت آمیز انقلاب پایان یافت ، سرنگون ساختن آن در دستور روز قرار گرفت .

تاکتیک های متنوع بلشویکها در دوران فوریه تا اکتبر بر مبنای استراتژی عمومی آنان استوار بود ، این استراتژی سرنگون ساختن بورژوازی از طریق اتحاد پرولتاریا با تبه دست ترین دهقانان و زحمتکشان و منفرد کردن دیگر اقشار خرده بورژوازی یعنی انجام انقلاب سوسیالیستی را هدف قرار داده بود . رشد شرایط عینی و ذهنی انقلاب ، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه ممکن می ساخت .

آیا شرایط مابا شرایط روسیه ۱۹۱۷ یکسان است ؟ آیا در شرایط کنونی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در دستور است ؟ آیا منشعبین چنین نمی اندیشند ؟!

قبل از قیام جنبش توده ای با مضمون دمکراتیک و ضد امپریالیستی علیه رژیم دیکتاتوری شاه اوج گرفت ، ضعف پرولتاریا این امکان را به خرده بورژوازی سنتی داد تا رهبری این جنبش را بر عهده گیرد . در ماه های پیش از قیام امپریالیسم امریکا تمامی تلاش خود را به کار برد تا از طریق بورژوازی لیبرال جنبش را به سازش کشاند اما امپریالیسم ولیبرالهانتوانستند به این سازش توفیق یابند . وقتی قیام توده ای بهمین ماه

آغاز گردید، توده‌های انقلابی و نیروهای رادیکال انقلابی علی‌رغم تزلزلات رهبری خرده بورژوازی توانستند دامنه قیام را تعمیق بخشند و خشم انقلابی توده‌ها ضربات مهلکی بر پیکر ارتش شاهنشاهی وارد ساخت. از بطن قیام، کمیته‌ها و ارگان‌های قهرتوده‌ای جوشیدند که به سرعت زیر رهبری خرده بورژوازی سنتی متشکل شدند.

پس از قیام ارگان‌های جدیدی که از بطن قیام بیرون آمدند (کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب، سپاه پاسداران و ...) و نیز حمایت وسیع توده‌ای، برای خرده بورژوازی حاکم این امکان را فراهم ساخت که سلطهٔ هژمونیک خود را در دستگاه حاکمه اعمال نماید و در کنار ارگان‌هایی که از بطن قیام بیرون آمده بود و قدرت واقعی را در دست داشت دستگاره بوروکراسی و ارتش رژیم شاه که آسیب‌های فراوان دیده بود، عملاً "در دست ائتلافی از خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال قرار گرفت. منشعبین تفاوت‌های اساسی مرحله انقلاب در ایران با مرحله انقلاب در روسیه را نادیده می‌گیرند. از آن مهم‌تر، منشعبین تحول اوضاع جهان را در تمام تحلیل‌های خود به فراموشی سپرده‌اند و تنها در مقیاس جهان قبل از سال‌های انقلاب اکتبر می‌اندیشند و نادیده می‌گیرند که:

"عصر ما که محتوای اصلی آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است و با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز گردیده عصر مبارزه بین دو سیستم اجتماعی متخاصم، عصر انقلابات سوسیالیستی و انقلابات رهاشی بخش، نابودی امپریالیسم، الفاء سیستم مستعمراتی، عصر گام گذاشتن خلق‌های بیشتری در مسیر سوسیالیسم و عصر پیروزی‌های سوسیالیسم و کمونیسم در یک مقیاس وسیع جهانی است."

(لهدوان - بیانیه گردهمایی احزاب کمونیست و کارگری نوامبر ۱۹۶۰)

● گریز از پاسخ مشخص - گریز از واقعیت

اقلیت در تحلیل های خود به این نتیجه رسیده است که "خط امام" منافع خرد بورژوازی مرفه سنتی را نمایندگی می کند. اقلیت به این نتیجه نیز رسیده است که خرد بورژوازی مرفه سنتی همان بورژوازی متوسط (که مدعی است حزب جمهوری اسلامی ولیبرالها مشترکا) آن را نمایندگی می کنند) نیست. تمام کوشش اقلیت صرف آن شده است که از یک طرف نشان دهد که خط حزب جمهوری اسلامی با "سیاست امام" تضاد ریشه ای (تاریخی - طبقاتی) دارد و این دو، دو طبقه مختلف را نمایندگی می کنند و از طرف دیگر نشان دهد که حزب جمهوری اسلامی ولیبرالها مشترکا "نماینده یک جریان (تاریخی - طبقاتی) هستند به نام بورژوازی متوسط و تضادهای آنها ریشه های معرفتی دارد، نه طبقاتی!

ما چنین اعتقادی نداریم و فکرمی کنیم سیاست مسلط در حزب جمهوری اسلامی و "خط امام" تضادهای ریشه ای (تاریخی - طبقاتی) ندارد. این جریان حمایت بخش عمده ای از روحانیون پیرو آیت الله خمینی را به دست آورده است. این جریان فراکسیون بسیار نیرومندی را در مجلس شورای تشکیل داده است و مهمان آن را باطور کامل در دست گرفته است. سیاست غالب در مجلس نه سیاست استه ای مورد تسای آیت الله خمینی تضاد قابل

ملاحظه‌ای دارند با سیاستهای موردتأیید حزب جمهوری اسلامی. هم اکنون قوه مقننه و قوه قضائیه تقریباً " بطور در بست در اختیار جریانهای پیرو " خط امام " قرار گرفته است. ارگانهای انتظامی، دستگاه آموزش، رسانه‌های گروهی تقریباً " بطور کامل در تصرف این جریانهاست و هم اکنون تعرض وسیع تسخیر تمام ارگانهای اجرائی چه در مجلس و چه در یکایک وزارتخانه - ها جریان دارد.

اینها همه حقایقی است که ما با آن مواجه بوده ایم و هستیم. هرکس یک " جو مغز در سرداشته باشد " می‌تواند این حقایق آشکار را ببیند و باور کند. منتها رفقای ما با زهم صرار می‌ورزند که سیاست مسلط در حزب جمهوری اسلامی با " خط امام " فرق اساسی دارد!

که حزب جمهوری اسلامی بالیبرالها فرق اساسی ندارد و هر دو یک جریان تاریخی - طبقاتی را نمایندگی می‌کنند.

" اقلیت " در دفاع از این نظر که حزب جمهوری اسلامی و لیبرال‌ها دو جناح بورژوازی متوسط را تشکیل می‌دهند، به بندبازی غربی متوسل می‌شود و بیهوده تلاش می‌کند تا از پاسخ مشخص به سئوالات ما شانه خالی کند. " اقلیت " حتی سئوالات ما را تحریف می‌کند. ما می‌پرسیم کدام منافع متمایز و متضاد طبقاتی باعث می‌شود که دو جناح مورد نظر آنها در " عملکردها، پیشبرد سیاست‌ها و تاکتیک‌ها و یافتن نقش بسی رقیب " در حاکمیت با یکدیگر تضاد آشکار داشته باشند؟ اقلیت به جای پاسخ مشخص به این سئوال به طرح این نکته بدیهی می‌پردازد که بورژوازی می‌تواند دارای فراکسیون‌های مختلف و احزاب متفاوت باشد که تضاد بین این فراکسیون‌ها می‌تواند به تضاد قهرآمیز تبدیل شود و جناح‌های مختلف بورژوازی را به جنگ با یکدیگر بکشاند.

مسلم است که بورژوازی نه تنها از اقشار ولایه‌های متفاوتی تشکیل شده است بلکه در هر قشر ولایه آن نیز می‌تواند گروه - بندی‌های اقتصادی متعددی وجود داشته باشد و بنا بر این نه تنها بر پایه قشر بندی درون بورژوازی بلکه همچنین در رابطه با گروه بندی‌های متعدد اقتصادی آن می‌تواند احزاب، سازمانها و فراکسیون‌های متعددی پدید آید. این احزاب، سازمانها و فراکسیون‌ها برای تصاحب سهم بیشتری از استثمار را یکدیگر مبارزه میکنند. این مبارزه می‌تواند شکل مسالمت آمیز یا قهرآمیز داشته باشد و هر آنگاه که سیاست به بن بست میرسد، جنگ آغاز می‌گردد و اساساً "جنگ ادامه سیاست و نتیجه به بن بست رسیدن اشکال مسالمت آمیز مبارزه است. منشعبین برای اثبات این نکات بدیهی قلمفرسایی میکنند و از نین نقل قول می‌کنند که:

"شکل مبارزه ممکن است به علل گوناگون ... تغییر کند و تغییر هم می‌کند ولی ماهیت مبارزه و مضمون طبقاتی آن، مادامیکه طبقات وجود دارند، به هیچ وجه ممکن نیست تغییر کنند."

"منشعبین" برای گریز از پاسخ مشخص به سئوالات اساسی، به سؤال پیش پا افتاده‌ای جواب می‌دهند که ربطی به موضوع مورد بحث ندارد. سؤال بر سر شکل مبارزه نیست. سؤال دقیقاً "در رابطه با" ماهیت مبارزه و مضمون طبقاتی "آن" است. سؤال این است که به فرض اینکه حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها، دو فراکسیون بورژوازی متوسط باشند، به دلیل کدام منافع معین طبقاتی حزب جمهوری اسلامی و لیبرالها با یکدیگر بر سر تاکتیک، عملکرد و برنامه اختلاف دارند؟ مضمون طبقاتی این اختلاف چیست؟* منشعبین تصور می‌کنند،

* - گویا اخیراً "در مواضع رفقا نسبت به حزب جمهوری اسلامی تغییراتی پدید آمده است. بهنگام تنظیم این مقاله فرصت برخورد با تجدید نظر احتمالی رفقا نبود."

هنگامی که از اختلاف طبقاتی صحبت می‌کنیم، این اختلاف فقط میان دو طبقه متفاوت وجود دارد، درحالی‌که چنین نیست. هرتازه مارکسیستی می‌داند که اختلاف میان دو گروه بندی در یک قشر بورژوازی نیز مضمون طبقاتی دارد و وقتی ما می‌گوئیم منافع طبقاتی منظور منافع متضاد در دو طبقه تنها نیست بلکه این شامل منافع متضاد دو گروه بندی اقتصادی در یک لایه از بورژوازی نیز هست. ما با آگاهی برای آنکه "اقلیت" از جناح بورژوازی متوسط صحبت می‌کنند اما منشاء اختلافات این دو جناح رانه منافع متمایز اقتصادی بلکه صرفاً "ناشی از اختلافات مذهبی می‌داند چنین نوشتیم :

" اگر لنین بورژوازی یا بورژوازی متوسط را به دو جناح لیبرال و کلریکال تقسیم می‌کند و یا مارکس از جناح های متفاوتی از بورژوازی نام می‌برد، آنها این تقسیم بندی را دقیقاً " بر مبنای منافع طبقاتی (جناح ها و قشرهای متفاوت درون یک طبقه) این جناح ها انجام می‌دهند. آنها هر یک از این جناح ها را نماینده یک قشر یا لایه جداگانه از بورژوازی می‌دانند. مثلاً" از جناح های وابسته به ملاکین، صاحبان صنایع، تجار و غیره نام می‌برند."

لنین در تحلیل احزاب سیاسی روسیه دقیقاً " این متدولوژی مارکسیستی را به کار می‌برد. مثلاً" اکتبريست‌ها را حزب ملاکان و سرمایه داران بزرگ و کادتها را حزب لیبرال ها و الی آخر. لنین و هر مارکسیست دیگری برای تمامی احزابی که بایکدیگر اختلاف در سیاست و تاکتیک دارند، پایه معین اقتصادی قائلند.

منشعین از ما می‌پرسند که "چرا در آرژانتین، ژنرالها علیه خانم پرون کودتا کردند؟" آنها نمیدانند که خانم پرون بعنوان نماینده بورژوازی متوسط آرژانتین قادر به تامین منافع بورژوازی انحصاری آرژانتین نبود.

منشعبین میپرسند همه این جنگها، کودتاها و توطئه‌ها به علت ماهیت متفاوت طرفین درگیر جنگ است؟ ما قبلاً نیز برای آنها توضیح دادیم که تمامی اینها به علت منافع متفاوت طبقاتی طرفین درگیر در جنگ است. هرکس جز این خیال کند، هیچ چیز از مارکسیسم نفهمیده است. مارکسیستها معتقدند که:

" هر مبارزه تاریخی اعم از مبارزه در عرصه سیاسی، مذهبی، فلسفی یا در عرصه ایدئولوژیک، در واقعیت امر چیزی جز نمودار کم و بیش روشن مبارزه طبقات جامعه نیست."

(انگلس)

چرا که مارکسیسم علم مبارزه طبقاتی است، چرا که مارکسیستها هیچگونه توهم فوق طبقاتی ندارند. چرا که مارکسیستها برخلاف تئوریسینهای بورژوازی مبارزات اجتماعی را به "مبارزه برای کسب قدرت" آن هم قدرتی که هیچ مضمون طبقاتی ندارد، تنزل نمیدهند. منشعبین تصور میکنند که منافع متمایز طبقاتی لزوماً میبایست بین دو طبقه باشد در حالیکه دوجناح از یک طبقه نیز میتوانند دارای تضاد آشتی ناپذیر باشند ولی این تضاد لزوماً یک تضاد طبقاتی است. اقشار متفاوت و متضاد یک طبقه معین را منافع متمایز اقتصادی رودر روی هم قرار میدهد.

منشعبین مینویسند:

" اختلاف بازرگانان با سران حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب، اختلافات تاکتیکی بود، نه "استراتژیک". این رفقا می گویند:

" تمام شواهد نشان میدهد که حزب جمهوری اسلامی، حزب بورژوایی است و تضاد آن با لیبرالها از نوع

تضادهای درون طبقاتی است."

سؤال بسیار مشخص است و منشعبین باید بجای
ظرفه رفتن از پاسخ مشخص، به این سوال جواب دهند:
چه منافع متضاد درون طبقات باعث این اختلافات در
تاکتیک میگردد؟

منشعبین که هر دو جریان را متعلق به سرمایه داری -
وابسته به امپریالیسم میدانند، باید روشنکنند که کدام
یک از فراکسیونهای بورژوازی امپریالیستی جهانی از هر
یک از اینها پشتیبانی میکنند؟ نکنند منشعبین تصور
میکنند که جناح حزب جمهوری اسلامی مورد حمایت حزب
جمهوریخواه امریکا است؟ شاید هم این رفقا معتقدند که
بخشی از بورژوازی وابسته ایران میتواند وجود داشته
باشد که مورد حمایت هیچ یک از جناحهای بورژوازی
هیچ یک از کشورهای امپریالیستی قرار نگیرد. اگرچنین تصور
کنند، درک عامیانه و مبتذل خود را از حکومت وابسته به
نمایش گذاشته اند و اگرچنین فکر نمیکنند، باید مشخص
نمایند که جریانهای "خط امام" به کدام یک از
گروه بندیهای سرمایه انحصاری امپریالیسم جهانی وابسته اند؟
منشعبین با آوردن نقل قولهایی بریده از لنین،
توضیح میدهند که:

"لنین نه تنها ریشه اختلاف لیبرالها و کلریکالها را
نشان میدهد، بلکه از حدت تضادهای آنها نیز سخن میگوید."
آنها نمیدانند که وقتی لنین از حدت تضادها سخن
می گوید درست برعکس تصور منشعبین قبل از همه چیز
ریشه اختلافات یعنی ریشه حدت تضادها را نشان می دهد.
منشعبین از اختلافات صحبت میکنند و ریشه آن را در مسایل



روبنایی نظیر آنکه یکی می‌خواهد " دین" را بر "سیاست" و دیگری " سیاست" را بر "دین" غالب گرداند، میدانند. درست‌نکته در همین جاست که لنین هنگامیکه کلریکال‌ها را جناح راست افراطی می‌خواند، چنین مینویسد:

"اینها (کلریکال‌ها) آنطور که سورکف سوسیال دمکرات می‌گوید، مقامات رسمی در خرقه^۱ کشیش‌ها نیستند، بلکه فئودالیست‌ها هستند در خرقه^۲ کشیشان . دفاع از امتیازات فئودالی کلیسا، حمایت بی‌پرده از عقاید قرون وسطایی - این است عصاره^۳ سیاستی که به وسیله^۴ روحانیت دوما^۵ سوم تعقیب شده است . (تاکیداز ماست) (جلد ۱۵- صفحه ۴۱۶)

می‌بینیم که لنین پوشش مذهبی را به کنار می‌زند و عمق اختلافات طبقاتی این دو جناح را نشان میدهد. او بر عکس منشعبین ریشه اختلافات کلریکال‌ها را با جناح دیگر در تفاوت‌های مذهبی بلکه دقیقاً " اختلاف طبقاتی میدانند. مایکبار دیگر از منشعبین می‌پرسیم اولاً " با چه دلایلی بین خط غالب حزب جمهوری اسلامی و "خط امام" تمایز اساسی می‌بیند و یکی را نماینده^۶ "خرده‌بورژوازی مرفه سنتی" و دیگری را نماینده^۷ "بورژوازی متوسط" میدانند؟ ثانیاً به چه دلایلی بین سیاست حزب جمهوری اسلامی و سیاست "خط گام به گام" تمایز اساسی نمی‌بیند و هر دو را از یک قماش و مشترکاً "نماینده^۸ "بورژوازی متوسط" میدانند؟

● بازهم مفتریان - بازهم اغواگران

ما تاکنون همواره کوشیده‌ایم توضیح دهیم که ماهیت

طبقاتی یک جریان را باید براساس موضع آن نسبت به مالکیت و جایگاه نیروهای تحت‌نماینده آن در تقسیم کار اجتماعی و از طریق مشخص ساختن ترکیب مجموعه نیروها و سیاست واقعی غالب بر آن جریان مشخص نمود، ما تاکید کرده‌ایم برای تشخیص هویت طبقاتی، باید تمام نمود - های فعالیت اجتماعی جریان مورد بحث را مطالعه کرد. ما تاکید کرده‌ایم که این اشتباه است که براساس این یا آن نمونه عمل مشخص، براساس سیاستی که در یک لحظه مشخص اتخاذ میشود، در باره ماهیت طبقاتی نیروها قضاوت کرد. ما تاکید کرده‌ایم که ماهیت طبقاتی هر جریان را جدا از منشاء تاریخی و پروسه تکامل آن نمیتوان تشخیص داد. ما نشان داده‌ایم که برای توضیح تمایزات طبقاتی بین نیروها، بررسی‌های تاریخی عامل راهنمای بسیار موثر و مفیدی است. نباید لحظه ای قضاوت کرد، باید پروسه تاریخی را دید. نباید افراد را اساس قرارداد، باید کل ترکیب را اساس قرارداد، نباید یک سیاست مشخص را جایگزین خط مشی عمومی کرد.

اما منشعبین بر این باور نیستند و نه تنها بر این باور نیستند بلکه دیگران را هم به کیش خود می‌پندارند. آنها در برابر این اظهار صریح که ما گفته‌ایم: " برای اینکه بفهمیم قدرت واقعی در دست کیست باید ببینیم سیاست‌های کدام جریان واقعا " به پیش می‌رود و به اجرا گذاشته می‌شود. با توجه به این واقعیت که پیشبرد هر سیاست توسط هر یک از جناح‌های حاکمیت احتیاج به این دارد که دستگاه‌های اعمال قهر حاکمیت از او تبعیت کنند.

اما منشعبین از قول ما چنین می‌گویند: " این که قدرت واقعی در دولت عملا " در دست کدام

طبقه است، به اعتقاد آنها (یعنی به اعتقاد اکثریت) به این مسایل مربوط نیست که مقامات حساس دولتی ارتش و بوروکراسی یعنی ستون فقرات دولت در دست کدام طبقه است و سیاستهای کدام طبقه اعمال میشود.

منشعبین با این گفته هم حرف ما را آشکارا تحریف کرده اند و هم واقعیت را. اولاً آنها از قول مانوشتیانند که ما معتقدیم این که قدرت واقعی در دست کدام طبقه است، به این مسایل مربوط نمیشود که سیاست کدام طبقه اعمال میشود. در حالیکه ما صراحتاً گفته ایم این که قدرت واقعی در دست کدام طبقه است، به این مسئله مربوط میشود که سیاست کدام طبقه اعمال میشود.

ثانیاً آنها ستون فقرات قدرت دولتی را در یکسال و نیم اخیر همان دستگاه بوروکراسی و ارتش به جامانده از رژیم شاه معرفی کرده اند در حالیکه این منطبق بر واقعیت نیست. ستون فقرات قدرت دولتی (قدرت حکومتی) در یکسال و نیم اخیر نهادهایی بوده اند که از دل قیام جوشیدند. مثل سپاه پاسداران، کمیته ها، دادگاههای انقلاب و....

در نوشته یا نوشته های ماهمواره کوشش شده است توضیح دهیم که افراد چندان مهم نیستند. تعداد پست ها چندان مهم نیست. آنچه مهم است سیاست قشر یا طبقه ای است که اعمال میشود. ما برای این رفقا توضیح دادیم که ماهیت ارتش و فرماندهان ضد خلقی آن به حال خود باقی است و به ویژه گفتیم که این ارتش هرگاه فرصت یابد خواهد کوشید همه دستاوردهای انقلاب را نابود کند، اما فعلاً سیاست خرده بورژوازی بر آن اعمال میشود، فعلاً با قری ها، علوی ها، فلاحی ها و... باید بسوزند و بسازند و بکشند

تا از طریق توطئه و طرح کودتا هدفهای خود را به پیش برند. ما برای منشعبین دقیقا " توضیح دادیم که مهمتر از همه سیاستی است که بر نهادها و ارگانهای رژیم گذشته اعمال میشود، اما منشعبین بدون هیچ احساس مسئولیتی و بدون آنکه به نقل مستقیم نوشته‌های ما بپردازند، تصورات ذهن خود را به ما نسبت میدهند.

● به سیاق نوباوگان

در مقابل این مواضع ما، ببینیم منشعبین چگونه برخورد میکنند:

"ما اکنون می‌پرسیم در حکومت جدید چه کسانی در رأس ارگانهای اقتدار دولتی قرار گرفته‌اند. آیا بازرگان‌ها، نزیه‌ها، سحابی‌ها، باقری‌ها، یزدی‌ها، قطب‌زاده‌ها، امیرانتظام‌ها، بنی‌صدرها، بهشتی‌ها، رفسنجانی‌ها، شاکرها، فلاحی‌ها، چمران‌ها، کنی‌ها، و..... که پستهای حساس و مراکز مهم دولتی را در دست داشته‌اند و سیاستهای معینی را در خدمت طبقه معینی اعمال کرده‌اند، نمایندگان خرده‌بورژوازی دمکرات و انقلابی‌اند یا نمایندگان بورژوازی"

انبوهی از خطاها و غرض‌ورزیها و لجاجت‌های بچگانه این جملات را فراگرفته است.

اولا: ما کجا نزیه‌ها، بازرگان‌ها، قطب‌زاده‌ها، امیرانتظام‌ها، فلاحی‌ها و..... را نمایندگان خرده‌بورژوازی دمکرات و انقلابی معرفی کرده‌ایم؟ آیا اینجا جای آن نیست به یاد این سخن لنین باشیم که میگفت:

"نسبت دادن یک سفاهت عیان به مخالفین خود و سپردن آن، شیوه افرادی است که چندان عقل درستی ندارند."

(لنین- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

ثانیا" : چگونه رفقای عصبانی ما همه این اسامی را که پشت هم ردیف کرده‌اند، یکسان می‌بینند و حاضر نیستند بپذیرند تمایزات طبقاتی مشخصی بین آنها وجود دارد که مارکسیست‌ها برخلاف آنارشیست‌ها همواره باید با کمال دقت و مسئولیت آن تمایزات را مشخص سازند و در تعیین سیاست عملی و تاکتیک دخالت دهند. در اینجا باید این سخن داهیانه لنین را به خاطر آورد که روبه‌کمونیه‌های چپ می‌گوید:

"اختلاف نظر میان چرچیل‌ها و ولوید جرج‌ها (این رجال سیاسی در تمام کشورها، با اندک تمایزات ملی وجود دارند) از یک سو و میان هندرسن‌ها و ولوید جرج‌ها از سوی دیگر، در نظر کمونیسم ناب یعنی کمونیسم تجربیدی که هنوز به پختگی لازم برای انجام فعالیت عملی توده‌ای و سیاسی نرسیده است، به کلی بی اهمیت و ناچیز می‌نماید. ولی وجود این اختلافات برای انجام فعالیت عملی توده‌ها بسیار و بسیار مهم است. کنه مطلب و تمام وظیفه یک فرد کمونیست که می‌خواهد نه تنها مروج آگاه، معتقد و با ایمان بلکه در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد، آن است که بتواند این اختلافات را ارزیابی کند و لحظه‌ای را که تصادمات ناگزیر میان این "دوستان" به نهایت شدت خود میرسد و تمام "دوستان" را یکجا زیور و ناتوان می‌سازد، به درستی دریابد. باید وفاداری اکید و بی‌خدشه به اندیشه‌های کمونیسم را با توانایی تن در دادن به هرگونه سازش عملی ضرور و هرگونه مانور ساخت و پاخت، پیچ و خم، عقب نشینی و غیره در آمیختن تا ظهور و افول قدرت سیاسی هندرسن‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم - چنانچه خواهیم از

افراد بیانگر دمکراسی خرده بورژوازی که خود را سوسیالیست مینامند، جداگانه نام ببریم) و ورشکستگی آنان را در عرصه عمل که جنبه ناگزیر دارد و اذهان توده‌ها را درست مطابق با روح معتقدات ما و درست در جهت کمونیسم روشن می سازد و نیز کشمکش‌ها، جدال‌ها، تصادمات ناگزیر و گسیختگی کامل پیوند میان هئندرسن‌ها - لئوید جرج‌ها - چرچیل‌ها - (منشویکها و اس. ارها - کادت‌ها - سلطنت‌طلبان، شایدمان‌ها - بورژوازی - پیروان کاپ و غیره) را تسریع کرد و هنگامیکه گسیختگی پیوند میان تمام این "تکیه‌گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس" به حد اعلای خود میرسد، لحظه عمل را چنان صحیح برگزید که بتوان به نیروی تعرض قاطع پرولتاریا همه آنها را درهم کوبید و قدرت سیاسی را به تصرف درآورد.

(لنین - بیماری کودکی - نتایج چند)

حال یک بار دیگر کلام کودکانه این رفقای چپ رو را بخوانید تا دریابید چگونه آنها چشم خود را روی تمام واقعیات بسته‌اند و چگونه خیال میکنند بهشتی ورفسنجانی همان بنی صدر و سحابی و این دو همان بازرگان و نزیه و همگی از قماش امیران نظام‌ها هستند؟!!

ثالثاً: "رفقای اقلیت لجبازی میکنند. آنها نمیخواهند باور کنند که مبارزه طبقاتی ملی یکسال و نیم گذشته بخش عمده جریان لیبرالی درون حکومت را به زیر کشیده است. چرا یک مشت اسامی را ردیف کرده‌اند که برخی در اس قدرت قرار دارند، برخی در راه کسب بیشتر آن تلاش میکنند، برخی سقوط کرده‌اند و بقیه تحت تعقیب قرار گرفته‌اند! مارکسیستها برای اثبات دعاوی نظری خویش بجای ترویج آشفته

فکری پیرامون وضعیت جریانها ی حاکم به مشخص کردن موضع هر یک از آن جریانها بطور کامل و دقیق و مسئولانه و از آن مهمتر سمت تحول کوتاه مدت و دراز مدت تعادل قوای آن جریانها میپردازند. مارکسیستها وضعیت هندرسن ها (نمایندهٔ دمکراسی خرده - بورژوازی) را باللوید جرجها (لیبرال) و چرچیل (محافظه کار) یکسان نمی بینند. مارکسیستها همیشه به خود زحمت میدهند که هم تمایزات طبقاتی آنان را توضیح دهند و هم موقعیت بالفعل آنان را دقیقاً " روشن سازند و هم آیندهٔ کوتاه مدت و بلند مدت هر یک را ترسیم نمایند. چشمان خود را باز کنیم و ببینیم ، یکسال و اندی مبارزه طبقاتی تغییرات مشخصی را در بلوک قدرت پدید آورده است .

بورژوازی لیبرال و بسیاری از عناصری که از رژیم سابق برجای مانده بودند، به تدریج مواضع خود را در راس قدرت از دست داده اند. آنها اکنون در همان وضعی نیستند که در آغاز پیروزی قیام قرار داشتند. اکنون جریان های موسوم به " پیروان خط امام " بیش از گذشته مواضع قدرت را تسخیر کرده اند. عامل جدیدی به نام بنی صدر و سیاست خاص وی در حکومت ظاهر شده است. شایستهٔ جریانی که خود را شایستهٔ رهبری پراتیک میلیونیها و شایستهٔ وراثت قدرت سیاسی حاکم و سازمانگر دیکتاتوری پرولتاریا میدانند ، نیست که چشم فرو بندد و چون " پیکاریها " بر این ساده لوحی خویش فخر فرورد که نزیهها و بازرگان ها ، همان بنی صدرها و سحابیها و حبیبیها هستند و یا از آن هم اسفانگیزتر ، هم چون رفقای منشعب ما بی درایتی خود را به حساب بسیط بودن ترکیب قدرت حاکم بگذارند و تمامی نیروهای حاکم را یکجا و من حیث المجموع و در یک کلام نمایندهٔ بورژوازی متوسط بنامد و گریبان خود

را از درگیر شدن با پیچیدگی مسایل سیاسی و رهبری انقلاب خلاص سازند .

بی گمان اندیشه خودپوی توده‌های دانش‌آموزی و بطور کلی نوجوانان پرشور و فعال ماهنوز فرصت نیافته است به چنان حدی از رشد دست یابد که در خود قدرت و ظرفیت به دست گرفتن سکان رهبری انقلاب را جستجو کند و باز یابد. این امری بسیار بسیار طبیعی است . به همین دلیل این نیز بسیار بسیار طبیعی است که اندیشه آموزش‌نندیده و خودپوی نوجوانان ما از توضیح پیچیدگی های ترکیب بلوک قدرت ، روابط درونی و بیرونی آن ، آینده کوتاه مدت و بلند مدت آن ، وضعیت آن در عرصه جهانی و روند عمومی انقلاب جهانی و سنجش مسئولانه و دقیق یکایک پارامترها بازماند و آن را برعهده جریانی بیند که بنا به تجربه شخصی خود این ظرفیت انقلابی را در او جستجو کرده و به چشم دیده است .

اما وضع رفقای اقلیت ما از ریشه متفاوت است . آنها مثل "راه کارگر" دچار این احساس شده‌اند که هم اکنون لااقل از لحاظ تکامل نظری در موقعیتی هستند که صلاحیت به دست گرفتن رهبری انقلاب و هدایت جامعه به سوی سوسیالیسم را دارا هستند . آن کس که در خود چنین مختصاتی را ارزیابی میکند ، شایسته نیست که توضیح پیچیدگی های ترکیب بلوک قدرت و سمت و سوی آینده آن را مسئله‌ای بداند که گویا برعهده وی نیست که پاسخ گوید و اگر هنوز به چنین مختصاتی دست نیافته است ، شایسته نیست اندیشه‌ای جز این را ترویج یا تداعی نماید .

اکنون ما پس از یکسال و نیم پراتیک بسیار آموزنده سیاسی بیش از هر زمان دیگر دریافته‌ایم که این سخن تا

چه میزان ناشی از احساس مسئولیت ما نسبت به سرنوشت میلیون‌ها مردمی است که چشم به ما دوخته‌اند. ما اکنون آماده‌ایم عمیقاً " به آنچه که گفته‌ایم پای بند مانیم .

● آیا خرده‌بورژوازی می‌تواند به قدرت برسد؟

طرز تلقی منشعبین نشان می‌دهد که آنها به هیچ وجه این احکام داهیانه مارکس و لنین را که خرده‌بورژوازی نمیتواند منافع تاریخی خود را نمایندگی کند و نمیتواند آقای خودش باشد و سرانجام یا زیررهبری پرولتاریا و یا زیر رهبری بورژوازی قرار می‌گیرد درک نکرده‌اند. وقتی لنین می‌گوید:

"کلیه تلاشهایی که خرده‌بورژوازی بطور اعم و دهقانان بالاخص به عمل آورده‌اند برای آن که از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را به شیوه خودشان هدایت نمایند تاکنون همه به شکست انجامیده‌است. یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه داران - شق ثالثی وجود ندارد - کلیه کسانی که در آرزوی این شق ثالث هستند، پنداربا فان و موهوم پرستان پوچ‌اند."

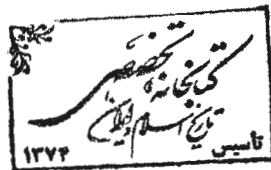
مقصود او آن است که انقلاب دمکراتیک (یا هر انقلاب دیگری) هرگز به رهبری خرده‌بورژوازی به پیروزی کامل و نهایی نمیرسد یا سرانجام پرولتاریا در راس جنبش قرار می‌گیرد و انقلاب را به پیروزی کامل می‌رساند و یا خرده بورژوازی زیر رهبری بورژوازی قرار می‌گیرد. لنین به قانونمندی تاریخ و به توان تاریخی و ظرفیت طبقاتی خرده بورژوازی در انقلاب اشاره دارد، مقصود لنین به هیچ وجه آن نیست که در صورت عدم آمادگی شرایط ذهنی و ضعف پرولتاریا خرده بورژوازی نمیتواند در راس جنبش

قرارگیرد، قدرت سیاسی را تسخیر کند و بپسرای مدتی به حاکمیت خود ادامه دهد. لنین به سرنوشت انقلاب توجه دارد. و تاکید میکند که خرده بورژوازی نمیتواند انقلاب را به پیروزی کامل برساند و اگر نه لنین امکان به قدرت رسیدن اقشار خرده بورژوازی را هرگز مردود نمی شمارد. منشعبین اگر توان درک سخنان لنین را داشتند، میتوانند ببینند که حتی در همان مطلب کوتاه "سخنرانی در کنگره" کشوری کارگران حمل و نقل " که منشعبین نقل قول بلند بالایی را از آن ذکر کرده و به استناد آن مدعی شده اند که خرده بورژوازی نمیتواند در حاکمیت قرار گیرد، لنین چنین گفته است:

"این موضوع را سیر عمومی انقلاب ها نشان داده است که در آن هادیکتاتوری کوتاه مدتی از زحمتکشان که بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی میشود، به وجود می آید. ولی حکومت زحمتکشان در آن قوت نمی گرفت. همه چیز پس از مدتی کوتاه روبه قهقرا میرفت. علت این قهقرا هم این بود که دهقانان، زحمتکشان و خرده مالکین نمیتوانند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یک سلسله نوسان ناچارند راه قهقرا را در پیش گیرند."

رفقای ما که به علت پذیرش "وجه غالب خرده بورژوایی حاکمیت" ما را متهم کرده اند که "خط بطلان بر مارکسیسم - لنینیسم زده و یک دیدگاه اساسا" انحرافی و ضد مارکسیستی را در مورد خرده بورژوازی و نقش آن و موقعیت آن بطور کلی ارایه" داده ایم. اگر همان مقاله را تا به آخر خوانده بودند، چنانچه میخواستند به صداقت انقلابی وفادار بمانند، از این حرفها نمی زدند.

تازه مگر باید همه چیز را از کتاب آموخت . گیریم که
 لنین اصلاً در این زمینه حرفی نزده باشد . مگر نمیتوان
 از این همه واقعیت‌های زنده و ملموس ، از این همه
 نمونه‌های مشخص حکومت‌های خرده بورژوازی به نتیجه منطقی
 و درست دست یافت ؟ شیلی آئنده ، لیبی ، الجزایر و
 دهها نمونه دیگر را که برای مدتی روی کار آمده‌اند و
 بسیاری از آنها هم اکنون جای خود را به حکومت‌های
 بورژوازی داده‌اند از نظر رفقای ما چگونه توجیه میشوند؟
 لنین تصریح میکند چنین حکومت‌هایی بوجود می‌آیند اما
 "همه چیز پس از مدتی به قهقرا میرود" لنین تاکید میکند
 آنها "ناچارند راه قهقرا درپیش گیرند" سوگویی
 لنین از همین جمهوری اسلامی ماسخن میگوید . گذشته از
 این آیا این رفقا از قبل ضمانت کرده‌اند که جریان
 ماهیتاً "خرده بورژوازی مثل مجاهدین خلق امکان ندارد به
 قدرت برسند . احتیاج به دانش مارکسیستی زیادی هم
 نیست . یک جو عقل کافی است که آدم پیشاپیش چنین
 تضمینی نسپارد . اما من شعبین مافعلاً چنین شرطی بسته‌اند ،
 اما بی گمان خود را از قبل متعهد کرده‌اند که اگر در
 جایی جریانی مثل مجاهدین به حکومت رسید ، به ناچار آن
 را نماینده بورژوازی معرفی کنند .
 اما در اینجا چگونه میتوان معتقد شد که فقط فراموشی
 باعث همه این فراموشی‌ها شده باشد ؟ چگونه میتوان امید
 داشت که چیزی جز یک پیشداوری آشکار برای رسیدن به
 نتایج مطلوب محرک این "فراموشی‌ها" بوده باشد؟



نظری بر پیشداوریهای منشعبین

رفقای "اقلیت" از آغاز برآن بوده اند تا ثابت کنند حکومت نمایندهٔ سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است. رفقا به هردری زده اند تا این پیش فرض را اثبات کنند. ریشهٔ تمام تناقضگوییها، تحریفها و پنداره‌های آنها در همان بینشی است که ذهنیت را برعینیت مبارزهٔ طبقاتی مقدم می‌شمارد.

● ببینیم چگونه آنها برای اثبات بینش خود ناچارند واقعیات را تحریف کنند:

"در ارگان سازش نقش مسلط را بورژوازی متوسط در اختیار دارد. بورژوازی متوسط خود به دو فراقسیون اصلی "لیبرالها" و سران حزب جمهوری اسلامی تقسیم میشود. اگرچه ماهیت سیاستهای هر دو فراقسیون یکی است... اما این دو در نحوهٔ عملکردها، پیشبرد سیاستها، تاکتیکها و یافتن نقش بی رقیب در حاکمیت با یکدیگر تضادی آشکار دارند." (تاکید از ما ست)

باید پرسید چرا این دو "فراقسیون" در "نحوهٔ عملکردها، پیشبرد سیاستها و تاکتیکها" با یکدیگر "تضاد آشکار" دارند؟ آیا این اختلاف عملکرد، پیشبرد سیاست و تاکتیک هیچگونه تفاوتی را در ماهیت طبقاتی بیان نمیکند؟ کدام منافع

متضاد طبقاتی موجب بروز این اختلافات وسیع و جدی (که رفقای "اقلیت" سعی کرده اند آن را بی اهمیت جلوه دهند) شده است ؟

در نوشته رفقا اثری از تحلیل طبقاتی برای روشن کردن ریشه طبقاتی این تضادها نمی بینیم و تنها به ایــــن توضیح برمیخوریم :

" رهبران حزب جمهوری اسلامی خواستار سلطه همه جانبه مذهب بر همه شئون اجتماعی هستند . به زعم آنها روبنای ایدئولوژیک - سیاسی مذهبی یگانه روبنای جامعه سرمایه داری وابسته محسوب می شود . آنها خواستار پیوند آشکار دین و سیاست هستند . تاکتیک های مبتنی بر قهر و اختناق که از خصلت طبقاتی و خصوصیات مذهبی (تاکید از ماست) آنها ناشی می شود ، یگانه تاکتیک هایی هستند که از جانب آنها در جهت بازسازی سیستم و ایجاد روبنای آرمانی شان به خدمت گرفته شده است . در حالی که نمایندگان فراکسیون دیگری با اصطلاح " لیبرال ها " می کوشند که با اتخاذ سیاست ها و تاکتیک های به اصطلاح " لیبرالی " به ترمیم و بازسازی مناسبات موجود و تقویت سیستم سرمایه داری وابسته بپردازند "

برخلاف شیوه مارکسیست ها ، رفقای "منشعب" ما تضاد "لیبرالها" و حزب جمهوری اسلامی را ناشی از خصوصیت مذهبی حزب جمهوری اسلامی دانستند ، کدام مبنای طبقاتی است که حزب جمهوری اسلامی را به اتخاذ تاکتیکهای قهر و اختناق وامی دارد ؟ از آنجا که این رفقا خصلت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی و " لیبرال ها " را یکسان میدانند ، در مقایسه با " لیبرال ها " که در عین به کاربردن شیوه های سرکوب از آزادی های بورژوازی نیز " دم می زنند " ناچارند خصوصیات مذهبی حزب جمهوری اسلامی را عامل تعیین کننده در اتخاذ تاکتیک های " قهر و اختناق " معرفی کنند .

از نظر این رفقا " دوجناح بورژوازی متوسط" در عملکرد ، تاکتیک ها و پیشبرد سیاست ها با یکدیگر اختلاف دارند ، اما این اختلافات که به زعم خودشان هم در عرصه ایدئولوژی ، هم در برنامه و هم در تاکتیک بروز کرده است ، منشاء مذهبی دارد . اگر " منشعبین" پای بنیاد اصول بودند ، الزاما " خود را موظف می دانستند که با جمع بندی مجموعه تمایزات این دوجریان که در عرصه مبارزه طبقاتی جاری عمل کرده عینی یافته است ، منشاء طبقاتی متمایز آن دو فراکسیون را نشان دهند ، این شیوه ، شیوه مارکسیست ها است و مارکسیست ها همواره بدان وفادار خواهند ماند . مارکسیست ها هرگز این سخن انگلس را در مقدمه هجدهم برومر از یاد نمی برند که گفت :

" ما رکنس برای نخستین بار قانون سترگ حرکت تاریخ را کشف کرد که به موجب آن هر مبارزه تاریخی اعم از مبارزه در عرصه سیاسی ، مذهبی ، فلسفی یا در عرصه دیگر ایدئولوژیک در واقعیت امر چیزی جز نمودار کم و بیش روشن مبارزه طبقات جامعه نیست و موجودیت این طبقات و بنا بر این تصادم میان آنها نیز به نوبه خود به درجه تکامل وضع اقتصادی و خلط شیوه تولید و مبادله (که چگونگی آن را همان شیوه تولید معین می کند) بستگی دارد . ما رکنس این قانون را که اهمیتش برای تاریخ به اهمیت قانون تبدیل انرژی برای علوم طبیعی است ، در اینجا نیز به عنوان کلید درک تاریخ جمهوری دوم فرانسه بکار برد ."

اگر لنین بورژوازی متوسط را به دوجناح لیبرال و کلریکال تقسیم می کند و با مارکس از جناح های متفاوتی از بورژوازی نام می برد ، آنها این تقسیم را دقیقاً " بر مبنای منافع طبقاتی این جناح ها انجام می دهند . آنها هر یک از جناح ها را نماینده قشور یا لایه جداگانه ای از بورژوازی میدانند و مثلاً " از جناح های وابسته به ملاکین ، صاحبان صنایع و تجار و

غیره نام می برند، اما این رفقا هیچگونه منافع متمایز برای حزب جمهوری اسلامی و " لیبرال " ها ارائه نمی دهند.

بورژوازی پیوسته می کوشد اختلافات طبقاتی را با اختلافات مذهبی، قومی، نژادی و غیره تنزل دهد و مضمون طبقاتی هر مبارزه تاریخی را لاپوشانی کند. نمایندگان خرده بورژوازی ایران نیز می گویند: مردم برای مذهب مبارزه کردند، همه در خدمت مذهب درآمدند و در راه اسلام شهید شدند. مساله مبارزه طبقاتی مطرح نبود.

اما مارکسیسم برخلاف ایده آلیسم همواره نشان می دهد که هر اختلاف مذهبی، نژادی و قومی در نهایت امر ریشه در اختلاف طبقاتی دارد. کمونیست ها می دانند که به جز پرولتاریا هر طبقه ای می کوشد، مذهب را در خدمت منافع طبقاتی خود درآورد و از همین رو است که جریان های متفاوت سیاسی بسته به ماهیت طبقاتی شان برداشت هایی متفاوت از مذهب ارائه می کنند.

این بینش رفقا که در گذشته خود را در تئوری و روشکستسه " کاست روحانیت " نشان می داد، امروزه شکل دیگری متبلور شده است. درست به همانگونه که جریان " راه فدایی " وحدت روحانیت را نسبت به تضادهای طبقاتی درون روحانیت تعیین کننده می دانست، امروز " منشعبین " ویژگی مذهبی حزب جمهوری اسلامی را عامل تعیین کننده ای می دانند که دو فراکسیون " بورژوازی متوسط " را از یکدیگر جدا می کنند. راه فدایی می گفت جناح های متفاوت روحانی که هر یک ماهیت طبقاتی جداگانه ای دارند منافع قشری خود را برتر از منافع طبقاتی خود می دانند. " منشعبین " هم می گویند حزب جمهوری اسلامی مصالح و منافع طبقاتی خود را فدای منافع قشری خویش می کند. و این هر دو یک حرف است. پرسیدنی است که رفقای " اقلیت " تضاد حزب جمهوری اسلامی را با حزب جمهوری خلق

مسلمان (که از یک سوبه روحانیت و از سوی دیگر به "لیبرالها" وصل می شود) چگونه توجیه می کنند! پرسیدنی است که "حزب توحیدی" که آیت الله روحانی آن راهبری می کند بر چه مبنایی با "حزب جمهوری اسلامی" اختلاف دارد؟ کدام منافع متضاد طبقاتی آنها را و امی دارد به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ رفقای "اقلیت" پاسخی بر این سئوالات ندارند و محکومند برای دفاع از بینش خود همه چیز را در ویژگی مذهبی خلاصه کنند. این نحوه برخورد با اختلافات طبقاتی و مبارزه طبقات مشخصا ناشی از بینش و سمت گیری ایدئولوژیک آنهاست و چیز تازه ای هم نیست. "راه کارگر" و "راه فدایی" هم همیشه همیمن را میگفته اند. "منشعبین" در ادامه استدلال های خود به تناقض گوئی آشکار می رسند. از سویی می گویند:

" رهبران حزب جمهوری اسلامی خواستار سلطه همه جانبه مذهب بر همه شئون اجتماعی هستند. "

و از سوی دیگر از عدم تطابق یگانگی مذهب و سیاست با روینای سرمایه داری وابسته سخن می رانند. به جملات زیر توجه کنید:

" جنبه دیگر تضاد سران سازشکار خرده بورژوازی در ارگان سازش در رابطه با مذهب و امتیازات ویژه روحانیت نمود پیدا

می کنند. آنها می کوشند که امتیازات ویژه روحانیت را در زمینه های اجتماعی و سیاسی حفظ کنند. اما از آنجائی که این امتیازات با مناسبات اجتماعی در جامعه سرمایه داری هماهنگی ندارد، موجب کشمکش ها و درگیری ها می شود. "

" اقلیت " از یک طرف می گویند:

" امتیازات روحانیت با مناسبات اجتماعی در جامعه سرمایه داری هماهنگی ندارد. "

و از طرف دیگر مدعی می شود که همین روحانیت نمایند ه بورژوازی متوسط است، می خواهد "سلطه همه جانبه مذهب

بر همه شئون اجتماعی " را برقرار کند، چگونه یک جناح بورژوازی متوسط مذهب را یگانه‌روبنای جامعه سرمایه داری وابسته می‌داند؟ اگر روبنای سیاسی مذهبی با مناسبات موجود هماهنگی ندارد و " نمی‌تواند به خوبی و بطور کامل مناسبات موجود را بازسازی کند و حتی با دامن زدن به تضاد زیربنا و روبنا بر آنارشی موجود می‌افزاید " پس چگونه حزب جمهوری اسلامی که خواستار " پیوند آشکار دین و سیاست است " یک جناح از بورژوازی متوسط را تشکیل می‌دهد که " رسالت خود را در اساس بازسازی و تقویت مناسبات موجود " قرار داده است، به زعم رفقا باید بپذیریم که یک جناح از بورژوازی مشاعر خود را از دست داده و بر علیه منافع طبقاتی خود طغیان کرده است، اما رفقا ! این بورژوازی نیست که مشاعر خود را از دست داده است !
رفقای " اقلیت " می‌گویند :

" آنچه که امروزه وضوح در جامعه ما به چشم می‌خورد، تضاد این دو فراکسیون است که هر یک می‌کوشد نقش بی‌رقیب و سلطه‌هژمونیک خود را در حاکمیت تثبیت کند "

" اقلیت " هیچگونه توضیح طبقاتی معینی پیرامون این تضاد عرضه نمی‌کند. آنها در توضیح این تضادها مطلبی پرابهام را بیان می‌نمایند که برخورد با آن شایان توجه است :

" از آنجا که در جامعه ما سالیان درازیک رژیم سرسپرده و کاملاً وابسته حکومت می‌کرده است و تضادهای فراکسیون‌های مختلف بورژوازی با یکدیگر و با انحصارات امپریالیستی نمی‌توانست نمودی محسوس پیدا کند و اینک پاره‌ای اختلافها و تضادهای فراکسیون‌های مختلف و تضادهای آنها با جناح‌هایی از انحصارات امپریالیستی برای عده‌ای نامفهوم است . "

" اقلیت " در اینجا گناه نامفهوم بودن، یا صحیح‌تر بگوییم بی‌سروته بودن گفته خود را بر عهده عده‌ای دیگر

انداخته است. راست این است که خود "منشعبین" هم نفهمیده‌اند چه گفته‌اند. رفقا طوری حرف زده‌اند که گویا اصلاً "دیکتاتوری شاه خود را برگروه‌بندی‌های انحصارات تحمیل کرده بود و نمی‌گذاشت مبارزه آنها با یکدیگر علنی و حادث شود."

چرا رفقا صریح نمی‌گویند چه چیزی را می‌خواهند ثابت کنند؟ آیا اقلیت می‌خواهد بگوید تضاد بین حزب جمهوری اسلامی و "لیبرالها" انعکاس همان تضاد بین گروه‌بندی‌های سرمایه مالی بین المللی است؟ چرا رفقا صریح توضیح نمی‌دهند؟ کدام گروه‌بندی انحصارات جهانی از کدام یک از جناح‌های حاکمیت پشتیبانی می‌کنند؟ اگر رفقا معتقدند جنبش واقعا "نیاز به شنیدن تمام حقایق دارد"، موظفند که به جای معما سازی دلیل و مدرک و تحلیل ارائه دهند. تا جنبش خلق به‌تسریع به ماهیت حکومت پی برد. ولی ما یک سرسوزن هم‌شک نداریم که "اقلیت" حتی یک جمله هم نمی‌تواند در اثبات این مدعای خود مطلب بنویسد. یک بار دیگر این جمله پرابهام را بخوانید. خود این ابهام در گفتار نشانه تردیدی است که گویندگان آن نسبت به حقیقت گفته خود دارند.

اما واقعیات عینی و شواهد موجود نشان می‌دهد که نمایندگان بورژوازی لیبرال ایران در حاکمیت (نهضت آزادی و شرکاء)، و در خارج از آن (جبهه ملی، حزب جمهوری خلق مسلمان و شرکاء) واقعا "مورد تایید و حمایت و نقطه امید و حتی برخی از آنان عامل مستقیم یک جناح از امپریالیست‌های امریکایی هستند. (همان جناح‌هایی که خود را طرفدار حقوق بشر جا می‌زنند - بطور عمده یک جناح از دمکرات‌های آمریکا) اما جناح خرده بورژوازی که در حاکمیت هنوز قدرت واقعی را در دست دارد، در شرایط فعلی نه تنها مورد حمایت هیچ یک از جناح‌های امپریالیسم آمریکا و

متحدینش قرار ندارد، بلکه مطابق تمام شواهد آنان برای هرچه سریعتر سرنگون کردن آن مدام در حال تلاشند.

● رفقای "اقلیت" برای توجیه نظریات خود، خصلتهای انقلابی و ترقیخواهانه‌ای را به خرده بورژوازی نسبت میدهند که فقط مختص پرولتاریاست:

"سیاستها و عملکردهای این حاکمیت و شیوه‌ای که در قبال توده‌ها و انقلاب دزپیش گرفت و اقداماتی که تا به امروز انجام داده است، آشکارا ماهیت و خصلت طبقاتی بورژوازی آن را نشان میدهد. این حکومت از همان روزهای نخستین به قدرت رسیدن خود در جهت متوقف کردن دامنه قیام گام برداشت، از انهدام کامل ارگانها و نهادهای رژیم گذشته به وسیله توده‌های قیام کننده ممانعت بعمل آورد" و در جای دیگر همین نوشته:

"این حکومت مالکیت بورژوازی را مقدس، محترم و تعرض ناپذیر اعلام کرد."

آیا به راستی این رفقای ما خود میدانند چه میگویند؟ نخست برای خرده بورژوازی خصلتهای پرولتری قایل میشوند تا بتوانند ثابت کنند که وجه غالب حاکمیت خرده بورژوازی نیست. آنها برای خرده بورژوازی وظایفی را در نظر گرفته اند که انجام آنها هرگز برعهده وی و در توان تاریخی وی نبوده و نیست.

"منشعبین" هنوز این اصل بسیار مهم و در عین حال بسیار مشهور مارکسیسم - لنینیسم را که تنها و تنها پرولتاریای پیروزمند است که میتواند نهادهای ارگانهای حکومت پیشین را بطور کامل درهم شکنند و ارگانهای جدیدی که متناسب با حکومت پرولتاریاست، بنیان

نهد را درک نکرده اند.

خرده بورژوازی و یا هر طبقه دیگر (به جز پرولتاریا) هرگز نمیتواند نهادها و ارگانهای رژیم گذشته را بطور کامل نابود کنند. مارکس، انگلس و لنین در تحلیل هـا و جمع بندیهایی که از نخستین انقلاب کارگری جهان ارایه داشتند نشان دادند که چگونه پرولتاریا به علت بی تجربگی، پس از فتح پاریس برای نابودی ارگانها و نهادهای رژیم گذشته اقدام نکرد و این خود یکی از دلایلی بود که شکست کمون را تسریع کرد.

"منشعبین" انتظار دارند که یک جنبش توده ای به رهبری خرده بورژوازی تمام ارگانها و نهادهای رژیم پیشین را بطور کامل نابود کند و هیچ هراسی هم از گسترش دامنه قیام به خود راه ندهد.

آنها انتظار دارند حاکمیت غیر پرولتری، مالکیت بورژوایی را لغو کند. حال آنکه این کار فقط از عهده پرولتاریا ساخته است. مگر نه اینکه خرده بورژوازی هم میتواند لاجرم در چارچوب روابط مالکیت بورژوایی به حاکمیت خود ادامه دهد. مگر نه اینکه با لغو مالکیت بورژوایی است که جامعه به دوران سوسیالیسم که پیش فاز جامعه کمونیستی است گام مینهد؟ "اقلیت" این وظایف را بر عهده خرده بورژوازی نهاده است. تا اگر این وظایف را انجام نداد، نتیجه بگیرد که پس لابد قدرت واقعی در دست سرمایه داری وابسته است.

"منشعبین" با ایجاد این توهم که خرده بورژوازی میتواند نهادهای رژیم گذشته را بطور کامل نابود کند، مالکیت بورژوایی را مقدس نشمارد و... شالوده انحرافی بسیار بزرگ را بی میریزند. رفقا با این تصور خود که از

بی اعتقادی به اصول مارکسیسم - لنینیسم و قانونمندندیدن روند مبارزه طبقات ناشی میشود، راه را بر همه نظریات اپورتونیستی و فرمیستی که میخواهند برای خرده بورژوازی در تاریخ نقش پرولتاریا را قایل شوند، باز میگذارند.

رفقا برای اثبات بینش خود ناچارند خرده بورژوازی را با پرولتاریا یکی بگیرند و هرکس را که مثل پرولتاریا نبود، دشمن پرولتاریا و از آن هم بالاتر دشمن خلق معرفی کنند!

اپورتونیسم چه همواره سعی میکند، متحدین پرولتاریا را در جنبش ضد امپریالیستی از پرولتاریا جدا سازد و آنان را به مبارزه با پرولتاریا بکشد. اپورتونیسم چه خوشحال خواهد شد هرگاه موفق شود پرولتاریا را به مبارزه ای پیش رس با خرده بورژوازی بکشد. او این کار را خدمت به پرولتاریا به حساب میآورد. حال آنکه از چنین مبارزه ای پرولتاریا بیش از دیگران زیان میبیند. این تفکر به هیچ وجه تازه نیست. این همان تروتسکیسم است که "اقلیت" هسته اصلی آن را به عاریت گرفته است. این همان چپ روی - کودکانه ای است که رسالت دارد راه را برای غلبه اپورتونیسم راست در جنبش هموار کند. به جاست بگوییم حتی پرولتاریا نیز بنا بر برخی نمونه های تاریخی مشخص به محض تسخیر قدرت سیاسی، همه ارگانها و نهادهایی را که از رژیم گذشته برجای می ماند، بی درنگ و بطور کامل نابود نکرده است. هر چند که نابودی کامل این ارگانها از هدفهای اصلی پرولتاریاست. پرولتاریا انهدام نهادهای رژیم پیشین را همواره به صورت یک مسئله عملی و مشخص مورد بررسی قرار میدهد. این فکر کودکانه است که انتظار داشته باشیم پرولتاریا همواره و در هر شرایط در همان فردای روز پیروزی بتواند تمام ارگانهای رژیم

سابق را نابود سازد. چراکه اگر در جریان مبارزات - قهرآمیز توده‌ای کوتاه مدت (قیام) انقلاب نتواند نهادها و ارگانهای خاص خود را بسازد، نابودی کامل بلادرنگ و فوری همه ارگانهای رژیم گذشته در نخستین روزهای پیروزی، در برخی موارد اساساً امری غیرعملی است. کار این رفقا زمانی که میخواهند اثبات کنند که در حکومت سلطه سرمایه داری وابسته اعمال میشود، بیش از همیشه دشوار میگردد.

رفقا حاضر نیستند به این سؤال پاسخ دهند که سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب و همچنین جریانهای موسوم به خط امام و جنبه تضادشان با امپریالیسم عمده است یا جنبه وحدتشان؟

این پرسش را آنها را بر سردوراهی نفی واقعیت یا نفی پندار بافی قرار میدهد، چراکه اگر بپذیرند در این ارگانهای حکومتی و در این جریانهای سیاسی گرایش ضد امپریالیستی غالب است، مجبور خواهند شد بسیاری از حرفهای خود را پس بگیرند.

رفقا به پرسش فوق بدینگونه پاسخ میدهند:
- "... ارگانهایی نظیر سپاه پاسداران و کمیته‌ها که از دل قیام برخاستند.... علیرغم ترکیب نامگون آنها که در پاره‌ای موارد عملکردهای مترقی نیز داشته‌اند، امروز برضامیم ارگانهای سرکوب مادی بورژوازی تبدیل شده‌اند و تحت رهبری نمایندگان آن....."

این گفته با واقعیت‌های عینی انطباق ندارد. زیرا تا به امروز فرماندهان ارتش عملاً "وبه‌ناچار از سیاست حاکم بر سپاه پاسداران تبعیت کرده‌اند و حتی هر وقت لازم شده توسط پاسداران دستگیر شده‌اند! حرف و سیاست سپاه

پاسداران و کمیته‌ها همواره حرف و سیاست ارتش را تحت الشعاع قرار داده است.

نه ارتش، نه شهربانی و نه ژاندارمری، هیچکدام بدون فرمان خرده بورژوازی حاکم حق شلیک تیر ندارند و هرگاه آنان خطا کنند، یاپای از دایره "جمهوری اسلامی" بیرون نهند، توسط همین ضامیم خود سرکوب خواهند شد. رفقای "منشعب" تمام این واقعیتهار را وارونه تصویر کرده‌اند. این یک اشتباه تصادفی نیست. اشکال کار آنان در بطن بینش آنان نهفته است. عناصر تفکر ایده‌آلیستی در مجموعه ساخت فکری رفقا مسلط است، ساختی که در هر مورد عملی و مشخص از تبیین درست و عینی روابط پدیده‌ها باز میماند، ساختی که جهان را طوری تصویر میکند که بعداً همان نتایجی را بگیرد که مورد آرزوی او است.

یکی از دلایلی که رفقا برای اثبات این حکم که سلطه یا قدرت واقعی در دست نمایندگان سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است، ارایه میدهند آن است که گویا اغلب پستهای حساس در دست آنهاست. اما واقعیت این است که "منشعبین" مفهوم قدرت واقعی را درک نکرده‌اند. برخلاف آنچه از گفته‌های این رفقا استنباط میشود، قدرت واقعی به تعداد پستهای دولتی مربوط نیست.

اینکه خرده بورژوازی قدرت واقعی را در دولت به دست دارد، به هیچ وجه به معنی آن نیست که اغلب پستها را نمایندگان خرده بورژوازی اشغال کرده‌اند.

وقتی آیت‌الله خمینی میتواند بایک دستخط ساده چند سطری به اتکاء حمایت توده‌ای خود نخست وزیر را برین جمهور را از دست خود برکنار بیاورد آن ابقا، کند و وقتی می بینیم اراده قدرت حاکم از جانب آن روحانبتی اعمال می شود که آیت‌الله

خمینی در راستا است و امروز در تحلیل نهایی همین جریان است که سیاست‌های حاکمیت را مشخص می‌کند، همین جریان است که درباره مهمترین عزل و نصبها تصمیم می‌گیرد، وقتی میبینیم که تصمیمات همین جریان است که بیشترین تغییرات و اثرات را در وضعیت موجود برجای می‌گذارد، باید بروشنی درک کنیم که قدرت واقعی برآستی در دست همین روحانیت است. باید درک کنیم که "لیبرالها" در بلوک قدرت وجه غالب بشمار نمیروند. ما از کسانی که مدعی اند سرمایه داری وابسته "قدرت واقعی" را در دست داریم پرسیم:

آیا آیت الله خمینی و جریان های موسوم به خط امام اند که قدرت اعمال قهر را که به اعتبار ما رکسیسم بارزترین مشخصه دارا بودن قدرت واقعی است، دارا هستند یا نمایندگان سرمایه داری وابسته به امپریالیسم؟ آیا صدها اعدام و هزاران احکام محکومیت جزبه دست دادگاه های انقلاب انجام گرفته است؟ آیا خرده بورژوازی، ارتش را به تبعیت از خود و انداخته است؟ آیا همین واقعیات اثبات نمی‌کند که قدرت واقعی در دست سرمایه داری وابسته به امپریالیسم نیست؟ حرف چه کسی خریدار دارد؟ آیا گروگان های امریکایی را جریان های موسوم به خط امام و در راستا آنها آیت الله خمینی است که در بنا زداشت دژندیا نمایندگان سرمایه داری وابسته به امپریالیسم؟ آیا امپریالیسم علیه حکومت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، تحریم اقتصادی را داشته یا علیه حکومتی که هنوز هم سررشته اصلی آن در دست آیت الله خمینی و جریانهای موسوم به خط امام است؟ آیا امپریالیسم آمریکا و متحدین داخلی اومی خواهند خرده بورژوازی را از حکومت به زیر بکشند یا سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را؟ برای اینکه بفهمیم قدرت واقعی در دست کیست باید ببینیم سیاستهای کدام جریان واقعا "پیش میرود و به اجرا گذاشته میشود. با توجه به این واقعیت که پیشبرد هر

سیاست توسط هریک از جناح‌های حاکمیت احتیاج به این دارد که دستگاه‌های اعمال قهر حاکمیت از او تبعیت کنند.

وقتی بازرگان میگوید تیغه چاقو پیش من نیست و بدون این تیغه هم هیچ کاری از من ساخته نیست، معنای علمی و واقعی حرف او آن است که قدرت صوری رابطه‌ی واگذار کرده‌اند، هرکس با الفبای سیاست آشنا باشد خوب میدانند که این قدرت واقعی است که همه کارها را از پیش می‌برد و این قدرت در دست بازرگان نیست.

درواقع بازرگان لیبرال با همین بیان نشان می‌دهد که فرق میان قدرت صوری و قدرت واقعی را فهمیده است. اما "منشعبین" حاضر نیستند برای یک بار هم که شده از پنجره به خیابان بنگرند و ببینند اوضاع واقعا "از چه قرار است".

اگر خرده بورژوازی به خاطر عقب ماندگی‌های خود، و بر اساس تزلزلها و تردیدهای ذاتی خود از عناصر وابسته به بورژوازی لیبرال در اداره دستگاه بوروکراسی و ارتش استفاده کند و چنانچه این عناصر در این شرایط مشخص هنوز نتوانند سیاستهای خود را به اجرا گذارند و برخلاف میل آنها سیاستهای خرده بورژوازی به اجرا گذاشته شود، باید گفت قدرت مسلط در بلوک قدرت واقعا "از آن بورژوازی - لیبرال" نیست. این واقعیت که فرماندهان سرسپرده ارتش دست به دسیسه چینی میزنند و اینجا و آنجا کارهایی میکنند که مغایر با مصالح خرده بورژوازی است، این واقعیت که نمایندگان سایر طبقات در بسیاری موارد مانع پیشرفت برخی از سیاستهای خرده بورژوازی میشوند، همه اینها نشانه آن است که در بلوک قدرت خرده بورژوازی مسلط است. تمام اینها دلیل آن است که دیگران دست بالا را

در قدرت سیاسی ندارند و برای کسب قدرت تلاش میکنند .
رفقای "اقلیت" باید پاسخ دهند که آیا هم اکنون واقعا"
فلاحی ها ، علوی ها و باقری ها بر ارتش فرمانروایی میکنند
یا این عناصر فعلا" به هر حال مجبورند از آیت الله خمینی
و محافل پیرو وی تبعیت کنند؟ رفقا برای اثبات حرف
خود در زمینه قدرت صوری و قدرت واقعی باید نشان
دهند که چوا چگونه آنان که تبعیت میکنند قدرت واقعی
را در دست دارند و آنان که دیگران را به تبعیت
وامی دارند ، قدرت صوری را در دست دارند؟

اگر همین فرماندهان قدرت داشتند اگر زورشان
میرسید ، اگر تمام امور واقعا" در دست آنها بود ،
لحظه ای هم از بازگرداندن پدر تاجدارشان ، شاپور
بختیارشان و از این قماش غافل نمی ماندند . آنها
دقیقا" به این دلیل نمیتوانند سیاست خود را پیش
برند که دست بالا را در بلوک قدرت ندارند .

فقط بینی که حاضر نیست تحلیل حاکمیت را تعمیق
برد و آن را با قوانین حاکم بر مبارزه طبقات پیوند
زند ، بینی که همواره میکوشد تا به سود پنداشتها و
تمایلات روشنفکران ، واقعیات مبارزه طبقات را
انکار یا تحریف کند ، میتواند اینگونه نظرات را به هم
بیاورد و تبلیغ و ترویج آن بپرازد .

● مفهوم داشتن هژمونی در جنبش ضد امپریالیستی

چیست ؟

در جنبش ضد امپریالیستی ، اقشار و طبقات خلق با وجود
همه تضادهایشان ، علیه دشمن مشترک ، که دشمن اصلی
همه آنهاست ، مبارزه می کنند و بسته به قدرت بسیج ،
درجه آگاهی و شکل توده ها ، یک نیرو در مقام رهبری

میگیرد و هژمونی خود را برجایش اعمال میکند. این به آن مفهوم است که خط مشی و سیاست آن قشر یا طبقه، سیاست و خط مشی اقشار و طبقات دیگری را که در جنبش حضور دارند، تحت الشعاع قرار میدهد.

هژمونی واقعی است که در خارج از ذهن و اراده ما عینیت دارد. مادام که پرولتاریا به هردلیلی در جنبش ضد امپریالیستی خلق از هژمونی برخوردار نیست، رهبری جنبش ضد امپریالیستی چه ما بپذیریم و چه انکار کنیم، در دست نیروهای غیر پرولتری قرار میگیرد.

جنبش ضد امپریالیستی منتظر نمیماند تا طبقه کارگر از طبقه "در خود" به طبقه "برای خود" فرارویند و به آگاهی سوسیالیستی مجهز شود و ظرفیت تاریخی خود را باز یابد و آماده کسب رهبری جنبش گردد. جنبش خلق قطع نظر از این که کمونیستها وظایف خود را در برابر طبقه کارگر انجام داده باشند یا خیر، میتواند وجود داشته باشد و قطعاً نیز وجود دارد. عدم حضور یا ضعف حضور پرولتاریا در جنبش خلق باعث نمیشود که رهبری جنبش به دست نیروهای دیگری نیفتد. از این نظر ما همواره و در هر زمان ناچاریم به این پرسش پاسخ دهیم که چه کسی در جنبش هژمونی دارد؟ فرار از این پاسخ تنها یک راه دارد و آن نفی جنبش است. "اقلیت" از پاسخ مشخص و مستقیم به این پرسش طفره میروند.

وقتی ما این حرفها را میزنیم، ایورتونیسیم چپ اینطور تبلیغ می کند که پذیرش این واقعیت که جنبش ضد امپریالیستی بدون رهبری کمونیستها می تواند وجود داشته باشد و ضرورتاً رهبری خاص خود را نیز خواهد داشت، یعنی پذیرفته ایم که رهبری غیر پرولتری جنبش ضد امپریالیستی

میتواند اهداف اساسی جنبش را که در رأس آن قطع کامل سلطه امپریالیسم قرار دارد، برآورد و جامعه را در آستانه سوسیالیسم قرار دهد. اما بر خلاف جریانهای اپورتونیستی راست امروز دیگر همه کمونیستهای واقعی دریافته اند که چنین امری محال است و تجربه تمام جوامع نیز عکس آن را به اثبات رسانیده است. تنها پرولتاریاست که قادر به انجام این وظیفه تاریخی است. این شیوه اپورتونیسم چپ است که برای پیش بردن نظرات خود اجباراً نظرات مارکسیستها را تحریف میکنند تا نتایج کج بینانه خود را بگیرند. اما غنای اندوخته مارکسیسم - لنینیسم و تجربیات گرانقدر خلقها در مبارزه ضد امپریالیستی، گرایشهای چپ و راست جنبش کمونیستی ایران را با شکستهای روزافزون مواجه ساخته است. حنا اپورتونیسم (چه چپ و چه راست) هر روز رنگ باخته ترمیگردد. این روند محتوم گسترش مبارزه طبقاتی است.

رفقای "اقلیت" بدون آنکه خود متوجه باشند بر هژمونی خرده بورژوازی در جنبش ضد امپریالیستی صحنه گذاشته اند. چراکه برای داشتن هژمونی در جنبش دو شرط لازم است: یکی آن که نیروی مورد بحث در درون جنبش خلق باشد، یعنی گرایش غالب در مجموعه حرکت وی، گرایش ضد امپریالیستی، هر چند ناپیگیر "ضعیف" باشد. و دیگر آن که از بیشترین اعتماد توده ای و قدرت بسیج توده ای برخوردار باشد، یعنی اکثریت توده هایی که در جنبش ضد امپریالیستی شرکت دارند، از آن نیرو تبعیت کنند.

رفقای "منشعب" ما در یک جای نوشته خود گفته اند که نمایندگان خرده بورژوازی در حاکمیت دارای گرایشات "ضعیف" ضد امپریالیستی هستند و در جای دیگر گفته اند:

"هنوز توده‌های وسیعی از مردم ناآگاهانه به حاکمیت اعتماد دارند..... (بخوان در شرایطی که خرده بورژوازی بیش از همه نیروهای درون جنبش قدرت بسیج توده‌ای دارد)؛

مجموعه این دو گفته نشان می‌دهد که آنان عناصر پراکنده‌ای را از واقعیت‌های موجود دیده‌اند اما هنوز نتوانسته‌اند آنها را جمع‌بندی کرده و تعمیق برند. اگر رفقا چنین می‌کردند راهی جز پذیرش هژمونی خرده بورژوازی در جنبش خلق نداشتند. البته آنها جابه‌جا از "رهبری خرده‌بورژوازی جنبش" صحبت کرده‌اند اما ابهام در سخن آنها اجازه نمی‌دهد که بفهمیم آیا آنها هنوز هم بر این اعتقاد خود هستند یا فکر می‌کنند اکنون دیگر رهبری جنبش، خرده بورژوازی نیست؟

ما از این رفقا می‌پرسیم حکومت آلمانی که حکومت خرده بورژوازی دمکرات بود و با حکومت ایران تفاوت‌های بسیار داشت، چه تغییراتی در ارگانها و نهادهای رژیم گذشته ایجاد کرد؟ آیا همه فرماندهان ارتش را برکنار ساخت؟ آیا چون ارگانها و نهادهای رژیم سابق را دست نخورده باقی‌گذاشت، وبخاطر تردیدها و ناپیگیریهایش که از خصلت طبقاتی آن ناشی میشود، از تسلیح توده‌ها سرباز زد و سرانجام قربانی همین سازشکاری و سیاستهای ناپیگیر شد، حکومت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم بود؟

حکومت مصدق چطور؟ آیا از ۳ تیر که توده‌ها با حمایت فعال از مصدق، شاه را به عقب‌نشینی واداشتند و نبض حکومت را به دست وی سپردند، ماهیت حکومت چه بود؟ آیا ما میتوانیم به خاطر آن که اغلب مهره‌های شاه در اسارتش و شهربانی بودند و اکثریت نمایندگان مجلس با شاه بودند، یا با مصدق همراهی نداشتند و وابستگان دربار بسیاری از پست‌ها را در اشغال داشتند مدعی شویم که

حکومت مصدق نمایندهٔ فئودالها و سرمایه داری وابسته بود؟ آیا به راستی مصدق و سایر نمایندگان بورژوازی ملی به اتکای قدرت بسیج توده‌ای و عملکرد تضاد بین امپریالیستها برای مدتی در حاکمیت قدرت واقعی را در دست نداشتند؟ ونهادها، وارگانهای حکومتی را به تبعیت از سیاست خویش وادار نمیکردند؟ آیا کسی میتواند بخاطر ناپیگیری مصدق و بدین خاطر که نه از موضع پرولتاریا، بلکه از موضع بورژوازی علیه امپریالیسم مبارزه میکرد و به این دلیل که گرایشات ضد امپریالیستی او "ضعیف" بود و اهل سازش، بگوید حکومت مصدق نمایندهٔ بورژوازی وابسته به امپریالیسم بود؟.....

قسمتی از

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

— شاخه آذربایجان —

در رابطه با انشعاب "اقلیت"

مردم آگاه و مبارز آذربایجان !
همانگونه که اطلاع دارید اقلیتی از سازمان با انتشار نشریه‌ای با امضای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، انشعاب خود را از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اعلام کرد. با توجه به وظیفه سنگینی که در شرایط کنونی بردوش سازمان ما قرار دارد، وظیفه خود میدانیم برای مقابله با نظرات انحرافی "اقلیت" و برای مقابله با برخوردهای یکجانبه و غیرمسئولانه آنها به مبارزه‌ای اصولی که صرفاً "در حیطه سیاسی ایدئولوژیک خواهد بود، بپردازیم. انشعابی که در سازمان ما انجام یافت، حاصل اوچگیری تضاد بین دو بینش اساساً "متفاوتی بود که در درون آن وجود داشت. این دو بینش همراه با رشد جنبش توده‌ای و پیوند روزافزون سازمان با این جنبش هر روز فاصله بیشتری از هم گرفته و شکافی عمیق آن را از هم جدا ساخت. "اقلیت" که در اساسترین اصول ایدئولوژیک با اکثریت سازمان تضاد داشت، دیگر نمیتوانست در یک تشکیلات واحد با سازمان باشد. بنابراین انشعاب این گروه از رفقا امری حتمی و ناگزیر بود. ولی برخورد آنان با ما انشعاب که با شیوه‌ای ماجراجویانه و سازمان شکنانه صورت گرفت، یکبار دیگر ماهیت نظرات آوانتوریستی آنها را به نمایش گذاشت.

شاخهٔ آذربایجان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
ضمن تاکید بر ناگزیری و ضرورت این انشعاب، شیوه
برخورد "اقلیت" را با مسئله انشعاب غیر اصولی میدانند و ضمناً
متذکر میشوند که هیچ گونه مسئولیتی را در قبال حرکات و
موضعگیریهای "اقلیت" نمیپذیرد.

رفقا!

برعهده ماست که تمام نیرو و توان خود را برای برخورد با
اپورتونیسیم چپ و راست در درون جنبش کمونیستی بکار
گیریم.

تاریخ وظیفهٔ سنگینی را بردوش ما گذاشته است، بکوشیم
تا درسنگراستوار و پرشکوه مارکسیسم - لنینیسم پیکاری
بی امان را با انحرافات جنبش کمونیستی به پیش رانیم و
با وحدتی پولادین شکوفایی مارکسیسم - لنینیسم را دامن
زنیم و تا پای جان پرچم پرافتخار آرمان پرولتاریا را
برافراشته نگاه داریم.

با ایمان به پیروزی طبقهٔ کارگر

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

_____ شاخهٔ آذربایجان _____

_____ ۳۱ خرداد ماه ۱۳۵۹ _____

قسمتی از

اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

===== شاخه گیلان =====

فداییان، متحد و یکپارچه

در مقابل سازمان شکنان " اقلیت " ایستاده‌اند.

جنبش کارگری و کمونیستی ایران و در رأس آن سازمان ما لحظات حساس و دورانسازی را میگذراند. اپورتونیسیم با چهره‌های آشکار و نهانش از جلوه‌های چپ‌انارشیستی و آوانتوریستی گرفته تا جلوه‌های راست و رویزیونیستی اش سازمان سترگ فداییان را زیر آتشبار خود گرفته است.

این هجوم هم اکنون ابعاد گسترده‌ای یافته و با بهانه‌هایی چون " پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در جنبش "!! و یا " طرد و افشای اپورتونیسیم سازمان "!! و غیره و غیره در واقع هجوم خود را در خدمت زیر ضرب قرار دادن سازمان بنا نهاده است. اینان شرط به اصطلاح " صداقت انقلابیشان " را!! پیشبرد خط سازمان شکنانه خود میدانند. انشعاب و جدایی " اقلیت " از سازمان ما در واقع به شیوه‌ای سازمان شکنانه صورت پذیرفت و آنان در لحظه فعلی با سرپوش گذاشتن بر اساسی‌ترین اختلافات در اصول بین ما و خود در واقع در جهت لوٹ کردن مسئله تلاش می‌نمایند. آنهایی که به هر مصلحتی بر اختلافات ایدئولوژیک بر سر اصول سرپوش‌گذارند و به بهانه‌های مختلف آن را پنهان نمایند، خادمین آگاه یا ناآگاه اپورتونیسیم و از همسرن رو دشمن مارکسیسم - لنینیسم و دشمن وحدت و انسجام تشکیلات کمونیستی هستند. رفقای " اقلیت " همه در یک چیز مشترکند. و آن هم دفاع از مشی مسلحانه است و اکنون با شیوه‌ای رندانه

از بیان کلی‌ترین و اصولی‌ترین مرزبندی‌های بین ما و خودشان نه خالی کرده و فراکسیون خویش‌رانه بر مبنای نظرات خویش بلکه نظرات خویش را بر مبنای فراکسیون خود سازمان داده‌اند. نکته‌ای که باید تذکر داد، مشخص کردن این موضوع است که ما بعنوان شاخه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در گیلان رسماً "اعلام می‌نمائیم که هیچگونه مسئولیتی در قبال حرکات فعلی و آتی سازمان شکنان و ماجراجویان چپ" اقلیت" نداشته و نداریم و از این رو خود را مسئول میدانیم که مقابل کارگران، دهقانان و تمام زحمتکشان توضیح دهیم که مادر کلی‌ترین و اصولی‌ترین مبنای ما رکیسم - لنینیسم با این جماعت اختلاف اصولی داریم و بدیهی است که دامنه انعکاس این اصولی‌ترین اختلاف در مبنای ایدئولوژیکی تا تمام موضعگیری‌های سیاسی و روزمره مانیز کشیده خواهد شد. از این رو ما خود را در قبال تمام موضع‌گیری‌های "اقلیت" جدا شده از سازمان، به هیچوجه مسئول نمی‌دانیم.

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

_____ شاخه گیلان - پنجشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۹ _____

کودتا : قافیه تنگ اقلیت

شرایط بحرانی کنونی و مبارزه طبقاتی پیچیده‌ای که در بطن جامعه در جریان است و سیر عمق یا بنده بحران اقتصادی - سیاسی ، تمامی ارکان جامعه را درخو دفرور برده است . مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی که بر بسترایین بحران هر روز ابعاد گسترده تری می یابد از تابی از گسترش همین مبارزه عینی طبقاتی است . اگر در شرایط عادی ، جریانات انحرافی درون جنبش کمونیستی دیدگاه های تعوریک انحرافی و ارزیابیهای غیر واقعی خود را سالیان دراز حفظ می کردند و از بابت اثبات عدم صحت آنها در پراتیک واقعی مبارزه طبقاتی چندان نگرانی نداشتند ، امروزه روند رشد مبارزه آشکار طبقات جامعه بحرانی ماکه هرگونه ذهنی گری و ارزیابی غیر واقع بینانه ای را به سرعت فاش و بر ملا می سازد ، امید آنان را به یاس بدل می کند و لاجرم آنان را به تلاش یاس انگیز و امی دارد .

توطئه کودتای امپریالیستی اخیر و شکست آن صحت دیدگاههای سازمان را در مورد بافت حاکمیت کنونی و همچنین وظایف جنبش انقلابی و کمونیستی در شرایط کنونی را بار دیگر به اثبات رسانید و در کنار آن بر تمام ارزیابیهای واژگونه خط بطلان کشید . بار دیگر روشن گردید که انقلابی گری کاذب نه تنها دامنه نفوذ و گسترش جنبش کمونیستی را در میان

توده‌ها محدود می‌کند، بلکه مهم‌تر از همه می‌تواند کل جنبش خلق را دچار مخاطرات جدی سازد.

ارزیابی شتاب‌زده و مخلوط اقلیت از حاکمیت موجود، طبعاً "به امکان کودتای نظامی باور نداشت. آنها این‌طور تصور می‌کردند که به علت وابسته بودن کل حاکمیت (انکار تضاد بین حاکمیت و امپریالیسم)، امپریالیسم برای تحکیم مواضع خود در ایران عمدتاً "از کانال همین حاکمیت عمل می‌کند. هنگامی که مابرا اساس تحلیل مشخص از شرایط موجود و اطلاعات رسیده به‌خطر کودتا اشاره می‌کردیم، آنها بدون لحظه‌ای تفکر، بدون کوچک‌ترین احساس مسئولیت نسبت به خطراتی که جنبش را بطور جدی تهدید می‌کرد می‌کند، به‌جای برخورد جدی با وظایف انقلابی خود، ما را متهم به "راست‌روی" می‌کردند و مدعی بودند که ما مبارزه ضد امپریالیستی رادزورای مرزهای ملی جستجو می‌کنیم و به قول اقلیت "مبارزه علیه سلطه حقیقی امپریالیسم را به مبارزه علیه سلطه مجازی آن" تبدیل کرده‌ایم. و همه اینها بخاطر آن بوده است که گویا ما با "بورژوازی کمپرادور (حاکمیت) سازش کرده‌ایم" و می‌خواهیم نیروهای وابسته به امپریالیسم را تطهیر کرده و درانظار مردم خوب جلوه دهیم. دیدگاهی کسه‌خیال می‌کند امپریالیسم سلطه خود را از کانال تقویت حاکمیت موجود تثبیت می‌کند، طبیعتاً "کودتار را باور ندارد، لذا بسیج و سازماندهی برای مقابله با کودتار را وظیفه خود نمی‌داند و در صورت وقوع کودتا به بدترین نوع شکست مفتضحانه در برابر کودتا گرفتار می‌شود و از مقابله با آن عاجز می‌ماند.

انقلابی‌گری کاذب در عین حال که از آرایه برنامه‌های که بتواند احتمال موفقیت کودتا را کاهش دهد، درمی‌ماند، امکان این راهم که جنبش کمونیستی نقش فعال در صف‌بندی‌های نوین ناشی از وقوع کودتا برعهده گیرد، کاهش داده، ضربات جدی به موقعیت جنبش کمونیستی وارد می‌سازد. اپورتونیسیم چه به نحو غریبی بر نادیده گرفتن واقعیات اصرار می‌ورزد و کودکانه انتظار دارد خرده‌بورژوازی مبارزه طبقاتی با پرولتاریا را کنار بگذارد. جریان‌ات متعلق به اپورتونیسیم چه انتظار دارند قشرها و بخش‌های خرده‌بورژوازی با هم مبارزه طبقاتی نداشته باشند. آنها خیال میکنند اگر جریان‌های "خط‌امام" ضد امپریالیست باشند، باید مبارزه‌ای با جنبش کمونیستی نداشته باشند که البته چنین جریان‌اتی فقط میتواند در ذهن این رفقا وجود داشته باشد و نه در عالم واقعیت. این جریان‌ات خیال میکنند تنها خودشان (جریان‌های آنارشیستی و شبه آنارشیستی) ضد امپریالیست هستند. آنها حتی هنوز نمی‌فهمند و قبول ندارند که در مبارزه در راه استقلال و آزادی، به جز کمونیست‌ها نیروهای دیگری نیز میتوانند شرکت داشته باشند. آنها ساده‌لوحانه می‌اندیشند اپورتونیسیم وابستگی به امپریالیسم را به همراه دارد و نتیجتاً "ضرورتاً" باید آنها را وابسته به امپریالیسم، در خدمت امپریالیسم!، ضد خلق و ضد انقلاب دانست و افشا کرد! تداوم چنین بینشی اپورتونیسیم چه راه‌به‌ورشکستگی بیشتر سوق خواهد داد.

رفقای اقلیت ما درست مثل "راه کارگری‌ها" و "اشرفی‌ها" بسیار ساده‌لوحانه خیال میکنند که شرط

ضد امپریالیست بودن هر حکومتی آن است که مقابله با مسلحانه‌ای را که از جانب نیروهای -رون حلق در مقابل استقرار حاکمیت وی صورت میگیرد، هیچگاه سرکوب نکند و در این راه هیچگاه متوسل به قهر نشود. این رفقا در حقیقت با این پیش‌داوریها انتظار دارند دولت‌های اهرم اعمال قهر یک طبقه بر طبقات دیگر نباشد و اگر چنین بود آنها خیا نمیکنند حکومت وابسته به امپریالیسم است. این دیدگاه "چپ" درست روی دیگر همان سکه‌ای است که خیا نمیکنند اگر حکومت ضد امپریالیست بود، دیگر نباید در برابر سرکوب نیروهای انقلابی و پامال کردن حقوق دمکراتیک توده‌ها در برابر آن به مقابله برخاست (دیدگاه راست) دیدگاهی که مبارزه ضد امپریالیستی را مطلق میکند و رابطه دیالکتیکی مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک را نمی بیند و عملاً "مبارزه ضد امپریالیستی را درین بست قرار میدهد و آن را به شکست میکشاند. "اقلیت" وقتی به "تحلیل و توضیح" مسایل روزمره و مشخص میردازد، وقتی به تطبیق پیش‌داوریهای خود با واقعیات متحول جامعه مینشیند، دچار آنچنان درهم اندیشی میگردد و به آنچنان توجیهاتی دست میزند که باورکردنی نیست. آنها در نشریه خود (شماره ۶۷) یکی از بارزترین نمونه‌های تناقض آشکار بین پیش‌داوریهایشان و واقعیات عینی را به نمایش گذاشته‌اند.

"اقلیت" در این سرمقاله نشان میدهد که معتقد است هیئت حاکمه از دوجناح بورژوازی تشکیل شده است که هر دو "وابسته" و "نتیجتاً" ضد خلقی هستند. مضمون سیاست بلندمدت یک جناح از دستگاه حاکمه (لیبرالها) "همواره دفاع از منافع و موقعیت اجتماعی سرمایه داران و زمینداران متوسط و در سازش با بورژوازی بزرگ ایران

بوده است". سیاست جناح دیگر (حزب جمهوری اسلامی)
"اساساً چیزی جز خدمت به منافع استثمارگران و
ستمگران، همان سرمایه‌داران وابسته بر توده‌ها" نبوده
است. اما این حاکمیت که هر دو جناح آن وابسته و
ضد خلقینند، تاکنون به سازش سیاسی با امپریالیسم نرسیده
است!! توجه کنید "اقلیت" در سرمقاله همان
نشریه چه میگوید!

"امپریالیسم امیدوار بود که با حاکمیت کنونی به
سازش سیاسی دست یابد"! اما از آنجاکه هنوز چنین
توفیقی نیافته است، کودتا را طرح ریزی کرده است.
حال پرسیدنی است که چگونه این حاکمیت را "ارگان سازش"
و وابسته به امپریالیسم معرفی میکنند و درعین حال
میگویند که هنوز با امپریالیسم به سازش نرسیده است؟
آیا به نظر رفقا نباید مردم تمام حقایق را بدانند؟
آیا لازم نیست مردم بدانند که این "ارگان سازش" رفقا
در یک سال و نیم اخیر چه میکرده است؟

بخش اول سناریوی تئوریک رفقای اقلیت را می‌توان
چنین خلاصه کرد: حاکمیت وابسته به امپریالیسم و ضد خلقی
تاکنون با امپریالیسم به سازش نرسیده است! تمامی
تلاش امپریالیسم تاکنون نه سرنگون کردن حکومت، بلکه در
دوره‌هایی اعمال فشار اقتصادی و سیاسی برای به سازش
- کشیدن "ارگان سازش" بوده است:

"تاکنون امپریالیسم امیدوار بود که با حکومت
کنونی به سازش سیاسی دست یابد از این رو جز در
روندهای کوتاه مدت و تاکتیکی که در آن اعمال فشار
اقتصادی و سیاسی را ضروری می‌شمرد، تاکنون
هیچگاه سرنگونی حکومت کنونی را با منافع خود در

ایران و منطقه منطبق ندیده است.

درست به این جملات دقت کنید . سردرگمی فکری رفقا را در هر کلام آن مشاهده نمایید . ببینید چگونه هنگامی که "منشعبین" می‌خواهند دلایل کودتا را در ایران تبیین نمایند، ضرورتاً "مجبور میشوند اعتراف کنند که "ارگان سازش" هنوز با امپریالیسم به سازش نرسیده است و لذا بی‌آنکه دربند گفته‌های چند روز پیش خود باشند، اساس تحلیل شان را از حاکمیت تغییر می‌دهند. (البته آنها پنهان میکنند و مگر میتوانند پنهان نکنند؟)

حال به بخش دوم سناریو می‌پردازیم. "اقلیت" می‌گوید امپریالیسم آمریکا پس از قیام "هیچگاه تاکتیک سرنگونی حکومت کونی را با منافع خود در ایران منطبق ندیده است" ولی در عین حال هیچگاه از تدارک لازم و ایجاد شبکه‌های نظامی جهت دست یازیدن به چنین اقدامی "فروگذاری" نکرده است! چرا که این کودتا امکان تحقق نداشته است!! دقت کنید که رفقا می‌گویند: آمریکا "سرنگونی حکومت را با منافع خود در ایران منطبق ندیده است". اگر آمریکا "سرنگونی حکومت را با منافع خود در ایران منطبق" نمی‌بیند، پس چرا برای سرنگون کردن حکومت تدارک می‌بیند؟ پس چرا حمله نظامی میکند؟ پس چرا تحریم اقتصادی میکند؟ چرا طرح کودتا می‌چیند؟ به راستی چرا آمریکا علیه منافع خود دسیسه چینی می‌کند؟ آیا فکر میکنید آمریکا هم مشاعر خود را از دست داده است؟

خواننده‌ای که از این همه تناقض‌گویی دچار شگفتی شده است حق دارد بپرسد که چرا امپریالیسم آمریکا می‌کوشد هیئت حاکمه‌ای را که سرنگونی آن با منافع امپریالیسم در

ایران منطبق نیست، توسط تاکتیک کودتا، آنهم تاکتیکی که "ماجراجویانه" بوده و قطعا "شکست خواهد خورد، واژگون سازد؟ چرا امپریالیسم با حکومتی که به نظر رفقا از "دوجناح بورژوازی وابسته به امپریالیسم تشکیل شده" و "تکیه‌گاه" او نیز هستند، دشمنی میکند و میکوشد آن حکومت را سرنگون نماید؟

علاوه بر این‌ها اگر امپریالیسم در دوران پس از قیام دل به سازش سیاسی با هیئت حاکمه بسته بود، چه فاکتور جدیدی در معادله بین آمریکا و هیئت حاکمه و اوضاع ایران پیدا شده است؟ که امروزه امپریالیسم آمریکا را به تاکتیکهای متفاوتی میکشاند؟ اقلیت در پاسخ میگوید: "دلیل اساسی اتخاذ این تاکتیک از جانب امپریالیستها در شرایط کنونی آن بود که تکامل آگاهی سیاسی توده‌ها و رشد سطح مبارزه طبقاتی در ایران از یک سو و تضعیف همه‌جانبه نقش سیاسی بورژوازی بزرگ در حکومت، و تشدید تضادهای درونی هیئت حاکمه، تلاشهای امپریالیسم برای اعمال تسلط همه‌جانبه سیاسی در ایران را به میزان زیادی دچار شکست کرده بود."

بیا باید استدلالهای "اقلیت" را مورد ارزیابی قرار دهیم و صحت آنها را با واقعیات مبارزه طبقاتی در ایران مورد سنجش قرار دهیم. اما قبل از آن توضیحاتی چند ضروری است:

آن بحران اقتصادی که ارکان رژیم شاه را به لرزه درآورده بود، پس از سرنگونی رژیم شاه به شکلی دیگر و همراه با بحران‌های سیاسی، بیکاری و گرسنگی، جامعه را در چنگ خود می‌فشارد.

مهمترین دلیل بحران کنونی، عبارت است از عملکرد

مشترک بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و کارشکنی‌های امپریالیسم و متحدان داخلی آن در تمام زمینه‌ها، بلافاصله بعد از این دلیل باید از عملکرد مشترک ناپسامانی‌های ناشی از درهم شکسته شدن حاکمیت انحصارات سرمایه‌داری وابسته و ضعفها، ناپیگیریها و زلزلات حاکمیت جدید در مبارزه علیه امپریالیسم و متحدان داخلی آن که ناشی از ماهیت طبقاتی آن است، نام برد. بخصوص پس از اشغال سفارت آمریکا، توطئه و کارشکنی‌های امپریالیسم و متحدان داخلی آن، گسترش و تعمیق یافته است. تحریم اقتصادی حتی در همین شکل ناقص آن اقتصاد وابسته ایران را به شدت تحت فشار قرار داده است. این تحریم، در صورتی که به شکل کامل تحقق پذیرد، از یک طرف با کاهش خرید نفت از طرف کشورهای امپریالیستی، منبع اصلی تامین بودجه و درآمد ارزی قطع خواهد شد و از طرف دیگر با کسب شدن واردات کالاهای مصرفی، تورم موجود افزایش خواهد یافت. همچنین عدم ورود قطعات یدکی و مواد اولیه بسیاری از کارخانجات را به تعطیلی خواهد کشید.

تشدید فزاینده تورم، کسری بودجه، کسری تراز پرداختها و غیره، محصول بلاواسطه چنین شرایطی خواهد بود. روشن است که در چنین وضعیتی نارضایتی توده‌هایی که خود با شرکت در قیام در سرنگونی رژیم پهلوی نقش اساسی داشتند، افزایش می‌یابد و در چنین شرایطی بیش از همه محافل وابسته به امپریالیسم تلاش خواهند کرد از گسترش نارضایتی آن بخش از توده‌هایی که از حداقل آگاهی کافی برخوردار نیستند، به سود خود بهره برداری کنند. حکومت نیز به حکم ماهیت طبقاتی و با ادامه سیاست نه شرقی، نه غربی دورنمای حل بحران اقتصادی

را تیره تر کرده است و با پایمال کردن آزادی های سیاسی و بسیاری از حقوق دمکراتیک مردم ، به امپریالیسم و متحدان داخلی آن میدان می دهد که با عوامفریبی ، در میان مردم به سود خود تبلیغات به راه اندازند .

اشغال سفارت آمریکا به تلاشهای بورژوازی لیبرال برای به سازش کشاندن کل حاکمیت ضربات جدی وارد کرده . اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری برخلاف پیشداوری اپورتونیسیم چپیک عمل ساده مکانیکی ، برای فریب توده ها و تحکیم پایگاه ارتجاع ضد خلقی در میان مردم نبود . اشغال سفارت آمریکا با زتاب ستیز ضد امپریالیستی خرده بورژوازی سنتی ایران بود که به عیان می دید بورژوازی لیبرال ، با حمایت امپریالیستها ، آشکارا درصدد به سازش کشاندن حاکمیت و قبضه کردن تمام قدرت سیاسی است . پیامدهای این حرکت ، قطع روابط دیپلماتیک و لغو قراردادهای ایران با امپریالیسم آمریکا تضعیف جناح بورژوایی حاکمیت و رشد سریع آگاهی و شور ضد امپریالیستی مردم بود . قطعا " امروز دیگر خیلی از گروه های متعلق به اپورتونیسیم چپ هم باور کرده اند که تحلیل های شان از انگیزه خرده بورژوازی در اشغال سفارت ، سطحی و بی پایه بوده است . آنها در آن زمان اعلام کردند که این حرکت توطئه یک جناح از حاکمیت است که به رغم سازش با امپریالیسم ، صرفا " برای کسب محبوبیت ، سفارتخانه را تسخیر کرده است . آنها تسخیر مرکز جاسوسی را توسط خرده بورژوازی یک " عوامفریبی ضد امپریالیستی " اعلام داشتند . راستی آیا " پیکاری ها " ، " راه کارگری ها " و امثالهم هنوز هم در صحت تحلیل های شان تردید نکرده اند ؟

پس از اشغال سفارت در روابط ایران با امپریالیسم

آمریکا، مسئله گروگانها به صورت گره گاهی پیچیده در آمد. نگهداشتن گروگانها و یا تحویل آنها به آمریکا به صورت سمبل سازش و تسلیم و یا ادامه مبارزه ضد امپریالیستی درآمد. تمامی تلاش دولت آمریکا و بورژوازی ایران در جهت حل مسئله گروگانها، سرانجام با تصمیم جناح خرده بورژوازی حاکم مبنی بر نگهداری گروگانها و تعیین تکلیف آنها توسط مجلس با شکست مواجه شد. امپریالیسم آمریکا سازش با حاکمیت را غیر عملی دید. طرحهای اقتصادی - سیاسی و نظامی جهت سرنگون کردن خرده بورژوازی حاکم و یا وادار کردن آن به تسلیم یکی پس از دیگری به مرحله اجرا درآمد. ورود هواپیماها و هلی کوپتر - های نظامی به طیس، یک اقدام "ماجراجویانه" که هدف آن فقط به نجات گروگانها محدود شود، نبود. این حمله یک اقدام دقیقاً حساب شده برای تقویت روحیه ضد انقلاب و رشد آن بود.

به دنبال حادثه طیس رادیوهای مزدور یکی پس از دیگری آغاز به کار کردند. شبکه های نظامی ضد انقلاب در غرب کشور به سرعت آغاز به رشد کردند. شبکه های درون ارتش، دستجات دیگر وابسته به بختیار متشکل تر گردیدند و محاصره اقتصادی برای دامن زدن به بحران اقتصادی به مرحله اجرا درآمد....

امپریالیسم آمریکا از نروز به بعد مشخصاً " طرح ساقط کردن حکومت را در دستور قرار داده است. این یک واقعیت عینی است. هم اکنون حکومت کارتر وارد کردن یک ضربه کاری به جمهوری اسلامی ایران را به گونه ای که بتواند ضد انقلاب را در ایران رشد دهد، یکی از مهمترین شرایط پیروزی خود در انتخابات آینده به حساب می آورد و

رونالد ریگان نمایندهٔ جمهوری خواهان نیز بیشترین کوشش خود را برای جلب موافقت انحصارات امپریالیستی برای حمایت از خود در انتخابات آتی برپایهٔ تأکید روی "عملیات نجات ایران" قرار داده است.

اکنون یک سال و نیم بعد از سرنگونی رژیم شاه و تشکیل رژیم جمهوری اسلامی ایران با دید روشن تری می‌توان تغییر تاکتیک امپریالیسم در رابطه با حکومت را طی این مدت دنبال کرد. مقدماتی ترین جمع‌بندیها نشان می‌دهد که:

۱- امپریالیسم آمریکا با فرستادن هوپزر به ایران کوشید ارتش حفظ شود، شاه برود و دولتی متشکل از لیبرالها روی کار بیاید. از فاصلهٔ ۲۲ بهمن تا مقطع مجلس خبرگان آمریکا می‌کوشید روحانیت حاکم که قدرت واقعی را در دست داشت، به راه آورد. کاری کنند که روحانیت حاکم هم سیاست گام به گام پیش گیرد.

۲- از مجلس خبرگان تا مقطع سفارت، امپریالیسم آمریکا می‌کوشید تا روحانیت حاکم از قدرت طرد شود (مثلاً طرح کودتای سفید علیه مجلس خبرگان) و جناح لیبرالی حکومت تمام قدرت را به دست گیرد. این تلاش نیز با تسخیر سفارت با شکست مواجه شد.

۳- از فاصلهٔ تسخیر سفارت تا حدود بهمن ماه دولت آمریکا گنج و دراتخاذ تاکتیک مردد بود (طرح دعوا در سازمان ملل، دادگاه لاهه، نامهٔ کندی و....).

۴- از بهمن ماه تا حدود فروردین، امپریالیسم آمریکا کنار آمدن و معامله با حکومت جمهوری اسلامی را بر سر نجات گروگانها و عادی کردن روابط ممکن می‌شمرد، اما در برابر مانورهای امپریالیسم آمریکا، روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی مسالهٔ گروگانها را به مجلس

شورای اسلامی واگذار کرد و این مانور نیز با ناکامی روبرو شد .

۵ - از فروردین به بعد امپریالیسم آمریکا در فکر ساقط کردن کل حکومت و روی کار آوردن یک دولت وابسته به خود بود . از این زمان به بعد بود که توطئه طمس به اجرا درآمد ، رادیوهای مزدور یکی پس از دیگری آغاز به کار کردند . شبکه های نظامی ضد انقلاب در غرب و جنوب غربی کشور ، در فارس و در بلوچستان بیش از پیش مورد حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا قرار گرفته و به سرعت آغاز به رشد کردند . باندهای ضد انقلابی درون ارتش و دیگر دسته های وابسته به اختیار و اویسی متشکل تر گردیدند . محاصره اقتصادی برای دامن زدن به بحران اقتصادی و تحت فشار قرار دادن ایران به مرحله اجرا درآمد و

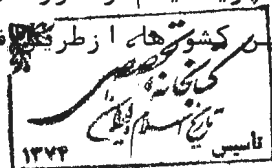
ارزیابی مجموعه شرایط پیچیده جامعه و به ویژه نقش فاکتور جدید در آن (یعنی این واقعیت که عوامل امپریالیسم برای تبدیل شدن به آلترناتیو رسماً " تلاش خود را آغاز کرده اند) سیاستها و تاکتیکهای جدیدی را ضروری می ساخت . سازمان سیاستها و تاکتیکها و سمتگیریهای جدیدی را برای این مرحله از جنبش اتخاذ نموده است . همان تاکتیکهایی که منشعبین و سایر جریانات " چپ " آن را " گرایش به راست " می بینند و البته شب دراز است و قلندر بیسدار .

" اقلیت " وهمه جریانات متعلق به اپورتوننیسم چپ از هر نوع بریدن مردم از حاکمیت به وجد می آیند . بدون آنکه یک لحظه فکر کنند که این بریدن اگر همراه با افزایش آگاهی طبقاتی آنها نباشد و اگر به جذب مردم

توسط لیبرالها و محافظ و وابسته منجر شود، خود زمینه کودتا و شکست انقلاب را فراهم میسازد.

در شرایط فوق و با توجه به بن بستهایی که تداوم سیاست نه شرقی نه غربی حکومت بر سر راه حل بحران اقتصادی به وجود خواهد آورد، بن بستهایی که در تحلیل نهایی عامل مهمی در کاهش اعتماد توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی است، زمینه را برای رشد لیبرالها و دیگر محافظان انقلاب و بهره برداری آنها به ویژه از مسئله گرانی و بیکاری که درد اصلی مردم است، پدید آورده است.

اگر اپورتونیزم چپ میتواندست سرازیرج عاج انقلابی گری کاذب بیرون آورد، و با چشمان باز و به دور از پیشداوری به اطراف خود بنگرد، درمی یافت که اعتراضات مردم همیشه به صرف آنکه علیه حاکمیت هستند، دارای ماهیت بیشتاز نیست، بلکه سمت گیری این اعتراضات است که بیانگر جوهر انقلابی و یا غیر انقلابی آن است. توده‌ها به منافع ملموس و مشخص خود فکر میکنند. آنها طالب کار، کاهش این تورم سرسام آور، حل بحران مسکن و... هستند. اما آنها بدون رهبری و فعالیت آگاهگرانه و پیگیر نیروهای پیشرو و انقلابی، خود به تنهایی قادر نیستند درک کنند که چگونه و از چه طریقی باید بحران حل شود، چه سیاستی بیش از همه به سود آنان است و به خواسته‌های انقلابی آنها پاسخ میگوید. آنها بدون ترویج و تبلیغ و سازمان گری پیشرو و نیز تجربه مشخص خود، نمی توانند به درستی درک کنند که راه افتادن صنایع مونتاژ، به یاری امپریالیسم و کشورهای وابسته، افزایش واردات کالا از این کشورها، از طریق افزایش صدور نفت به آنها و در نتیجه



تشدید وابستگی اقتصاد ما به امپریالیسم که بختیار ، مدنی ، بازرگان و امثال آنها در پی آن هستند، نه تنها به سود آنان نیست، بلکه این راه حل زنجیر اسارتی است برگردن تمام خلق . این وظیفهء پیشرو است که اعتراض توده ها را به حاکمیت در سمت انقلابی و مترقی سازمان دهد و دردناک زمانی است که نیرویی که نام خود را پیشرو مینهد، صرفاً " از بریده شدن توده ها از حاکمیت به شادی می نشیند ، بی آنکه لحظه ای بیاندیشد که توده ها با بریدن از حاکمیت به کدام سومیروند؟ بی آنکه به خود زحمت دهند که به توده ها بگویند علت بحران اقتصادی و ناتوانی حکومت در چیست و بحران اقتصادی چگونه حل میشود و راه های قطع وابستگی و ایجاد کار و از بین بردن سیر فزایندهء گرانی کدامند؟ رفقای "اقلیت" و دیگر گروههایی که مثل آنها فکر میکنند در پاسخ به این سوال هیچ زحمتی به خود نمی دهند و فوراً " می گویند باید به توده ها گفت: " رهبری طبقهء کارگر تنها ضامن پیروزی مبارزهء ضد امپریالیستی خلق است " گویا با تکرار سادهء این شعار مشکل حل میشود. رفقای ما توجه ندارند به صرف تکرار این شعار به هیچ وجه نمیتوان در هدایت توده ها به سوی نیروهای انقلابی و نیز جلوگیری از عوام فریبی ضد انقلاب نقش ایفا کرد. توده ها تنها از طریق برنامهء روشن و واضح نیروهای انقلابی و درک تفاوت شعارهای ما با آنچه که حکومت می گوید و وعده های دروغین ضد انقلاب که در تجربهء عملی و روزمرهء خویش بدان دست می یابند، و تنها با آرایهء راهی حقیقتاً " مستقل" از جانب پیشرو به سوی نیروهای انقلابی روی خواهند آورد. چپ های ما درک نمی کنند که :

استقلال سیاستهای پرولتری نه با نوشتن کلمهء مستقل در
جای خود مشخص میشود و نه با بردن اسم جمهوری ،
سیاستهای پرولتری صرفاً " با تعیین دقیق راهی حقیقتاً "
مستقل مشخص میگردد و این چیزی است که منشویم رایه
نمی دهد ."

لنین - شیوه های برخورد با
احزاب بورژوازی —————

از تکرار تو خالی شعار ضرورت رهبری هیچ کاری ساخته
نیست . تکرار تو خالی شعار رهبری کار پیشروانقلابی را
تا حد شانه خالی کردن از وظایف انقلابی تنزل میدهد . آنها
درک نمی کنند که بریدن توده ها از حاکمیت لزوماً " به خودی
خود به مفهوم قرار گرفتن آنها در راستای تاریخ و در سمت
انقلابی جنبش نیست . تنها بخشی از نیرویی که امروز در
نتیجهء سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی آزاد میشوند به
سوی جریانات مترقی جلب می شوند . دلیل این امر آن است
که اولاً " جریانهای چپ هیچ برنامهء روشنی را در میان
توده ها وسیعاً " تبلیغ نکرده اند که بر مبنای آن توده ها
بتوانند درک کنند که چه اقدامات مشخصی باید صورت می -
گرفت تا بیکاری ، گرانی و کاهش یابد و یا
سیاست کدام طبقه بیکاری و گرانی را به کلی ریشه کن
می سازد . تنها بر مبنای چنین تبلیغ و ترویجی است که
توده ها فرصت می یابند به تجربه درک کنند که این حکومت
نمی تواند به خواستهای اساسی آنان پاسخ دهد و
میتوانند درک کنند که جریانات لیبرال و سایر محافظ
ضدانقلاب دشمنان سوگند خورده مردمند که در صورت به
قدرت رسیدن وضع مردم هزار بار از آنچه هم اکنون هست ،
بدتر میشود . تنها در این صورت است که توده ها به تجربه

درمی‌یابند که باید در راه برچیدن سرمایه داری مبارزه کنند و به ضرورت رهبری پرولتاریا پی می‌برند.

از مشخصات اصلی یک جریان آنارشیست آن است که تنها به رابطه بین توده و حاکمیت توجه دارد و نه به مضمون طبقاتی این رابطه. برای آنارشیستها، تقابل توده‌ها با حاکمیت بسیار جذاب‌تر از سمت تقابل توده‌ها با حاکمیت است. آنها از طغیانها لذت می‌برند، بدون آنکه نتیجه و عواقب آن را پیش‌بینی و ارزیابی کنند. رشد سازمان یافته و آگاهانه انقلاب برای آنها مطرح نیست.

سرنوشت این انحراف چیزی جز ماجراجویی سیاسی و یا انفعال و سرخوردگی نیست. اصل "جنبش همه چیز"، هدف هیچ چیز" در بینش آنارشیستی جریان‌ات متعلق به اپورتونیسیم چپ‌ریشه دوانیده است. مهم این است که توده‌ها از حاکمیت‌کننده شوند ولی این که آنها از کجا سر در بیاورند، فعلاً" مطرح نیست. آنها تنها بلدند در شیپور گوشخراش خود چنین بدمند: "شلوغ کن داداش - شلوغ کن".

"اقلیت" مجموعه پیوسته‌اوضاع اجتماعی را در نظر نمی‌گیرد و حساسیت و بحرانی بودن شرایط کنونی را درک نمی‌کند.

اقلیت می‌گوید تاکتیک کودتای ناشی از "تکامل آگاهی توده‌هاست" حال آنکه همه تجربیات نشان می‌دهند که رشد آگاهی و تشکل توده‌ها مستقیماً "امکان موفقیت کودتا را کاهش می‌دهد و ستیزهای داخلی را تشدید کرده و به جنگ داخلی و گسترش آن می‌انجامد.

زمینه کودتا معمولاً در حکومت‌های ملی زمانی بطور جدی مطرح می‌شود که :

امپریالیسم از سازش با حکومت نومید شده باشد، حکومت

بسیج توده‌ای خود را عملاً از دست داده باشد، سازمان‌های
مترقی قدرت بسیج نداشته باشند، ضدانقلاب آنقدر متشکل
شده باشد که بتواند با ضربات کودتایی قدرت را در غیاب
توده‌ها تسخیر کند و... "اقلیت" چنین می‌نویسد:

"تشدید تظاهرات درونی هیئت حاکمه" ای که "دوجناح بورژوازی
وابسته ایران" را نمایندگی می‌کند، "تلاش‌های امپریالیسم
برای اعمال تسلط همه جانبه سیاسی در ایران را به میزان
زیادی دچار شکست کرده است"

"اقلیت" می‌گوید علت این که تلاش‌های امپریالیسم
دچار شکست می‌شود، تضادهای درون هیئت حاکمه وابسته
است. جل الخالق! "اقلیت" نمی‌فهمد که بارشده مبارزه
طبقاتی دورن بلوک قدرت لزوماً "امپریالیسم آمریکا نسبت
به یکی از جناح‌ها موضع‌گیری قطعی می‌کند و بطور فعال از آن
علیه دیگری حمایت می‌کند و شکست یا پیروزی امپریالیسم در
تقویت و گسترش تسلط همه جانبه خود تا آنجا که به تضادهای
درون حاکمیت مربوط می‌شود دقیقاً "بستگی به پیروزی یا
شکست جناح‌های مورد حمایت وی دارد که تمام آنها حاکی از
درستی این جمع‌بندی است تجربه دهها انقلاب‌رهای بخش
ودهها جنبش‌ملی پیش‌روی ماست، اما در هر حال پرسیدنی است
که اینها چه نوع جناح‌هایی هستند که اولاً "هر دو مشترکاً"
بورژوازی متوسط وابسته را نمایندگی می‌کنند، ثانیاً "به
شدت باهم مخالف‌اند، ثالثاً "باهم به "حفظ و بازسازی
دستگاه دولتی رژیم شاه" می‌پردازند و در عین حال تشدیدتضاد
آنها، "تلاش امپریالیسم را... به میزان زیادی دچار شکست
کرده است؟ رابعاً "ارگان سازش است، خامساً "هنوز با
امپریالیسم به سازش نرسیده. به راستی این تناقضات
چگونه بروز می‌کنند؟ آیا به راستی رفقای "اقلیت" دچار

تنگی قافیه نشده اند؟ -

اینان ادعا می کنند که کشف کودتای مزدوران سرسپرده و وابستگان به امپریالیسم و ارتجاعی ترین بخش بورژوازی توسط هیئت حاکمه، نمی تواند نشانه آن باشد که حکومت به امپریالیسم وابسته نیست چراکه ابقای سلطه بورژوازی بزرگ توسط امپریالیسم می تواند از کانال قهرآمیز انجام گیرد و نمونه هایی از کودتاهای امپریالیسم را علیه حکومت های دست نشانده و ارتجاعی متذکر می شوند.

آری " چپ " های ماهنگامیکه قافیه استدلال تنگ می شود، هنگامیکه واقعیت بر نظرات ذهنی شان مهربلان می کوبد، به جای تعمق در آنچه گفته اند، بجای کوشش در جهت تصحیح و تجدید نظر در نظرات انحرافی شان افکار مغشوش خود را در قالب سئوالات عوامفریبانه مطرح می کنند. آنها به مردم می گویند: مگر امپریالیسم علیه دولت های وابسته به خود تا کنون کودتا نکرده است؟ اینان چند نمونه و تجربه تاریخی پیش پای ما می گذارند ولی هرگز به این پرسش پاسخ نمی دهند که در کدام یک از این نمونه های تاریخی، امپریالیست ها قبل از کودتا علیه حکومت وابسته به خود، یک دوره بحران سیاسی همراه با تبلیغات دامنه دار در سطح جهانی به راه انداخته اند؟ که در کدام یک از این نمونه ها تلاش گسترده ای برای متحد کردن همه انحصارات امپریالیستی به منظور محاصره اقتصادی - سیاسی قطع روابط دیپلماتیک راطی کرده باشند؟ که در کدام یک از این نمونه ها حکومت دست نشانده به نوبه خود اقدام به تبلیغات و بسیج شدید ضد امپریالیستی و لغای قرارداد های نظامی و اقتصادی و اقدامات حادی نظیر گروگان گیری کرده باشند. آنها این مسایل را از مردم می پوشانند.

" منشعبین " هرگز روشن نکرده اند که " خط امام " وحتی

حزب جمهوری اسلامی مورد پشتیبانی کدام جناح امپریالیستی قرار دارند؟ " اقلیت" معتقد است که امپریالیسم همواره تقویت سلطه جناح لیبرال و کشاندن جناح حزب جمهوری اسلامی به زیر چتر برنامه سیاسی و اقتصادی آنها را هدف قرار داده است. " برآستی امپریالیسم چه ضراری دارد که حزب جمهوری اسلامی را به زیر چتر برنامه های سیاسی اقتصادی لیبرال ها بکشد؟ این بیان منشعبین بدین معنی است که حزب جمهوری اسلامی در حوزه سیاست و اقتصاد از نزدیکی کمتری در مقایسه با لیبرال ها به امپریالیسم برخوردار است و این واقعیت است که آمریکا را وامی دارد تا از کانال برنامه های سیاسی - اقتصادی لیبرال ها، حزب جمهوری اسلامی را به زیر چتر برنامه های خود درآورد و این در حالی است که به ادعای رفقای منشعب جناح های دیگر جمهوری اسلامی هم متعلق به بورژوازی متوسط وابسته اند. اما " اقلیت" معتقد است که امپریالیستها نه تنها همواره تقویت سلطه جناح لیبرال ها را در مد نظر داشته اند، بلکه " طیف وسیع لیبرال ها که نمایندگان سرمایه داری متوسط هستند در شرایط کنونی به تکیه گاه امپریالیسم تبدیل شده اند". " اقلیت" برای این که از این تناقض آشکار خلاص شود، یا بایستی معتقد باشد که "فراکسیون بورژوازی" حزب جمهوری اسلامی ملی است - که معتقد نیست - و یا اینکه وابسته به جناح های غیر مسلط امپریالیسم آمریکا است. در صورت دوم باید تفاوت ارزیابی خود را با تحلیل های گروه اشرف دهقانی روشن سازد. گروه اشرف این نظریه را موعظه کرده است که تضادهای درونی انحمارات امپریالیستی منجر به گروگان گیری در سفارت آمریکا شده است. حال اقلیت به نظری رسد که این نظرات را تکامل داده باشد. و حزب جمهوری اسلامی را نماینده جناح های

غیرمسلط امپریالیسم آمریکا - لاید حزب جمهوریخواه -
قلمداد نماید. بیهوده نیست که اقلیت می گوید:
" گروگان گیری از نقطه نظر داخلی شدیدوبه نحو غیرقابل
تصوری مواضع کارتر و حزب دموکرات را به ویژه در انتخابات
رباست جمهوری تضعیف می نمود".
ولیداین حزب (حزب جمهوری اسلامی) به عنوان تکیه گاه
جمهوری خواهان آمریکائی در ایران عمل می کند!! این
چنین است که انحراف آشکار اقلیت در تحلیل شکل بندی
طبقاتی حاکمیت سراز آنارشیسم گروه اشرف در آورده است ...



در باره انشعاب "اقلیت"

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

نبرد با امپریالیسم جهانی بسرکردگی امریکا همچنان ادامه دارد و هم اکنون خلقهای میهن‌ما روزهای بسیار حساسی را پشت سر می‌گذارند. گرانی، کمیابی و بیکاری روز به روز بردوش زحمتکشان سنگینی می‌کند و در همین حال عوامل جنگ افروز درون حاکمیت با جنگ افروزی و نفاق افکنی بر مشکلات و مصائب مردم می‌افزایند. از سوی دیگر طبقه سرمایه دار ایران به کمک ملاکین بزرگ و دوستان و جاسوسان امریکا هر روز توطئه تازه‌ای تدارک می‌بینند. آنها با استفاده از ناپیگیری و تزلزل حاکمیت در سرکوب ضدانقلاب و ناتوانی آن در برآوردن ساختن نیازهای اساسی مردم سعی دارند تا به هر قیمت شده مسیر مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک توده‌ها و در رأس آنها مبارزه طبقه کارگر ایران را به انحراف بکشانند. آنها بیش از هر چیز از رشد آگاهی و مبارزه زحمتکشان به وحشت افتاده اند و به همین دلیل است که امروز سازمان‌های مترقی و انقلابی و در رأس همه آنها سازمان پرافتخار چریکهای فدایی خلق ایران را بیش از پیش هدف حمله قرار می‌دهند. آنها ضمن انگشت گذاشتن بر نقائص و ناتوانی‌های حاکمیت می‌کوشند تا آینده طبقه کارگر و سازمانهای انقلابی را نیز تیره و تاریک کرده و با ایجاد گجی و توهم در میان مردم عناصر وابسته‌ای چون بختیار و جلادان شناخته شده‌ای مانند اویسی و پالیزبان را به صورت نجات‌دهندگان مردم درآورند.

بدیهی است در چنین شرایطی حل اختلافات نظری و بینش درون میان سازمان های مترقی و انقلابی باید پیش از هر زمان دیگری شیوه اصولی و بدون دامن زدن به توهمات توده ها و بدون ایجاد تشنت در میان روشنفکران انقلابی صورت پذیرد. اما متأسفانه در چنین شرایطی " اقلیت " / سازمان چریک های فدائی خلق ایران بدون توجه به این مرمهم دست به انشعابی نادرست و غیر اصولی زده است. این انشعاب نمیتواند به نفع جنبش انقلابی مردم میهن ما باشد. رفقای " اقلیت " با " استفاده " از پاره ای نارسائی ها و نقصان هایی که طبیعی یک سازمان جوان کمونیستی است فرصت طلبانه از سازمان جدا می شوند و به راه خود می روند. این رفقا گمان می کنند که با " جدا " شدن و نام سازمان را به گروه خود اختصاص دادن ، سازمان را تصفیه کرده و خود را رای هویت ایدئولوژیک سیاسی و پایگاه توده ای خواهند شد.

ما در اینجا ذکر پاره ای نکات را برای رفقای پیشگام ضروری می دانیم :

۱ - ما معتقدیم که هویت ایدئولوژیک سیاسی را از طریق دستیابی به مبانی و اصول، تنها از طریق شرکت فعال در مبارزه ایدئولوژیک می توان بدست آوردنه با انحلال طلبی. از این رو با آموختن و آموزش دادن ما رکیسم - لنینیسم خلاق و تلفیق آن با پراتیک جامعه خواهیم کوشید تا سهم خود را در تقویت و استحکام بخشیدن به سازمان و تلاش در راه آرمان زحمتکشان به انجام رسانیم .

۲ - با دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک فعال و سازنده بکوشیم تا ضمن تعمیق دادن به آگاهی خود و دیگران از تضاد های تعصب آلود و شتابزده بیرهیزیم و با برخورد های اصولی راه را بر هر گونه نفاق اندازی و شایعه سازی ببندیم .

۳ - مبارزه ایدئولوژیک از شرکت در مبارزات ضد امپریالیستی
- دمکراتیک مردم میهن ما جدا نیست . مبارزه ایدئولوژیک
نباید مانع از مشارکت مادر فعالیت‌های دمکراتیک معلمان
گردد . همچنین وظیفه‌ای را که در قبال دانش‌آموزان و بسیج
و تشکل معلمان برعهده داریم نباید به دست فراموشی بسپریم .

معلمان پیشگام - تهران

۵ تیر ۱۳۵۹

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)

===== شاخه لرستان =====

در باره انشعاب "اقلیت"

مردم مبارز لرستان!

"اقلیت" درون سازمان که وجه مشخصه آن اعتقاد به مبانی تفکر گذشته سازمان یعنی بینش چریکی است، سرانجام با انتشار نشریه ای با استفاده از نام و آرم سازمان، بطور یکجانبه جدائی کامل خود را از سازمان قطعیت بخشید.

مسئله انشعاب "اقلیت" سازمانی برای ما و اکثریت هواداران ازدوزاویه قابل ارزیابی است:

ما اعتقاد داریم نسبت به گذشته سازمان ومشی حاکم بر آن دارای مرزبندی ایدئولوژیک مشخصی هستیم بنابراین به هرگونه حرکتی که ما را از بینش گذشته دوروبه مواضع مارکسیسم - لنینیسم نزدیک نماید، هراقدامی که صف ما را از صف معتقدان به آن بینش مجزا سازد، تهنیت می گوئیم و در نهایت آن را به نفع جنبش کمونیستی می دانیم.

انشعاب "اقلیت" سازمانی گذشته از جنبه های مثبت دارای نتایج منفی و زیانبار - هرچند موقتی - میباشد.

از آنجا که هنوز مبارزه ایدئولوژیک کافی بر سرمساییل مورد اختلاف صورت نگرفته است این انشعاب زودرس می تواند موجب سردرگمی بسیاری از هواداران وتوده ها را فراهم نماید و در نتیجه منشاء صدماتی به جنبش کمونیستی ایران شود به ویژه وقتی منشعبین ادعان دارند که اختلاف آنها با

اکثریت سازمان به ردیاقبول مشی گذشته محدود نمی شود بلکه مسائلی از قبیل : تحلیل حاکمیت و... رانیز شامل می شود، در شرایطی که جنبش کمونیستی بیش از هر زمان دیگر به وحدت و انسجام صفوف خود نیاز مند است، در شرایطی که مبارزه ایدئولوژیک برای ارتقاء جنبش کنونی و بیرون آوردن آن از ضعف ایدئولوژیک - سیاسی موجود یک ضرورت بسیار مبرم و حیاتی است، در شرایطی که کلیه ارگان ها، اعضاء و نیز هواداران سازمان به چنین ضرورتی پی برده اند و پیوسته بر آن تاکید می ورزند و عملاً " نیز قدم های مثبت و اساسی در جهت تدارک این مبارزه برداشته شده است، اقدام انحلال طلبانه " منشعبین " رانمی توان گامی مثبت در جهت پیش برد اصولی مبارزه ایدئولوژیک تلقی نمود " اقلیت " سازمان هر گاه حقیقتاً " به مبارزه ایدئولوژیک معتقد بود، هیچ عذر و بهانه ای نمی توانست اقدام انشعاب گرانه آنها را پرده پوشی کند و مسئولیت سنگین آنها را در قبال هواداران سازمان، توده مردم و جنبش کمونیستی ایران کاهش دهد. به کارگرفتن شیوه های انحلال طلبانه در حل مسایل مورد اختلاف از جانب " اقلیت " یکی از تجلیات بینش خرده بورژوازی و عملکرد طبیعی همان بینشی است که " منشعبین " خود را مدافع آن می دانند.

ما تصمیم گرفته ایم با کلیه جریان ها و بینش های انحرافی در درون و بیرون از سازمان بطور بی امان مبارزه نمائیم. تنها مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و سازنده می تواند جنبش کمونیستی را از غرق شدن در منجلاب اپورتونیزم نجات دهد.

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیزم

چپ و راست در درون جنبش کمونیستی

— سازمان چریکهای فدائی خلق ایران — شاخه لرستان
 ۱۹ خرداد ۵۹

قسمتی از

بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)

===== شاخه مازندران =====

در باره انشعاب "اقلیت"

اکنون بیش از یک ماه است که اقلیتی از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با انتشار نشریه "کار" جداگانه، عملاً انشعاب خود را اعلام کرده است. وظیفه خود می دانیم که نظرات و مواضع خود را درباره این انشعاب اعلام داریم:

۱ - ما بر سزاسازی ترین اصول ایدئولوژیک با اقلیت سازمانی اختلاف نظر داریم و تلاش آنها را که سعی دارند اختلافات ما را به عرصه سیاست کشانده و به آن محدود نمایند، بیهوده دانسته و این تلاش را تظاهر دیگری از انحرافات ایدئولوژیک آنها می دانیم.

۲ - ما شیوه‌ای را که رفقای اقلیت برای انشعاب اجتناب ناپذیرشان برگزیده‌اند، شیوه‌ای غیر اصولی و سازمان - شکنانه دانسته و آن را محکوم می کنیم. آنها با اتخاذ این شیوه غیر کمونیستی، بیش از پیش ماهیت طبقاتی و نتیجتاً ماهیت ایدئولوژیک غیر پرولتری خود را نشان داده‌اند. ما نظر رفقای شاخه گیلان سازمان را تکرار می کنیم که رفقای اقلیت "فراکسیون خود را نه بر مبنای نظرات خویش بلکه نظرات خویش را بر مبنای فراکسیون خود سازمان داده‌اند" به اعتقاد ما انقلابیون کمونیست آنها که به ایدئولوژی ظفرنمون طبقه کارگری یعنی ما رکسیسم - لنینیسم مجهزند، برای

پیشبرد نظرات ایدئولوژیک - سیاسی برحق خود هرگز دست به شایعه پراکنی، دروغ پردازی، هوچی گری و شیوه‌هایی که با اصول اخلاقی‌شان بیگانه است نخواهند زد و ما بر این اساس اقدامات غیر اخلاقی رفقای "اقلیت" را در برخورد با اکثریت سازمان محکوم می‌کنیم.

۳ - ما بینش رفقای اقلیت را اساساً "انشعاب طلبانه و وحدت شکنانه می‌دانیم. آوا نتوریسم ذاتی بینش آنها و معیارهای خرده بورژوازی شان در امر وحدت - وحدت نه بر اساس ایدئولوژی بلکه عمدتاً "در حوزه سیاست و تشکیلات عواملی هستند که آنها را از درک مفهوم پرولتری وحدت عاجز و ناتوان می‌کند. هرگونه سمت‌گیری به سوی وحدت بر اساس منافع طبقه کارگر و بر اساس مواضع روشن ایدئولوژیک، وحدت شکننده این جریانات را درهم می‌شکند. از این روست که قاطعانه می‌گوئیم صاحبان چنین بینشی محکوم به پراکنده بودن و پراکنده ساختن دائمی هستند.

۴ - با توجه به ماهیت ایدئولوژیک رفقای اقلیت که بازتاب مواضع طبقاتی آنهاست، چپ روی و ماجراجویی آنها در هر زمینه‌ای اجتناب ناپذیر است. این خصوصیات تاکنون خود را در تحلیل آنها از حاکمیت سیاسی ایران، موضع‌گیری در برابر صلح کردستان، برخوردشان با بینش گذشته سازمان، انشعاب از سازمان و... نشان داده است.

۵ - اکنون جریانها و محافل گوناگون از جمله در درون حاکمیت با سوء استفاده از مشکلات ما و نیز انشعاب به خیال خویش در بی اعتبار کردن کمونیستها می‌کوشند. ما قاطعانه اعلام می‌کنیم که کمونیستها هرگز از اصلاح دائمی نظرات خویش بر مبنای ضروریات ناشی از مبارزات طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و تصفیه دائمی صفوف خویش از جریان‌های

غیرکارگری لحظه‌ای به خودبیم راه نمی دهند. آنها هرگز از توضیح علل وریشه‌های مشکلات و اشتباهات خویش به طبقه کارگر و توده‌ها خسته نخواهند شد. کمونیست‌ها این توضیحات را آموزش و تربیت سیاسی طبقه کارگر و توده‌ها می دانند.

۶ - ما استفاده فرصت طلبانه از این انشعاب را توسط جریانهای مدعی مارکسیسم کوشی در جهت تضعیف و پراکندگی جنبش کمونیستی ایران دانسته، عواقب منفی اینگونه برخورد‌های غیرمسئولانه را مستقیماً "متوجه مبارزات ضد-امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران می دانیم و قاطعانه در جهت افشا و طرد این جریانات می کوشیم. در عین حال ما هرگونه برخورد و کوشش سازنده و اصولی جریان‌های انقلابی م - ل و مترقی را گام‌های ارزنده‌ای در جهت ایجاد زمینه‌های وحدت می دانیم.

کارگران آگاه و مبارز!

هواداران رزمنده و انقلابی!

هم اکنون دشمنان طبقه کارگر و کمونیست‌ها با پخش شایعات گوناگون با تکیه بر مسئله انشعاب در سازمان و ضربات ناشی از آن، سعی در انحراف افکار و تضعیف روحیه رفقای هوادار و خصوصاً کارگران رزمنده و پیشرو دارند. رفقا باید از رهبر کبیر پرولتاریا بیاموزند که: "در هر حزب توده‌ای چنین علیی (علل بالقوه انشعاب) همیشه وجود داشته و همیشه عود خواهند کرد" و این علل چیزی جز انعکاس مبارزه طبقاتی جامعه در درون هر حزب و سازمان سیاسی نیست. مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر به عنوان وجهی از مبارزه طبقاتی، همیشه ستیز میان اندیشه پرولتری و درپروسه رشد خود بعنوان عامل بازدارنده مبارزات طبقه کارگر خود را می نمایاند، در تقابل

آشتی ناپذیر با ایدئولوژی ظفر نمون پرولتا ریا قرا رگرفته
و حاملین آن چاره ای جز جدایی نخواهند داشت .
انگس می گوید : " وحدت تا زمانی که مقدور است عالی است ،
اما چیزهایی هستند که ما فوق وحدت اند " و درست از همین
جاست که ما انشعاب اقلیت را علیرغم غریزه وحدت طلبی
کارگران و رفقای هوادار ، گامی مثبت در جهت زدودن
پیرایه های غیر مارکسیستی از درون سازمان و بهبود کیفیت
مبارزاتی آن میدانیم .

ما اکنون آبدیده تر ، متحدتر و مصمم تر از پیش
تجربه اندوژی زده سال مبارزه ، به ویژه با اتکاء بر مبارزات
متحول طبقه کارگر و توده ها و به امید درس آموزی بیش از پیش
از این مبارزات و تصحیح و تکامل هر چه بیشتر نظرات خود همراه
همگام با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت) به
پیکار خویش ادامه میدهیم .

بکوشیم تا با تکیه بر رهنمود لنین " کارگران یگانه
بگیرند که هر علت یا لقوه انشعاب را در نظر داشته باشند " از
طریق شناختن هر چه دقیقتر ریشه های ایدئولوژیک - طبقاتی
انشعاب اقلیت و شناساندن آن به طبقه کارگر و توده ها ،
دستاوردهای ارزنده و شایسته تقدیم جنبش کمونیستی
بنماییم .



قسمتی از اطلاعیه

هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت)

خراسان

رشد سریع مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق های میهن ما و سایش های عظیم طبقاتی یکساله اخیر، تحولات شگرفی را در جنبش کمونیستی - کارگری ایران و در راس آن سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به وجود آورده است. این تحولات عظیم با دستاوردهای سرشار تجربی و ثغوریک خود، اپورتونیزم راست و چپ را که محصول دوران رکود جنبش کارگری و... می باشند و داشته است برای جلوگیری از زوال خود فدائیان خلق را زیر شدیدترین ضربات خود قرار دهند.

انشعاب انحلال طلبانه " اقلیت " که درپوشش دفاع از " پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک " و جلوگیری از " برخورد با گذشته " و " بازگشت به اصول " در سازمان انجام گرفت، بهترین فرصت را برای دشمنان طبقه کارگر فراهم کرده است. این رفقا همانطوری که درک درستی از رابطه " عین " و " ذهن "، " ماده " و " ایده " ندارند و " پیشرو " را جای توده می گذارند می کوشند چنین وانمود کنند که گویا تحولات سازمانی که محصول تلاش توده های خویش در کلیت خود می باشد فقط بر اثر نفوذ " چند نفر اپورتونیست در رهبری " عملی گشته است. اینگونه تبلیغات که دقیقاً " ناشی از ضعف رفقا " در برابر تکوین جبری تاریخ به شیوه ای بورژوازی بر علیه سازمان عملی می شود، پیراهن عثمان شده و حتی تبلیغات

صدا و سیمای جمهوری اسلامی بیش از پیش بر علیه فدائیان بالا گرفته و ساعت‌ها برای بدبین کردن توده‌های مردم نسبت به کمونیست‌ها به تبلیغات ضد فدائی می‌پردازند.

بینش حاکم بر "اقلیت" چیز تازه‌ای نیست. این همان بینشی است که اگر چه در حرف دشمن سرسخت اپورتونیس‌م راست می‌باشد ولی در صحنه سیاست و عمل با دست زدن به فعالیت چپ روانه خود که جز فرار توده‌ها و عدم پیوند آنها با پیشرو را به دنبال ندارد.

این بینش از آنجائی که از واقعیات می‌گریزد و ریشه در "آوانتوریسم" دارد، اگر با آن مبارزه‌ای اصولی و جدی نشود می‌تواند در شرایط پیچیده کنونی حاکم بر میهن ما بزرگترین لطمات را بر جنبش کمونیستی ایران و بالطبع بر جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک ایران وارد سازد. بر همین اساس ما وظیفه همه رفقای دانیس که در برخورد با این بینش که باعث رشد اپورتونیس‌م راست می‌گردد تنها می‌توان ایدئولوژیک سیاسی خود را بکار گیرند و با متانت و شکیبائی کمونیستی صرفاً "در حوزه ایدئولوژیک به دفاع از مواضع سازمان و حقانیت تاریخی آن برخیزند."

ما وظیفه خود می‌دانیم به همه نیروهای آگاه و انقلابی توضیح دهیم که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با این بینش اختلاف اصولی دارد. اختلاف سازمان با "اقلیت" ریشه در کلی‌ترین و اساسی‌ترین اصول ما رکسیسم - لنینیسم دارد.

امروز فدائیان خلق جریان روبه گسترشی هستند که با درس‌آموزی از تجربیات غنی و پربار دوران پر افتخار مبارزاتی خود در جریان یکی از توفنده‌ترین مبارزات طبقاتی

تاریخ که درمیهن مادر جریان است ، در روشنائی اندیشه‌های
تابناک مارکسیسم - لنینیسم متحدویکپارچه و باعزمی آهنین
به پیش می تازند و در این راه بدون دادن کمترین بهائی
به حملات زهرآگین اپورتونیسم چپ و راست به هیچ نیروئی
جز نیروی لایزال توده‌های تحت‌ستم تکیه نمی‌کنند .
فدائیان خلق از کوران های سخت و دشوار مبارزه سربلر
آورده‌اند ، از دهلیز خون گذشته‌اند و فراز و فرودها را دیده‌اند و
طعم شکست و پیروزیهای فراوان را چشیده‌اند . فداییان خلق
اینک با کوله‌باری از آزمونهای سترگ پیکار خونین ، در
وحدت با جنبش کارگران و زحمتکشان راه پیروزیهای نوینی
را در پیش گرفته‌اند ، خواهند توانست در برابر تمام حملات
گرایشهای انحرافی سرافراز پیرون آیند .

— هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران —

— شاخه خراسان — ۶ تیرماه ۱۳۵۹ —

در مورد انشعاب " اقلیت "

از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

اخیرا " بخش " اقلیت " سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با انتشار آرگانی تحت عنوان " کار " عملا دست به انشعاب از این سازمان زده است که ما خود را ملزم میدانیم نظرات و دیدگاههای خود را در مورد آن روشن سازیم :

۱ - ما معتقدیم که بدون وحدت در بنیادهای ایدئولوژیک، وحدت ارگانیک در چهار رچوب یک تشکیلات کمونیستی امکان پذیر نخواهد بود و تضادهای ایدئولوژیک که بازتاب دهندهای طبقاتی در درون چنین سازمانی است، آنگاه که بریستر رشد مبارزه طبقات عمق یابند و به عاملی بازدارنده در مقابل حرکت اصولی آن تبدیل شوند، به ناچار کار را به جدایی می کشانند. بر همین مبنا چون شکل گیری " اکثریت " و " اقلیت " در درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اساسا " حول چگونگی برخورد با پیشگامان گذشته سازمان چریکهای فدایی خلق ایران صورت گرفته است انشعاب را عمدتاً ناشی از ادراکات متفاوت از عالیترین اصول ایدئولوژیک دانسته و آن را امری اجتناب ناپذیر می دانیم ((ضمن آنکه معتقدیم که این تفاوت در تحلیل های مشخص (حاکمیت و ...) بازتاب طبیعی خود را خواهد داشت .))

۲ - علی رغم اجتناب ناپذیر دانستن این انشعاب حرکت انحلال طلبانه و گروه گرایانه " اقلیت " را که به انشعابی غیر اصولی و ناسالم منجر شده است حرکتی برخلاف منافع طبقه کارگر و توده های میهن می دانیم . ما آن انشعابی را سالم می دانیم که به دنبال یک مبارزه ایدئولوژیک مستمر صورت

می گرفت و به روشن تر شدن خط فاصل های اصولی بین "اکثریت" و "اقلیت" در ذهن انبویه هواداران می انجامید.

۳ - سازمان دانشجویان پیشگام ، میانی اعتقاداً دات ایدئولوژیک " اقلیت " (پذیرش بینش گذشته به انحاء مختلف) را انحرافی اصولی دانسته و مواضع و نقطه نظرات " اقلیت " را به عنوان مواضع تشکیلات سراسری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به رسمیت نمی شناسد و نیز انتشار ارگانی تحت عنوان " کار " را با آرم و امضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از طرف " اقلیت " را به زیان جنبش و فاقد سندیت می داند .

۴ - ما هرگونه سوء استفاده و برخورد فرصت طلبانه از جانب محافل و کانونهای ضد انقلابی ، جریانهای گوناگون وابسته به حاکمیت و نیز اپورتونیسیم راست و چپ را در این رابطه محکوم نموده و با تمای می توان خود در افشای چنین سیاستهایی خواهیم کوشید .

_____ سازمان دانشجویان پیشگام _____

_____ ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۹ _____

* قسمتی از مقاله "پیشگام به پیش" نقل از نبرد دانش آموز ارگان سراسری
دانش آموزان پیشگام

پیشگام به پیش!

قیام که رژیم عربان طبقات بوده و به پیشاهنگان خلق همچون تمام توده‌ها درس‌های گرانبهای داد و دانستند چگونه است که "قیام کارتوده‌هاست" و سازمان به درستی رفت که پس از قیام با جنبش طبقه کارگر ایران پیوند گیرد و گام به گام در ارتباط با توده‌ها به اصلاح خطاها و زدودن پیرایه‌های غیرمارکسیستی از خویش بپردازد و چنین شد. هر بار که صراحتش درست‌گیری به سوی طبقه کارگر آشکارتر شده، بخشی از نیروهای راکه در این سمت‌گیری همگامش نبوده‌اند، از دست داده‌اند اما باز هم این سازمان است که به چهره واقعی‌اش یعنی پیشاهنگ طبقه کارگر نزدیک‌تر شده و کارگرانی که سازمان را آشناتر به خویش یافته‌اند، با گام‌های استوارتر به سوی پیش آمده‌اند.

مارکسیسم به ما آموخته است که مبارزه و اختلاف‌ایدئولوژیک درون یک سازمان انعکاسی از همان واقعیات مبارزه طبقات در جامعه است. بدین لحاظ است که برخورد با مسئله انشعاب، برخورد با یک مسئله طبقاتی است، یعنی جدائی و تفکر که با هم در تضاد افتاده‌اند، که فقط یکی از آنها متعلق به طبقه کارگر است.

واقعیت و تجارب روزمره زندگی به ما آموخته است که این اکثریت اعضای سازمان بوده‌اند که تاکنون به خوبی به وظایفشان در قبال جنبش عمل کرده‌اند. آنگاه که تضاد بین

بینش گذشته سازمان و واقعیت مبارزه طبقات بود، به شجاعت پرچم مارکسیسم - لنینیسم را بالا کشیدند و آنگاه که سفارت آمریکا اشغال شد، پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را فراتر از بیرق دیگران برافراشتند. امروز جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران، در وضعیت حساسی است. از آنجا که حاکمیت از پاسخگویی به خواستهای مردم میهنمان ناتوان بوده، نارضایتیها هر روز اوج بیشتری میگیرد و از آنجا که نیروهای ترقیخواه آنچنان که باید نتوانسته اند توده های ناراضی از حکومت را زیر چتر خویش گرد آورند این نیروهای وابسته به امپریالیسم اند که تلاش برای سمت دادن نارضایتیها را به سوی خود وبه سود خود آغاز کرده اند. و چنین است که جنبش کمونیستی ایران لحظات سرنوشت سازی را از سر میگذراند. آزمون سختی در مقابل جنبش ما قرار گرفته است. سازمان در گذشته روزهای سخت کم نداشته است و این بار هم در نبرد با مشکلات سربلند بیرون میاید. در شرایط کنونی اوضاع جنبش به گونه ای است که مسئولیت هر چه بیشتری را به دوش هواداران سازمان و طبقه کارگر ایران نهاده است. ما میکوشیم تا آنجا که در توان داریم، بدین مسئولیت عمل کنیم.

به پیش برای پیروزی جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک
خلقهای قهرمان ایران

به پیش برای نابودی امپریالیسم جهانی سرکردگی
امپریالیسم آمریکا

_____ دانش آموزان پیشگام ایران _____
_____ ۲۳ خرداد ماه ۱۳۵۹ _____

اعمال قدرت انقلابی پیشرو

همه آثارى که تاکنون در زمینه نقد گذشته ازسوی جریانهای مختلف چاپ و منتشر شده اند، تحلیل های صرفاً نظری اند. چون هیچ یک از آنها مبتنی برتحلیل مشخص ازوضع زمان موردنظر نیست، نمی توانند راهنمای برنامه و تاکتیک کمونیستها در آن مقطع در رابطه با واقعیاتی که آنها را احاطه کرده بود باشند. همه این آثار از چهارچوب نقدتئوریهای مابریایه آثار کلاسیک فراتر نمی رود. هیچ یک از این نوشته ها بوظایفی که در رابطه با واقعیت ها و نیروهای بالفعل عملاً موجود بر عهده پیشروان انقلابی است پاسخ می دهد. هیچ یک از آنها بوظائف مشخص و چگونگی برخورد ما ز کمیسر لنینیست ها در برابر پویه نیرومند خودانگیخته روشن فکران انقلابی در مقطع مورد بحث پرداخته اند.

ما برای حرکت نیاز به برنامه و تاکتیک مشخص داریم و این نیاز را نه متون کلاسیک به تنهایی پاسخگوست و نه بهره گیری یک جانبه از تجارب انقلابی بسیار گرانقدر دیگر خلقهای جهان. در اینجاست که درک و شناخت ما از شرایط مشخص و تحلیل هر وضعیت خاص است که بر پایه اصول عام مارکسیسم لنینیسم و بیاری تجربه انقلابی سایر خلقها باید راهنمای عمل ما گردد. از اینرو در سطور زیر ما بر پایه تحلیل وضعیت عوامل عینی و ذهنی و عوامل اقتصادی و سیاسی به بررسی بینشی که در طول یک دهه جنبش کمونیستی ایران افرار گرفته بود خواهیم پرداخت.

* * *

پس از جنگ دوم جهانی امپریالیسم آمریکا با گام‌های غول
آسا از رقبای خویش پیشی گرفت. نتیجه جنگ از یک سو بریدن یک
رشته کشورها از سرمایه‌داری غرب و از سوی دیگر غلبه کامل و
بلامنازع انحصارگران آمریکائی بر بازارها و منابع و نیروهای
تولید جهان سرمایه‌داری شد.

در موقعیت نوین سرمایه‌انحصاری بین‌المللی (یا جهان‌خوار)
شکل می‌گیرد. عملکرد آن در کشورهای تحت سلطه سمت‌گیری
نوینی یافته و بگونه‌ای بارز از عملکرد سرمایه‌انحصاری در
دوران پیش از جنگ متفاوت می‌شود. بررسی سیر تحول عملکرد
سرمایه‌داری بین سالهای دهه ۶۰ و دوران قبل از جنگ نشان
میدهد که پویای سرمایه‌انحصاری از سر مایه‌گذاری برای
غارت منابع زیرزمینی و محصولات ابتدائی کثافت‌ورزی و تسخیر
بازار محقرناشی از آن غارت در کشورهای تحت سلطه که در چهار
چوب جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره انجام می‌گرفت،
به صدور سرمایه برای غارت نیروی کار ارزان (سرمایه‌صنعتی) و
گسترش بازار فروش ناشی از آن که در چهارچوب سرمایه‌داری
وابسته صورت می‌گرفت سمت‌گیری یافت.

اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ مشخص‌ترین سال‌ها در
پروسه تحول فوق‌شناخته می‌شود. در این زمینه مهمترین
تحولاتی که باید حتماً مورد توجه و تاکید قرار گیرند عبارتند
از: رشد و شکل‌گیری سریع و سرسام‌آور و سرمایه‌صنعتی به
کشورهای تحت سلطه، خاور دور و آمریکای لاتین و رشد نقش و
وسعت و انسجام عمل انحصارگران انرژی در کشورهای صادرکننده
نفت.

شکستگی و تلاشی اقتصاد را که فئودالی در این جوامع و
علیه سرمایه‌داری انگلی در آنها را باید مشخصاً "درچین رابطه‌ای
توضیح داد و فهمید. آغاز دهه ۶۰ آغاز غلبه و رشد شتابان سرمایه

داری وابسته در کشورهای چون کره، جنوبی، تایوان، ترکیه، لبنان، برزیل، آرژانتین و دیگر کشورهای لاتینی آمریکا است. رونق اقتصادی سرمایه داری انحصاری آمریکائی در این دهه مستقیماً بر شدت نهادهای سرمایه داری وابسته در کشورهای مذکور انجامید. این رشد که از جانب امپریالیسم تحت عنوان "معجزه اقتصادی برزیل" یا "شاهکار ایران" تبلیغ میشود. اقتصاد و وضعیت تولید را در این کشورها بشدت تحت تاثیر قرار میدهد. خلقت کمپرادوری سرمایه داری مسلط در این کشورها به ناهمگونی و عدم تعادل ترکیب طبقاتی این جوامع منجر میشود. خلقت تولید کمپرادوری، ضمن اینکه معیشت از طریق کار مزدوری را بطور کلی جانشین اشکال قبلی تولید و استثمار کرد، نتوانست طبف وسیعی از پرولتاریای صنعتی گرد آورد.

در ایران که اقتصاد بر پایه نفت میگردد. بخشهای غیر تولیدی اقتصاد (دستگاه آموزش، دستگاه بوروکراسی و ارتش - بازرگانی، بیمه و بانکداری) که اصطلاحاً "خدمات نامیده میشود. انفجار گونه رشد یافته است و بخشی وسیع از نیروی کار را در خود سازمان داد. از بیست و پنج سال گذشته و بویژه در پانزده سال گذشته، هر روز با شتاب بیشتری ترکیب طبقات بسود اقشار یاد شده تغییر کرده است. از سوی دیگر رونق اقتصادی موجود به رژیم های حاکم در این کشورها فرصت داد تا مواضع قدرت خویش را تحکیم کرده، به گونه ای بالفعل شیوه حاکمیت خاص خویش را که دیکتاتوری است استوار سازند. رشد سریع و انفجار گونه اقتصاد سرمایه داری وابسته، سطح اشتغال را طی چند سال متوالی نسبتاً بالا نگاه داشت از سوی دیگر برنامه اصطلاحات ارضی و تقسیم زمین که تقریباً بطور همزمان در یک رشته کشورها انجام شد، در زمان خویش تا

حدودی موفق شد دهقانان را نسبت به آینده امیدوار و کارگران را به بهبود شرایط معیشت و برآورده شدن نیازهایش خوشبین سازد.

رشد شتابان اقتصاد کمپرادوری در دهه ۶۰ که در همه کشورهای فوق الذکر قابل مشاهده بود، باید ماثابه عاملی تعیین کننده در پیدائی رکود در فعالیت و تحرک مبارزاتی پرولتاریا و دهقانان ارزیابی شود.

۲- نقش دیکتاتوری

غلبه، بورژوازی کمپرادور به غلبه، دیکتاتوری سرکوبگر میانجامد. بورژوازی کمپرادور که بنا به تعریف نه تنها در ضدیت با ورود سرمایه و کالای امپریالیستی ذینفع نیست، بلکه خود محصول ورود کالای سرمایه، امپریالیستی است. وبهین دلیل سرمایه داری وابسته نه ناسیونالیست است و نه لیبرال.

زمینه، اساسی این خصلت بورژوازی کمپرادور را باید در وابستگی اش با انحصارهای سرمایه داری جستجو کرد. عواملی که باعث میشود پارتی‌ها نتوانند در کشورهای امپریالیستی همچنان ادامه یابند، در کشورهای تحت سلطه به صورت عکس عمل میکند. سهمی که از غارت کشورهای تحت سلطه، نصیب قشری لائی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی میشود نه تنها "روی تضا دین سرمایه انحصاری و قشری لائی طبقه کارگر تاثیر گذشته، زمینه، مادی تخفیف آنرا فراهم کرده* تکیه گاه طبقاتی بورژوازی را اعلا گسترش میدهد. در رابطه بین پرولتاریا و بورژوازی کشورهای تحت سلطه، این پروسه جهت عکس خود میگیرد. غارت بی‌امان امپریالیسم به همدستی سرمایه داری وابسته، استثمار طبقه کارگر را تشدید میکند. علاوه بر این به جز پرولتاریا بخشهایی از خرده بورژوازی نیز بعلت فشار انحصارات

* همین‌اين پديده را جزو زمينه‌های مادی رشد ایورتونیسیم در جریانهای کارگری اروپای غربی بحساب آورده است (رک. امپریالیسم ماثابه ...)

که آنها را به ورشکستگی و تهی‌دستی میکشاند، به مقابله با سرمایه داری وابسته برمی‌خیزند. این عوامل، تشدید تضادهای طبقاتی و محدودیت تکیه‌گاه طبقاتی بورژوازی وابسته را موجب می‌شود. ولی در مورد ایران باید گفت، پس از رشد سریع درآمد نفت و سیرافزایش یابنده، دستمزد کارگران ما هر که عمدتاً "ناشی از اشتغال نسبتاً" بالا و نیایا زار کار به این بخش از طبقه کارگر (کارگران صنعتی) بود، برای یک دوره، معین در حرکات آنها رکود نسبی حاکم شد. از سوی دیگر دنبال افزایش سریع درآمد نفت اقتصاد عقب مانده و مهجور کشاورزی ایران که بعد از اصلاحات ارضی عمدتاً "متکی بر خرده مالکی بود و بیش از ۸۰ درصد تولید توسط واحدهای خرد تولید روستائی صورت می‌گرفت همراه با کسب و کار خرده بورژوازی سنتی که به اتکالی صدها هزار واحد کوچک تولیدی و توزیعی امرار معاش می‌کرد - بنحو وحشتناکی روبه‌نا بودی گذاشت یا تحت فشار، هم‌را گرفت. کمپرادوریسم علاوه بر رقابت لجام‌گسیخته، اقتصادياً این اقشار، دستگاه بوروکراتیک عریض و طویل خویش را هم وسیعاً برای سرکوب سیاسی و اقتصادی گوناگون بکار گرفت. اکنون پس از قیام، انعکاس درهم شکستن سلطه بوروکراتیک و فشار اقتصادی مرگ‌آور بورژوازی کمپرادور را در رشد انفجار گونه کسب و کار خرد بخوبی میتوان مشاهده کرد. این بورژوازی به همان اندازه که وابسته است از دموکراسی بورژوائی‌گریزان است. این بورژوازی به همان اندازه که کارگزار گردش کالای سرمایه امپریالیستی است، هوادار دیکتاتور فاشیستی نیز خواهد بود. این بورژوازی تاکنون در هیچ‌جای دنیا موفق نشده است یک حکومت پارلمانی به معنای واقعی کلمه بوجود آورد. در رژیم سرمایه‌داری انحصاری وابسته، این پارلمان نیست که قوه مجریه را معین میکند. درست برعکس در همه جا در همان حدی که بورژوازی کمپرادور غلبه کرده است، این قوه مجریه است که پارلمان را معین میکند. بورژوازی

کمپرادور که تا حد انحصارات رشد یافته خصلتا"، یعنی بنا بر نقشی که در سیستم تولید برعهده دارد فاقد گرایش های لیبرال دموکراتیک بورژوازی کلاسیک خواهد بود. چنانچه بخشهایی از این بورژوازی در مقطعی با اینها آن شکل دیکتاتوری مخالفت کند، این مخالفت ناشی از ماهیت وی نیست و عرضی است. این مخالفت انعکاس تضادهای درون سیستم سرمایه داری انحصاری است، انعکاس تلاش گروه بندی های انحصاری است برای بدست آوردن سهم بیشتر در حکومت. نه لیبرال دموکرات بودن آن. از این روی غلبه حکومت های نظامی و غیر نظامی فاشیستی ر حلقه بگوشی آنها در برابر انحصارات جهانی که در دهه ۶۰ شکل گرفت به هیچ وجه در رابطه با وضعیت حاکم برجانبش خلق یا سایر عوامل روبنایی ارزیابی نمیشود. راست این است که دیکتاتوری (فردی یا جمعی تفاوت نمی کند) تنها شکل اعمال حاکمیت سیاسی امپریالیسم در جوامع سرمایه داری وابسته انحصاری است.* شکل حاکمیت امپریالیسم در سرمایه داری انحصاری وابسته دموکراسی بورژوازی نیست و این ذاتی سرمایه داری وابسته است.

اقتصاد تک پایه ای نفت و قرار گرفتن تمام درآمد نفت در اختیار دولت از عواملی است که موجب میشود، ماشین سرکوب دولتی و بورژوازی بوروکرات و سلطه حکومت فاشیستی نسبت به سایر کشورها ماهیتی ویژه یابند. بستگی سرمایه داری وابسته، که در راس آن دربار سلطنتی قرار داشت، با انحصارات نفتی-میلیتاریستی آمریکائی سیاست نفت درازای اسلحه نیز عاملی

* با توجه به این نکته می بینیم که انتظار دموکراسی داشتن از شاه و رژیم وی تا چه حدی پایه بوده است. از سرمایه داری وابسته انتظار دموکراسی داشتن چنانچه ناشی از حماقت نباشد بیانگر نوعی وابستگی ریاکارانه به امپریالیسم است.

بود که مستقیماً " وجوه فاشیستی حکومت را تشدید میکرد. افزایش گسترده پرسنل ماشین اداری و نظامی رژیم در جهت تشدید فشار و سرکوب عملکرد داشت .

بورژوازی حاکم در چنین رژیمی اصلاً " به هیچ نوع لیبرالیسمی نیاز نداشت . همه مسائل و مشکلات وی از کانال بند و بست های اداری و باندازی و پارتی بازی حل و فصل میشد . همه اینها از ویژگی های است که موجب شده دیکتاری ایران ماهیتی ویژه یابد .

از عوامل ویژگی که در تشدید و تثبیت دیکتاتوری نقش داشتند باید از فقدان جنبش وسیع توده ای و اپوزیسیون توده ای نیرومند نسوخن گفت گرچه متلاشی شدن نهادهای دموکراتیک خود محصول تشدید فشار است با این همه به نوبه خود این تلاشی خود به تشدید فشار کمک میکند .

هر تحلیلی که بکوشد بطوریکه جانبه رکود و خمود توده و حسیض جنبش خود انگیخته راناشی از دیکتاتوری و یا دیکتاتوری راناشی از رکود و خمود معرفی کند ذهن را در شناخت و تبیین واقعیات عینی به بیراهه می کشاند . دیکتاتوری شکل حاکمیت امپریالیسم در جامعه سرمایه داری وابسته است که تا عالیترین مرحله آن رشد یافته باشد و عامل عمده رکود در جنبش خودیوی کارگری ناشی از رونق رشد کمپرادوری جامعه بوده است . میزان فشار نه تنها یگانه عامل به سکوت کشاندن توده ها نیست ، بلکه عامل تعیین کننده ای هم در اوج و حسیض جنبش توده ای بحساب نمی آید . بزبان دیگر شکل

حاکمیت سیاسی امپریالیسم در دوران رکود یا دوران اعتلای انقلابی ماهیتاً " متفاوت نیست . با بدرک، کیم که بود و نبود حرکات توده ای از شکل حاکمیت سیاسی ریشه نمی گیرد . شکل حاکمیت سیاسی ناشی از ماهیت طبقه مسلط اقتصادی و سطح حرکات خودیوی توده ای عمدتاً " ناشی از وضعیت اقتصادی است

رکود و رونق حرکات خودپوی توده‌ای ساخت سیاسی حاکم را مشخص نمی‌کند. جزر و مد در این حرکات تنها می‌تواند به انجام مانورهای بی‌انجام که رژیم سیاسی موجود برای تطبیق و تحکیم خویش بدانها متوسل می‌شود. هرگاه بورژوازی کمپرادور که خودنماینده حضور امپریالیسم است در شکل حاکمیت خویش، تغییراتی پدید آورد و به اشکال اصطلاحاً "نیمه دموکراتیک متوسل شود، هرگز نباید آنرا بحساب چیزی جز فشار توده‌ها بر آن حکومت از بیرون تلقی کرد. بهترین نمونه پزگیری نیمه دموکراتیک حکومت در دوران قیام توده‌ای اخیر مشاهده می‌شود. در جریان اعتلای انقلابی و قیام‌های خودانگیخته، اخیریکبار دیگر ثابت شد که چگونه این استدلال، (این ادعا) که تنها هرگاه رژیم‌های سرمایه داری وابسته به اشکال نیمه دموکراتیک متوسل شوند امکان رشد حرکات توده‌ای فراهم می‌شود واقعیت را واژگون‌نمیان کرده است.

۳- اثرات شکست :

آنان که از ماتریالیسم تاریخی و قانونمندی مبارزه و انقلاب سردر نمی‌آورند خیال می‌کنند توده‌های ستمکش خلق به علت یاس و سرخوردگی و نومیدی ناشی از شکست ۳۲ در برابرستم سهمگین پهلوی تسلیم پیشه کرده در لاک خمودگی فرورفته‌اند. اینان استدراکات روشن‌فکران را جایگزین روحیات توده‌ها کرده‌اند. اگر ما مل عمده رکود و خمود توده در فاصله بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ هم یاس ناشی از شکست و احیاناً "خیانت برخی از رهبران حزب توده بوده است، پس موج اعتصابات و تظاهرات ومبارزات ۳۸ تا ۴۲ که مقدم بر آن بوده است، چگونه توجیه می‌شود.

البته این فاکت هیچ کمکی به آن رهبران حزب توده نخواهد کرد که سیاستشان را در کودتا و پی‌آمدهای آن توجیه کنند. مساله

تنها در این است که از نقش و عملکرد آنان نباید نتایج غیر علمی و نامعقول گرفت.*

در ارزیابی روانشناسی توده‌ها تاثیرات منفی ناشی از شکست خلق و خیانت پیش‌رو را حتماً " به حساب خواهیم آورد. ولی در عین حال با وسواس خاصی خواهیم کوشید در ارزیابی خویش از علل رکود در حرکات توده‌ای وسیع خلق به این عوامل بهای بیش از حد، بیجا و دلخواه ندهیم. بخصوص باید خوب درک کنیم که در پیرویه طولانی، حد تاثیرگذاری این یا آن شکست و سرکوب نسبت به مجموعه شرایط مادی عملاً" موجود و نسبت به کیفیت تضادهای عینی موجود، عملاً" چیزی در حد و صفر است.

خلاصه کنیم:

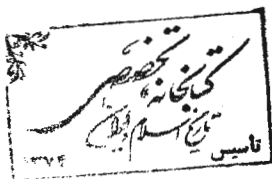
در آستانه دهه ۶۰ سیر تکاملی برخی جوامع تحت سلطه یک رشته تحولات بنیادی را پشت سر می‌نهد. ساخت فئودال کپرادوری درهم شکسته به سرمایه‌داری وابسته گذر می‌کند و در پیوندی ارگانیک و کامل با سرمایه‌داری انحصاری قرار می‌گیرد. شکوفائی و رونق اقتصادی و مونوپولیستهای آمریکایی (بویژه انرژی و تسلیحات) سرمایه‌داری وابسته را از رشد و رونق چشمگیر برخوردار می‌کند.

این رونق اقتصادی که بادل خوشی دهقانان به قطعه زمین تقسیم شده همراه شده بود زمینه‌های عینی یک دوره رکود را در جنبش خودانگیخته توده‌ای فراهم آورد. از سوی دیگر رو بنای سیاسی این جوامع بعلت تکامل سرمایه‌داری وابسته در این جریان فرصت می‌یابد که تحکیم شود. بعلت ویژگی‌های خاص تولید و طبقات در ایران و پیوند رژیم با انحصارات نفتی- نظامی و گسترش بیش از حد دستگاه بوروکراسی، این تحکیم تا سرحدیک دیکتاتوری فاشیستی فردی (متمرکز) پیش می‌رود.

از * این‌گرایش ضد مادی تشابه زیادی دارد با نظر عوامیانه‌ای که تسلیم طلبی و قناعت‌پیشگی را که در بین توده‌ها عامداً " ترویج شده بوده است ناشی از ایلغار مغول و هجوم عرب می‌دانند.

این رونادرست است هرگاه رکود را از اساس ناشی از فشار دیکتاتوری بدانیم .
 بورژوازی کمپرادورگرچه ساخت کهنهء جامعه رادرهم
 می‌شکند و روابط کار مزدوری را وسیعاً گسترش میدهد اما بنا به
خصلتش نه تولید و توزیع خرد را اساساً نابود میکند (آنها را تحت
فشار می‌گذارد و تهی دست میکند) و نه ایشان را به سوی مجتمع‌های
 صنعتی و تولید انبوه گسیل داشته است . (ضمن اینکه کار مزدوری
 را بوفور گسترش میدهد) اقشار متوسطه که رابطه‌ای مستقیم با
 تولیدند ارنادگسترش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند .

بارزترین ویژگی‌های شرایط سیاسی پانزده ساله قبل
 از قیام رادرسه فاکتور زیر خلاصه میکنیم .



- ۱- رکود جنبش توده ای
- ۲- سلطه دیکتاتوری
- ۳- فقدان پیشرو انقلابی

۴- اعمال قدرت انقلابی پیشرو

رشد شتابان اقتصاد کمپرادوری و تحکیم وضعیت دیکتاتوری
 حاکم از یک سو حرکات خودانگیختهء طبقهء کارگزاران تا حد بسیار
 نازلی پائین آورد و از سوی دیگر به اعتلای حرکات خود انگیختهء
 اقشار روشنفکری جامعه بویژه محیط‌های دانشجویی منجر شد .
 پایه پای رشد بورژوازی کمپرادور و تشدید دیکتاتوری در ایران
 از سال ۴۲ به بعد ظرفیت مبارزاتی و اشکال خودانگیخته حرکات
 توده‌ای و کارگری و حرکات روشنفکران که در آغاز چندان هم ناهم
 سطح نیست از سال ۴۶ به بعد دیگر به سرعت از هم فاصله می‌گیرد .
 جنبش دانشجویی با خیزهای بلند از جنبش توده‌ای پیشی می‌گیرد .
 در حالیکه در میان کارگران و دهقانان حرکات اعتراضی رو به
 ضعف می‌نهد ، در بخش روشنفکری جنبش از سال ۴۶ به بعد امواج
 پیاپی اعتصاب خودانگیخته و تظاهرات تند خیابانی و یا فعالیت‌های

ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی و صنفی مشاهده می‌کنیم*.

زمینهٔ مادی نیرومند این اعتراضات و این حرکات نفرت و انزجاری پایان، ازستم و خفقان پلیسی و ستمگری لجام‌گسیختهٔ رژیم شاه بود. هرچه تضاد بین گرایشهای آزادیخواهانه و رهائی طلبانه روشنفکران انقلابی خلق و سلطهٔ سرکوبگرانهٔ رژیم فاشیستی تشدید میشد. بهمان نسبت ظرفیت انقلابی این نیروهای روشنفکری ابعاد وسیعتر و رادیکالتری می‌یافت و به همان میزان اشکال مبارزاتی این نیروها از سطح مبارزات توده‌ها کارگری و دهقانان بیشتر فاصله می‌گرفت.

در شرایطی که نیروهای دانشجویی و روشنفکری با تمام شور هستی سوز و هستی ساز خویش مبارزه و جانبازی را شرط صداقت می‌یافتند، در شرایطی که روحیهٔ مبارزاتی در محیط‌های روشنفکری تا حد درک ضرورت اعمال قدرت انقلابی در برابر دستگاه سرکوب اعتلایافته و آن را در دستور قرارداداده و به واقعیتی مادی بدل ساخته بود. دامنهٔ جنبش‌های کارگری و دهقانی ما همچنان براه افول خویش ادامه می‌داد. این مکانیسم‌های خود پو نیروهای روشنفکری جنبش را در دایرهٔ محیط‌های روشنفکری که ضمناً "گسترش کمی سریعی هم داشتند اسیر ساخته بود.

ترادف و تشابه بسیار نزدیک شرایط اجتماعی اقتصاد و سیاسی ایران در دورهٔ مورد بحث با سایر کشورهایی که شمردیم

* جزاین نیروها (که عموماً "برخاسته از خرده بورژوازی رو برده‌ستند و تمایل مذهبی هم ندارند، تنها بخشی که حرکت و مبارزهٔ آشکار و ملموسی علیه وضع موجود نشان میدهد. تنها بخشی که در آن روزها از ماهیت رژیم شناخت نسبی و از اوضاع و احوال درک سیاسی دارد خرده بورژوازی سنتی با تمایلات و فرهنگ مذهبی است راست این است که پس از سرکوب خونین ۱۵ خرداد بعلت فشار فزاینده‌ای که برای ورشکسته کردن و از میدان بدر کردن خرده بورژوازی سنتی همچنان از جانب کمپرادور ریسم حاکم اعمال میشود علیرغم فشار دیکتاتوری، در میان این قشر رکود مبارزاتی تا آن حد که میان کارگران و دهقانان حاکم بوده بوجد نیامده است.

این پروسه ها را به یک جریان عمومی جهانی در رژیم‌های دیکتاتوری سرمایه‌داری وابسته بدل می‌سازد و بدین سان است که بستر شکل‌گیری تئوری و عمل "اعمال قدرت انقلابی" شکل می‌گیرد.

پروسه شکل‌گیری گرایش به "اعمال قدرت انقلابی پیشرو" که طی سال‌های ۴۲ تا ۴۹ صورت گرفت بر همان زمینه‌ها مادی و بهمان شیوه و سیاقی پیش می‌رود که در کشورهای چون ترکیه، لبنان، کره جنوبی، آرژانتین، برزیل، آروگوئه و... شکل گرفت و پیش رفت. در حقیقت بدون توجه به شرایط همسانی که در آن دوران همه این کشورها را فرا گرفته بود. بدون داشتن یک تحلیل کلی از دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی، از عوامل عینی و ذهنی در این جوامع که مبتنی بر اصولیتی منطقی می‌باشد نمیتوان علل، زمینه‌ها، و ریشه‌های پیدایی و رشد و اشاعه گرایش‌هایی را که در دهه اخیر به جنبش ترقی خواه خلق ما، چه در وجه کمونیستی آن و چه در وجه ملی آن حاکم بوده است درک کرد و توضیح داد.*

راست این است که ما در دهه گذشته با یک جریان عمومی مبارزاتی در دسته معینی از کشورهای مواجه هستیم که به شیوه‌های کم و بیش همسان و همگون می‌خواهند پراتیک انقلابی خاصی را به پیش رانند. وجوه مشترک تئوری و پراتیک ما آنقدر به صورت مقدماتی عمل و نظراتش خلق ترکیه یا شیوه‌های مبارزاتی گریلاهای آمریکای لاتین و برخی سازمان‌های چپ فلسطینی نزدیک است که کم و بیش میتوان آنها را یک جریان واحد بحساب آورد. علایق و پیوندهای عاطفی، ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی بین این جریان‌ها چنان گسترده و عمیق است که، در تئوری و عمل هر یک واقعاً همان تکرار تحلیل‌ها، دیدگاه‌ها، تاکتیک‌ها، اشکال سازمانی و

* مطالعه تطبیقی وضعیت جوامعی که طی دهه ۶۰ تحت سلطه کامل سرمایه‌داری وابسته و گروه‌بندی‌های سرمایه‌داری انحصاری بین المللی درآمده اند روشنگر حقایق بسیاری است از جمله میتوان راه‌نمای بسیار روشنی در درک ریشه‌های گرایش به اعمال انقلابی توسط پیشرو باشد.

مبارزاتی حتی فرهنگ و ادبیات انقلابی دیگری است. تقدیر مسعود از دبره واقعا "نباید برخلاف آنچه رایج است شگفتی پدید آورد. علاوه بر این پیوند ایدئولوژیک، سیاسی، صمیمت عاطفی در حدی است که هریک سرنوشت دیگری را سرنوشت خود می‌شمارد و نسبت به آن به نحو شورانگیزی واکنش نشان می‌دهد. صمیمت تا حدی است که هریک حتی اسامی سازمانی یکدیگر را به عاریت می‌گیرند و راه شهید را همچنان زنده می‌دارند. این پیوندها و این علائق و این روابط با آنچه که در آسیای جنوب شرقی می‌گذرد وجود ندارد و لمس نمی‌شود. این بیگانگی با نهضت‌های جنوب آفریقا و مستعمرات پرتقال با زهم بیشتر به چشم می‌خورد و با خط و مرزهای مشخصی از آن جدا می‌شود.

صرف نظر از ویژگی‌های محلی و قطع نظر از پیوسته‌ها، توجهات گونه‌گونی که بر پیکر این جریان عمومی کشیده شده است هستی اصلی و مشترک همه آنها و احداث و بگونه‌ای قریب قطع نظر از جدائی‌های جغرافیائی، تشکیلاتی، تاکتیکی و غیره چون به شیوه‌ای عمیقا "شورانگیز و حماسی بر علیه سلطهٔ بیدادگرانهٔ دیکتاتوری حاکم" اعمال قدرت انقلابی توسط پیشرو" را تقدیس میکنند و می‌ستایند نسبت به یکدیگر تا ژرفنای هستی خود احساس نزدیکی و یگانگی دارند. وجه مشترک و وجه تمایز این جریانها در ایران و دیگر جاها که شمردیم گرایش شورانگیز به اعمال قهر است. گرایشی که با پوست و گوشت و خون همهٔ انقلابیون راستین به تنگ آمده از نظم و نکبت موجود عین شده است.*

* هرگاه از دیدگاه طبقاتی به این پدیده بنگریم در خواهیم یافت که این گرایش نیز و مندرجه اعمال قهر انقلابی در جوهر خود چیزی نیست جز انعکاس کینه انبوه و سوزان اقشار متوسط جامعه که تحول عمومی جهان را به گام نمی‌بینند. آیه ایست از یاس خرده بورژوائی که

برخی این گرایش "اعمال قدرت انقلابی توسط پیشرو" را محصول ترویج تئوری های مربوط به مبارزه مسلحانه پیشتاز و اثبات ضرورت توسل به اعمال قهر توسط نظریه پردازان جنبش نوین انقلابی ایران دانسته اند این رفقا تصور میکنند که پویان، مسعود، بیژن، بانسان دادن راه درست مبارزه، نیروها را بسوی پذیرش اعمال قدرت انقلابی سوق داده اند. این تحلیل برای پایه قرارداد رد که تکوین چریک و مبارزه چریکی محصول ترویج تئوری انقلابی (آگاهی انقلابی) میان روشنفکران انقلابی است. بخصوص این اعتقاد وجود دارد که پراتیک انقلابی پیشرو، که در قالب تاکتیک عمل مسلحانه متجلی میشود، در کانالیزه کردن نیروها به سوی مبارزه مسلحانه و پذیرش ضرورت اعمال قهر نقش ویژه ایفا کرده است.

مساله ای که برای ما مطرح است این است که آیا واقعا "درک آمادگی شرایط عینی انقلاب، که توجیه کننده ضرورت آغاز قیام مسلحانه است (نظریه مسعود) دلیل پذیرش و پیشه کردن اعمال قهر انقلابی توسط پیشرو بوده است یا قضیه بالعکس مطرح میشود؟ و یا پذیرش امکان برانگیختن توده و شکستن روحیه خمودگی آنان بوسیله اعمال قدرت انقلابی (نظریه پویان، بیژن)، توجیه کننده ضرورت و محرک توسل به اعمال قدرت انقلابی توسط پیشرو و رشد گرایش به آن بوده است و یا اساسا مهاله برعکس بوده است؟

بجای تلاش پیگیر و استوار برای متحد ساختن نیروی خلق و رهبری آن شهادت طلبی را پیشه ساخته و در درونج سالدار خود را با جان با زهای حماسی خویش درمان میکند. محتوای طبقاتی اعمال قهر انقلابی پیشرو چیزی نیست جز اعتراض نافرجام خرده بورژوازی مایوس ز پیروزی قطعی توده ها علیه همه ستمگران جهان. این اعتراض در نفس خود اعتراضی است انقلابی و رهایی طلب. اما با مضمون فعالیت پیشرو و انقلابی طبقه کارگر اساسا بیگانه است.

آیا تمایل و توسل عنصر پیشرو به اعمال قدرت انقلابی محصول ترویج تئوری هائی که ضرورت این اعمال قهر را مبتنی بر مادیتی دیالکتیکی برای وی توضیح داده و اثبات رسانیده، بوده است؟ یا تدوین تئوری مورد عمل جنبش مسلحانه خود محصول کشش و تمایلی قبلی به توسل به اعمال قدرت انقلابی بوده است که خود به نوبه خود روی تحکیم و توسعه این تمایل مؤثر افتاده است؟ تمام فاکت ها و واقعیت های گذشته به روشنی هر چه تمام تر نشان می دهد کششی خودانگیخته نسبت به اعمال قدرت انقلابی مدت ها پیش از توجیه ضرورت آن ضمیر روشنفکران انقلابی و فعال ترین عناصر مبارز و پیشرو را تا مغز استخوان تسخیر کرده بوده است. بخصوص این ادعا که گرایش مبارزه مسلحانه و "منفرد شدن اپورتونیزم" و "اثبات حقانیت مبارزه مسلحانه" در سطح جنبش و از هم پاشیدن گروه های اصطلاحاً "سیاسی کار" و کانالیزه شدن ایشان بسوی جنبش مسلحانه تحت تاثیر آغاز پراتیک مسلحانه بوده است. بر اساس فاکت های موجود، با واقعیت منطبق نیست و واژگونه

بیان شده است. ما امروز مسعود بیژن پیویان را محصول اشاعه خودانگیخته گرایش به اعمال قهر در سطح جوانان پرشور انقلابی در محیط های روشنفکری جنبش می شناسیم نه بالعکس. ضمن اینکه معتقدیم مسعود پیویان بیژن درگسترش و شکل بخشیدن و تئوریزه کردن و تحکیم و تقویت این گرایشها نقش شایان توجهی داشته اند.

بسیاری از نیروهائی که در آستانه سال ۵۰ با بریدن از سایر جریانات به مبارزه مسلحانه روی آوردند قبل از سیاهکل و قبل از مطالعه اثر مسعود و اثر پیویان خود پیشاپیش شیفته اعمال قهر انقلابی شده بوده اند. گرایش به اعمال نهر بصورت پویه خودانگیخته نوجوانان پرشور و انقلابی

وابسته به اقشار متوسط جامعه، قبل از ترویج نظرات پیشگامان جنبش مسلحانه خودبخود شکل گرفته بودند. این آگاهی از درون خود این نیروها، از واقعیت‌های موجود جامعه (رکود در جنبش توده‌ای - تشدید بی‌محابای دیکتاتوری و قطع امید ورمیدگی از حزب توده و جبهه ملی) جوشیده و بیرون آمده است. اینکه بگوئیم پیشگامان جنبش مسلحانه با ترویج نظرات خود آنرا بنیاد نهاده‌اند بغایت ساده انگار گرایانه حتی کودکانه است.

مسعود خود محصول رشد گرایش به اعمال قهر میان روشنفکران بر ضد دیکتاتوری شاه است، اگر مسعود، بیژن - پویان هم نبودند در آن شرایط مادی که پدید آمده بود و تا آن وضعیت و موقعیت و هویت سطح تکامل عامل ذهنی انقلاب در آن مقطع قطعاً " ضرورتاً " گرایش به اعمال قهر میان روشنفکران رشد می‌یافت. پروبال می‌گشود و نیروی بسیار هم بدنبال خود می‌کشید. در این پس‌بینی خود مایک سر سوزن هم تردید نداریم.

تصادفی نیست که می‌بینیم خیل روشنفکران - مذهبی، ملی - مذهبی، غیر مذهبی - در سالهای بعد از ۴۲ همه و همه بسوی اشکال قهرآمیز مبارزه جذب شده‌اند. جدا از سوسیالیسم علمی و قانونمندی‌های حاکم بر مبارزه طبقاتی و انقلاب - شرایط مادی حاکم بر فعالیت این نیروها آنها را به واکنش در برابر وضعیت موجود می‌کشاند. ورکن و محور اصلی این واکنش همان تاکید و تکیه بر اعمال قهر است.

بیاد آوریم دهه ۶۰ را که در قلب و روح روشنفکران انقلابی نوپای ما چه شور و جذبه‌ای برمی‌افروخت شنیدن نام‌هایی چون چه گوارا، رژی دبره، کارلوس ماریگلا. و چه آرمان‌گرایانه قهرمانی‌های آنان مورد ستایش و تقدیس انقلابیون جان‌بر

کف خلق بود. و مهمتر از آن به یاد آوریم دهه ۶۰ را که همه نیروهای فعال جنبش فقط همین ها هستند. همینهایی که خود روی پای خود برخاسته و فاقد هر نوع تجربه مبارزاتی، در شرایط رکود حاکم بر جنبش توده‌ای از مبارزات توده‌ها جدا (در ساحل) افتاده بودند. پتانسیل انقلابی ذخیره شده در اقشار رو به گسترش روشنفکری در مقایسه با پرولتاریا و دهقانان یک اختلاف سطح عظیم را نشان می‌داد. قشر روشنفکر وابسته به اقشار متوسط جامعه که خود را درگیر یک مبارزه حیات و ممات با دیکتاتوری می‌دید از یک ظرفیت مبارزاتی بسیار بالا برخوردار بود. حال آنکه توده‌های وسیع خلق یک دوران رکود مبارزاتی سنگین را پشت سر می‌گذاشتند.

این نیروها رشدی خودبخودی و متفرق دارند. هیچ تشکیلات سازمان یافته‌ای آنان را متشکل نکرده است از نظر طبقاتی همه آنان روشنفکران متعلق به اقشار متوسط رو به گسترش اند. از نظر تمایلات سیاسی و سمت‌گیری نسبت به شرایط تا مغز استخوان ضد دیکتاتوری و ضد سلطنت مطلقه و سلطه بلا منازع رژیم سرکوب‌اند و بدلیل خصلت‌های نهادی خود ضدیت با این دیکتاتوری و شکستن قدرت مطلق و پاسخ‌گویی به قهرخونین ضد انقلابی آن را عمده‌ترین شعار و وظیفه و تاکتیک خود می‌شمارند. همانگونه که ذکر شد در پیدایش و رشد این گرایش ایران یک استثناء بحساب نمی‌آید. مطالعه شواهد نشان داده است که سیری که جنبش انقلابی مسلحانه از نطفه بندی تا بلوغ پشت سر نهاده است، خاص و مختص ایران نیست. واکنشی است در مقابل یورش شتابان سرمایه داری وابسته، فشار کشنده دیکتاتوری فاشیستی، رکود در جنبش توده‌ای، گسترش ابعاد اقشار متوسط رو به رشد و اعتلای پویه خودانگیخته نیروهای وابسته بدان اقشار. این جریان همچون موجی است که اوج

آن سال های آخردهه ۶۰ و سال های نخستین دهه ۷۰ را فرا گرفته بود. و در آن زمان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز یک نمونه کاملاً شکل گرفته آن بشمار می رفت .

۵- نقد نظریه

چگونه میشد این پتانسیل عظیم خونینی را که در تمام دوران حیات جنبش کمونیستی ایران بی سابقه بوده است، این آمادگی برای جانبازی و شهادت را، این صداقت انقلابی و پاک باختگی در ره خلق را این نیروی رزمنده و توفنده را، این شورپرشور خودانگیخته را که با ایمانی بیکران به حقانیت کمونیسم پایه میدان نهاده است در قالب قانونمند یها و ضرورت های گریز ناپذیر حاکم برپروسه تحول ساخت سیاسی و ساخت اقتصادی جامعه شکل داد و با آن "نقبی به نیروی لایزال توده زد" تا مهممه این " نسیم تندی را که وزیدن گرفته " به غریو توفانی و تندرسای انقلاب بدل شود و طومار رنگ و نکبت جامعه طبقاتی را درهم پیچید و نظم نوین انسانی را پی افکند؟

نیروهای جنبش کمونیستی ایران در برابر این واقعیت، یعنی در برابر این توان انقلابی دایره محدود روشنفکران که طی سالیان دراز با فاصله ای عظیم از پتانسیل و سطح مبارزاتی توده جدا افتاده بود تا کنون چه موضعی داشته اند؟ یک گرایش در حالیکه شیدای این شور حماسه آفرین است . تئوری انقلابی و نیاز به تئوری انقلابی، نیاز به توجه دائمی به قانونمندی و روابط جبری و عینی بین پدیده هارا، که خارج از اراده مادارای هستی مستقل اند، نادیده گرفته، یا نفی کرده، یا قلب کرده تا پاسخگوی فشار درونی اش برای

اختصاص همه چیز خودبه تکتیک اعمال قدرت انقلابی شود. این گرایش حاضرات تئوری رابه کناری زند، اصول عام را قلب کند، واقعیات را دگرگونه توجیه کند. هریداتوپیستی را جایگزین حقیقت سازد تا بلکه بتواند راهی برای نیازدرونی خویش که همانا اعمال قهرانقلابی است بیابد. این گرایش آماده است تا آغوش خود را بروی هر نوع تبه کاری ایدئولوژیکی بگشاید و با تسلیم کردن تفکر خویش به پویه خود بخودی روشنفکران انقلابی، شور و عطش حماسه آفرین خویش را با رور سازد.

اگر ما گذشته خود را نقد می کنیم اگر تسلیم محض به موج خودانگیخته و جاذبه اعمال قدرت انقلابی که از پتانسیل واقعا " انفجارگونه بخش روشنفکری جنبش ناشی می شد را انحراف می شماریم، اگر ما امروز دریافته ایم که حزب طبقه کارگر یک ضرورت گریزناپذیر برای تحقق انقلاب دموکراتیک خلق است، واقعا " بدون تشکیل صف مستقل و متشکل پرولتاریا صحبت کردن از تأمین هژمونی طبقه کارگریا وه گویی است، و اگر امروز دریافته ایم که تاکید بر نقش محوری مبارزه مسلحانه و تعمیم آن بر روی تمام طول پروسه انقلاب تاکید در جهت تشکیل حزب نیست. اگر امروز پذیرفته ایم که مضمون اصلی فعالیت پیشرو تبلیغ مسلحانه نیست و در شرایط غیر قیامی همواره در کل جنبش بسیج امر سیاسی مقدم بر بسیج امر نظامی است، اگر امروز دریافته ایم که حل مفهوم طبقه کارگر در توده مردم و یکی گرفتن آنها و تئوری بسیج بلاواسطه تمام خلق یک درهم اندیشی خرده بورژوازی است، اگر امروز پذیرفته ایم که وظیفه اساسی مرحله ای پیشرو در هر زمان که صف مستقل و متشکل طبقه کارگر وجود ندارد کوشش در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر است و همه تاکتیکها باید در خدمت آن بکار گرفته شود و تمام حرکت ما در گذشته این سمت

گیریهار که شمردیم بهمراه نداشته است بدین علت است که
قادریم و باید قادر باشیم همواره همیشه با هر نوع انحرافی
در سازمان به ستیز برخیزیم و قاطعانه با آن بجنگیم و آنرا
بدور افکنیم و بدین سان صفوف مارکسیست-لنینیست های واقعی
را مستحکم تر سازیم .

گرایشی که امروز میرویم تا به نیروی تجربه ای که
اندوخته ایم و درسهایی که از مردم و مبارزه و قیام مردم و از
غنا ی اندیشه و عمل پرولتاریا آموخته ایم ، ریشه ها یش را
بخشکانیم و راه پیروزمند پرولتاریایی را به نیروی ایمان
و صداقت مارکسیستی خویش هموار سازیم . جنبش نوین کمونیستی
ایران ضمن ایکه هرگز کوه انبوه بی تجربگی ها و ندانم کاریها و
بویژه چپ گرایی کودک اندیشانه و همهء دیگر خطاها و انحرافهای
خویش را پنهان نمی کند . فدائیان هرگز با خون شهیدان نامور
خلق خطای تفویریک را توجیه و لاپوشانی نخواهند کرد .

مارکسیست روی هوا مبارزه نمی کند . هر نظریه باید بر
پایهء واقعیت های عملا" موجود ، بر پایهء شرایط مادی وجه
مشخص خویش را با زیادت . نقادی یک ایده آنگاه میتواند بطور
کامل در خدمت یک جنبش کمونیستی ایران در آید که قدرت تطبیق
خویش با شرایط مشخص را با زیافته باشد . کاریک مارکسیست-
لنینیست واقعی در نقد تئوری و عمل انقلابی به یک مطالعهء
تطبیقی و مقابلهء متون محدود نمی شود . گرچه هر تئوری عام که
جدا از شرایط خاص بیگان میشود خود می تواند و حتما" باید در خدمت
پراتیک انقلابی در آید . گرچه مسلم است که جنبش انقلابی باید
مجهز به تئوری انقلابی باشد ولی مسلم تر آن این است که
تئوری را چنانچه با هستی مشخص ، بالحنه ها ، با شرایط دقیقا"
مشخص موجود پیوند ننیم هیچ گامی در جهت حل تضاد ایده و
واقعیت به پیش برنداشته ایم .

مشکلترین مساله‌ای که اکنون رودرروی ماست این است که در دهه ۶۰ چنانچه با شناخت امروزین خویش حرکت میکردیم چه موضعی در برابر عطش و حرارت خودانگیخته و سیری ناپذیر روشنفکران انقلابی خلق برای توسل به قهر اتخاذ می‌کردیم؟ آیا می‌کوشیدیم تا همان قهر خودانگیخته را سازمان دهیم و به اعمال قهری سازمان یافته بدل کنیم؟ یا خشونت طلبی روشنفکران را به عوامل ساواک و رژیم شاه نسبت می‌دادیم و می‌کوشیدیم خود را از بلیات آن مصون بداریم؟! و آیا با مهار کردن و سمت دادن به این گرایش، با درآمیختن سوسیالیزم علمی با این گرایش و با ارتقاء بینش سیاسی همان روشنفکران انقلابی نه در جهت تشدید شیفتگی نیروها به اعمال قهر، نه در جهت سازمان دادن نیروها، نه در جهت بنیانگذاری سازمان برای اعمال قهر، بلکه در جهت بنیانگذاری سازمان در جهت پیوند با طبقه کارگر و تلفیق آگاهی سوسیالیستی در طبقه و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به منظور وحدت در جنبش کمونیستی پیش می‌رفتیم. در این راه مسلم بود که حد خشونت و درندگی رژیم دیکتاتوری فاشیستی شاه حرکت ما را تحت تاثیر می‌گرفت و از با رو حاصل فعالیت ما می‌کاست. این حرف بسیار ابلهانه است که هرگاه پیشرو انقلابی به سازمان دادن اعمال قهر تن میداد خون از دماغ کسی جاری نمی‌شد. برای رژیم دیکتاتوری سرمایه داری وابسته حفظ سلطه امپریالیستی مطرح است. نه این شکل یا آن شکل از مبارزه بطور مجرد. بهر حال آنکه راه تشکل و آگاهی توده‌ها را برمی‌گزیند تمام پستی‌ها و رذالت‌های رژیم فاشیستی را به مبارزه طلبیده است. در این تردیدنداریم که رشد جنبش کمونیستی ایران فی‌نفسه برای رژیم چنان غیرقابل تحمل بود که حاضر بود برای کشف ردپای میادله یک جزوه متهم رازبرشکنجه‌ای بی‌امان قربانی کند. هر کس که سطح خشونت

سالهای دیکتاتوری را بیاد میآورد باید طبیعتاً " خوب درک کند که این افسانه که عدم توسل مابه سلاح اعمال قهر و شکنجه و اعدام را متوقف میکرد تا چه حد با بلهانه و بیابیه تعبیری موزیانه است. باین همه این احکام اعدام تنها وقتی به احکام واقعی اعدام جنبش کمونیستی بدل خواهد شد که پیشرو انقلابی تحت تاثیر آن ها از تطبیق شکل حرکت خود برای مقابله با سطح خشونت موجود فراتر رود و به تغییر محتوای حرکت خود یعنی خودوظایف اساسی اش را که کار سیاسی - تشکیلاتی و بردن آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک به میان طبقه است، که کوشش در جهت تشکیل حزب است اقدام نماید. هرگاه ما از انتخاب شکل مناسب پیشبرد وظایف فراتر رویم و محتوای حرکت خود را - خودوظایف اساسی مان را - تحت تاثیر شیوه برخورد رژیم رها کنیم و یا چیزی دیگر جایگزین آن سازیم آنگاه مارکسیسم - لنینیسم را رها کرده ایم و یا چیز دیگری را جایگزین آن ساخته ایم. به هر حال مسلم بود که وجود دیکتاتوری فاشیستی و تشدید فزاینده آن و الزام دائمی پیشرو واقعی به ضرورت تطبیق خود با شرایط، خود بخود سطح خشونت را مشخص میساخت در اینجا یک تفاوت اساسی نهفته است. توجه کنیم که این ما نیستیم که با سازمان دادن قهر خود انگیخته، سرشته، در وجود روشنفکران انقلابی سازمانی پدید میآوریم که اعمال قهر مضمون فعالیت او باشد، این ما نیستیم که می‌کوشیم (برخلاف گفته پویان) با اعمال قهر انقلابی خود دشمن را برخلاف میل باطنی اش (برای افکندن نقاب از چهره اهریمنی اش) به میدان نبرد قطعی و نهائی با پیشرو می‌کشانیم، این ما نیستیم که می‌کوشیم "سلطه" او را خشونت با رتر کنیم " بعکس ما می‌کوشیم خود را با سطح خشونت رژیم، با قهر ضد انقلابی او، با محیط خفقان و تروری که آفریده تطبیق دهیم. اعمال قهر در اینجا اساس و جوهر کار

ما و خود تاکتیک ما نیست ، اساس و جوهر کار دشمن ماست . بنیان نهادن سازمان به منظور توسل به اعمال قهر ، سازمان مارکسیستی - لنینیستی را از هویت خویش و از رسالت خویش باز می‌دارد . چنین سازمانی تنها همان اعمال قهر خودانگیزه توده روشنفکران انقلابی را سازمان داده و به قهری سازمان یافته ارتقاء خواهد داد و این عنصر اساسی در فعالیت پیشرو نیست و این وظایف اساسی مارکسیست - لنینیست ها نیست و این گشودن جبهه مجزا - هر چند متشکل و نیرومند - مختص روشنفکران انقلابی است و این توجه یک جانبه به پتانسیل انقلابی نسبتاً بالای روشنفکران انقلابی و ندیدن ظرفیت ناچیز مبارزاتی توده‌ها و حالت خمود آنان است و این غرق شدن و تسلیم شدن به این فضای قهر آلود و ستایش انگیز روشنفکری است و این دنباله روی سازمان یافته از پویه خود بخودی روشنفکران انقلابی است .

هر نوع تلاشی برای تدوین شعوری ، برای پویه خودانگیزه و توجیه آن ، تلاشی است که سریعاً " بانا کاملی مواجه می‌شود . تاکنون دو کوشش مشخص جهت تدوین شعوری ، برای آگاهانه ساختن ، (تئوریزه کردن) همین پویه صورت پذیرفته است ، یکی نظر رفیق مسعود که با حذف و نادیده گرفتن عینیت ، شرایط عینی انقلاب ، توده ها را در حالت اعتلای انقلابی پنهان دیده و اعمال قهر را در دستور قرار می‌دهد . رفیق در اینجا " مشخصاً " شور و حرارت و رزمجویی توده روشنفکران انقلابی (زندان و شکنجه و اعدام) را گسترش می‌دهد و توده گیر می‌سازد و شناختی غیر منطبق بر واقعیت ارائه می‌دهد تا اعمال قهر را اساس حرکت پیشرو قرار دهد و بدین سان پراتیک مبارزاتی را در انحصار تئوری و عمل روشنفکران انقلابی اسیر می‌سازد و با حصار می‌کشد بدور آنان می‌کشد جدایی بین توده کارگران و روشنفکران انقلابی را به ورطه‌ای صدچندان عمیق تبدیل می‌کند و دیگری (پویان - بیژن)

است که موقعیت عینی را درک می‌کنند توان نازل مبارزاتی توده‌ها را می‌بینند. (حتی در آن اغراق می‌کنند) و می‌اندیشند که این پیشتازان قادر خواهند بود با اعمال قهر خود بر آهن سرد توده‌ها مؤثر افتند و سرانجام انرژی ذخیره شده توده را به انفجار کشانند و بدین سان بیژن نیز در آخرین تحلیل در برابر پویه خود بخودی روشن فکران انقلابی جبهه می‌ساید و مضمون حرکت پیشرو را اعمال قدرت انقلابی می‌انگارد. این تئوری نیز از آنجا که ناقض با قانونمندی ناظر بر حرکات توده ایست، از آنجا که ناقض رابط دیالکتیکی بین عامل ذهنی و عامل عینی و مکانیسم‌های تاثیرگذاری یکی بردیگری و مغایر با مضمون اصلی فعالیت پیشرو انقلابی در دوران رکود است، نمی‌تواند راه‌نمای عمل پیشرو انقلابی باشد. جانبازی و فداکاری شرط پیشرو بودن پیشرو است، نه شرط انفجار کشیده شدن انرژی ذخیره شده توده‌ها.

اما اگر ما می‌گوئیم هر تلاشی برای تدوین تئوری، برای توضیح و اثبات ضرورت مبارزه مسلحانه پیشرو انقلابی (گنجاندن ضرورت کاربرد تاکتیک نظامی در برنامه و تاکتیک کمونیستها) سریعاً "باناکامی مواجه می‌شود، بدان معنی نیست که در هیچ رابطه‌ای نمیتوان ضرورت مبارزه مسلحانه را توضیح داد. اثبات ضرورت در پیش گرفتن این یا آن راه (شکل) مبارزه، درست بودن یا نادرست بودن آن یک امر مطلق نیست.

صحت یا عدم صحت یک مشی باید در رابطه با هدف‌هایی که تعقیب می‌کند توضیح و اثبات شود. و برخلاف تصور در این رابطه نشان دادن "ضرورت اعمال قهر انقلابی توسط پیشرو" چندان هم دشوار نیست. محکم‌ترین استدلالی که درین زمینه مطرح شده است می‌گوید:

مطابق برنامه‌های لنینی تاکتیک مورد عمل پیشرو باید با سطح تکامل مبارزات توده‌ها هماهنگ باشد که بتواند توسط

توده‌ها تائید و بکارگرفته شود. مثلاً "وقتی توده‌ها هنوز آمادهٔ اعتصاب نیستند. فراخواندن آنان به اعتصاب با موفقیت روبرو نخواهد شد هرچند که اعتصاب بخودی خود امری درست بوده باشد. فراخواندن توده‌ها به قیام تنها زمانی موثر می‌افتد که خود توده‌ها واقعاً "در آستانهٔ قیام باشند. مسلم است که در شرایط رکود و خمود مفرط فراخواندن توده به مبارزهٔ مسلحانه با استقبال توده مواجه نمی‌شود. از سوی دیگر در سالهای دههٔ ۶۰ رکود سنگین در جنبش طبقهٔ کارگر، نیروهای مارکسیست را از دست‌یابی به شکل طبقهٔ کارگر باز می‌دارد و عملاً "چون در محیط‌های کار روزندگی کارگران حرکت محسوسی وجود ندارد رفتن و ماندن روشن‌فکران در کارخانه‌چندان بازدهی ندارد ولی از سوی دیگر روحیهٔ انقلابی میان خود روشن‌فکران چنان اعتلاء یافته است که هر کس خود را عمیقاً آمادهٔ درگیر شدن با رژیم دیکتاتوری شاه حتی بشکل مسلحانه اش می‌یابد.

سطح حرکات خودانگیخته روشن‌فکران تا حد درک ضرورت آغاز قیام علیه رژیم پیش رفته است و هر کس بالفعل یا بالقوه خوراک چرک می‌داند. وقتی در چنین بخشی که تنها بخش فعال نیروهای خلقی است، چنین التهابی وجود دارد. مگر نه اینکه تاکتیک و آن شیوهٔ مبارزاتی که باید از جانب عنصر آگاهی‌به این تودهٔ برافروخته و اعتلاء یافته توصیه شود لا جرم باید با سطح رشد حالات خودانگیختهٔ آنان، با اشکال مبارزاتی آنان سازگار باشد؟ اگر این اصل لنینی را بپذیریم که ما از پیش خود ناکتیک خلق نمی‌کنیم و اشکال مبارزاتی باید همیشه منطبق بر سطح مبارزاتی توده‌ها انتخاب شوند، بخوبی دیده می‌شود که اگر هر کسی در

مقطع سال ۴۹ خواهد روشن‌فکران انقلابی را سا زمان دهد بلید اعمال قهر را در برنامه و تاکتیک خود بگنجانند. بیهوده نیست که گروه‌هایی که در سالهای قبل از ۴۹ کاربرد تاکتیک

نظامی را توصیه کرده یا خود آن را بکار گرفته بودند ، هرگز نتوانستند برفضای آن روز همان تاثیری را بگذارند که سياهکل در سال ۴۹ برجای نهاد . میدانید چرا ؟ چون در سالهای قبل از ۴۹ مبارزه جویی و رزمندگی خودانگیخته توده روشنفکران انقلابی هنوز آنچنان اعتلاء نیافته است . هنوز شور انقلابی ناشی از فشار رژیم دیکتاتوری آنچنان رشد یافته نبود که ارائه راه مسلحانه سریعاً و شدیداً " بازتاب مثبت خود را میان توده روشنفکران پیشرو بیاورد . سياهکل محصول رشد و رسیدگی و بلوغ قهر خودانگیخته روشنفکران بود . سياهکل انعکاس سازمان یافتگی همان قهر بود . اصلاً خود آن قهر بود . حال آنکه حرکاتی مثل شریف زاده و بهمن قشقایی چون محصول مستقیم رشد گرایش به قهر خودانگیخته روشنفکران نبودند ، نه حرکت نیروها را تحت تاثیر قرار دادند ، نه تجربه ای برای آنان اندوختند . اگر درست باشد که برقراری رابطه سیاسی و رابطه تشکیلاتی با توده ها در پروسه قیام مسلحانه توده ای ، در اوج موقعیت انقلابی تنها از طریق مبارزه مسلحانه میسر است . پس درست بود که ما برای برقراری رابطه سیاسی و تشکیلاتی با توده روشنفکران انقلابی به تاکتیک عمل مسلحانه حتماً مبادرت میکردیم . چنانچه ما براه انداختن موتور کوچک را توصیه نمی کردیم به هیچ طریق دیگری نمی توانستیم مبارزات روشنفکران را که تنها نیروی مبارزه عملاً موجود در سطح جامعه بودند ، سازمان دهیم . این روشنفکران در آن مقطع آماده قیام علیه دیکتاتوری شاه و هر نوع جانبازی بوده اند . نیرویی قادر به جذب آنان بود که خود قیام کرده باشد .

اکنون پس از گذشت ۹ سال از آغاز کار ، آنچه کرده ایم نیز نشان میدهد که برداشت فوق صحیح بوده است . اولاً ما با سياهکل و ادامه آن موفق شدیم تمام روشنفکران انقلابی را جذب یا جلب کنیم . ثانیاً هیچ نیروی دیگری موفق به بسیج

نیروچه از طبقه کارگر، چه از سایر اقشار نشده است بنابراین اساس راهی که گرفته ایم درست بوده و فقط ایرادهای فرعی و جزئی داشته است. تمام این استدلال کاملاً منطقی و منطبق بر واقعیت است. واقعاً ما توانسته ایم بسیجی را که می بینید بانجام برسانیم. تاکتیک نظامی واقعاً موفق شد گروه های وسیعی از روشنفکران را بخود جلب کند. بعلاوه مبارزه مسلحانه واقعاً فداکارانه ترین مبارزه علیه رژیم رادرتام طول تاریخ مبارزات سیاسی خلق های محروم و ستمکش میهن پیش برده است و توانسته است به بزرگترین جریان سیاسی غیرمذهبی بدل شود. هیچ کس حق ندارد این مبارزه رانفی یا محکوم کند. مبارزه مسلحانه با تمام ویژه گی هایش یک مبارزه خونین ضد دیکتاتوری و ضدامپریالیستی بوده است. از این نظر این مبارزه مورد پشتیبانی همه نیروهای مبارزو انقلابی است. در این حقیقت نه کوچکترین تردیدی وجود دارد و نه می تواند وجود داشته باشد. اما بحث ما اساساً بر سر این مطلب نیست که آیا مبارزان مسلح بطور کلی ثمرات مثبتی داشته اند و باید مورد پشتیبانی همه نیروهای مبارزو انقلابی قرار گیرند. بحث بر سر این هم نیست که مبارزه مسلحانه توانسته است نیروهای وسیعی از روشنفکران انقلابی بسیج نماید سازمان دهد و بیک مبارزه بی امان ضد دیکتاتوری - ضدامپریالیستی بکشد.

اینها همه درست است و مبارزه مسلحانه واقعاً چنین نیز کرده است. اگر توقع ما از مبارزه مسلحانه این بوده باشد، اگر اهداف ما از این مبارزه سازماندهی قهر ضد دیکتاتوری ضدامپریالیستی روشنفکران و بسیج سیاسی و تشکیلاتی آنان باشد. اگر هدف ما سازماندهی موتور کوچک بوده باشد مبارزه مسلحانه طبیعتاً کاملاً ضرورت داشته و حتماً می باید بکار گرفته میشد. اگر سمت گیری ما از ابتدا همین بوده باشد مشی مسلحانه اصولاً

موفق بوده است. اساس آن درست بوده و میتوان در چارچوب آن^۱ به نقدنقایص و اشتباهات و اشکالات احتمالی پرداخت. ولی فقط باید پذیرفت که مدافعان این ضرورت و آن حقانیت نه به انقلاب و استراتژی آن پرداخته اند و نه اصولاً به وظایف اساسی مارکسیست - لنینیست ها در قبال طبقه کارگر و تربیت و تشکل آن، فقط می بایست بپذیریم که این راه راه راهیست که به رهایی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر و انقلاب دموکراتیک خلق پاسخ نمی گوید و با آن ارتباطی ندارد. به راستی هم اگر هدف ما سازماندهی مستقلانه روشن فکران آماده نبرد با دیکتاتوری که خود میتواند بخشی از کل جنبش ضد دیکتاتوری - ضد امپریالیستی خلق بحساب آید، بوده باشد هر کس در ضرورت مبارزه مسلحانه شک کند نتوانسته است روابط معقول و منطقی بین پدیده ها را بدرستی دریابد و تحلیل کند.

توجه داشته باشیم که یا باید از مارکسیست - لنینیست بودن خود دست برداریم یا بپذیریم که مساله ضرورت باید در رابطه با وظایف فوری و همیشگی ما در قبال طبقه کارگر، خلق و انقلاب دموکراتیک و بر اساس قانونمندی های حاکم بر حرکت پدیده های اجتماعی بررسی شود.

تئوری های ما پیرامون ضرورت مبارزه (تبلیغ) مسلحانه، اعمال قدرت انقلابی توسط پیشرو وقتی در اولین گام با بنیست و شکست مواجه میشود که خواسته باشد اعمال قهر انقلابی پیشرو را در خدمت تربیت و تشکل طبقه کارگر و تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودپوی طبقه کارگر و تشکیل صف مستقل این طبقه، تا مین هژمونی پرولتاریا در جنبش خلق تا مین شرط ذهنی پیروزی انقلاب دموکراتیک خلق بحساب آورده باشیم. وگرنه در غیر این صورت هم میتوان به ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط رکود مبارزاتی طبقه کارگر رسید و هم بطور کلی از گذشته

دفاع کرد.

اما چنانچه واقعا "صادقانه خواسته باشیم عینی فکر کنیم باید بالاخره به این سؤال بسیار دشوار که می پرسد T یا خودمشی مسلحانه (ضربه زدن به رژیم) ضرورت داشته است یا نه؟ پاسخی سریع و جدی دهیم .

رفقا می پرسند آیا می شد بدون مبارزه، مسلحانه (سیاهکل، فرسیو و...) جنبش کمونیستی را از آن بن بست که در آن گرفتار بود نجات دهیم؟ آیا پیشرو واقعی کسی نبود که با توسل به اعمال قهر بن بست موجود را می شکست و به بسیج نیروها می پرداخت، سنگری و سازمانی پدید می آورد که بتواند اهرمی برای پیوند خوردن با توده ها و کار سیاسی تشکیلاتی با طبقه کارگر باشد و آیا بدون آغاز مبارزه، مسلحانه امکان داشت نیروهای را که تا مغز استخوان آماده، نبرد قطعی با رژیم بودند بسیج کرد. آیا نفی ضرورت اعمال قهر دقیقا " نفی مدعی این ادعا از جنبش کمونیستی ایران منجر نمیشد.

برخی رفقا عنوان میکنند تنها کسی که در مقطع سال ۴۹، به این شناخت می رسید که برای به حرکت درآوردن چرخ جنبش، آغاز نبرد مسلحانه با رژیم ضروری است میتواندست با بدنه اصلی جنبش کمونیستی که در حال شکل گیری بود پیوند خورد و کسی که "با اتکاء به محفوظات کتابی خویش" این واقعیت روشن را که اعمال قهر برای جلب و جذب نیروها راه گشاست را نفی میکرد، کسی که نقش اسکرائی اعمال قهر را برای سازمان گیری مارکسیست لنینیست هانفی میکرد، بیشک تنها خود را نفی کرده بودند اعمال قهر را. چرا که جدا از میل و اراده این و آن، سرانجام، دیرتر یا زودتر با این یا آن تئوری عملی مسلحانه آغاز میشد و مبارزه مسلحانه جریان می یافت و فریاد مخالفان را میان نفیر نیرومند گلوله های خویش مدفون

می ساخت. مگر نه اینکه چنین نیز شد؟ پس کسی که می خواست واقعا مبارزه کند، کسی که واقعا "شهامت داشت به دیکتاتوری ددمنشانه شاه" نه "گوید، کسی که واقعا" نمی خواست از ترس مرگ بمیرد و آنکه مرگ را حقیرتر از آن یافته بود که زمین گیرش کند، آنکس که جرات وجوهر برگرفتن سلاح و گام نهادن برای بی بازگشت را در خود سراغ کرده بود، می بایست این ضرورت را درک میکرد که تنها با پذیرش اعمال قهر انقلابی توسط پیشروست که میتوان به یک کارپیگیر سازمان گرانه پرداخت.

و اما پاسخ به این مسائل: چنانچه بپذیریم وحدت در جنبش کمونیستی مشخصا "باید بر اساس وحدت ایدئولوژیک نیروها شکل گیرد و چنانچه بپذیریم بدون تاثیرگذاری روی نیروها توسط اعمال قهر، اساسا" امر وحدت زیر علامت سؤال قرار می گرفته است آیا این بدان معنی نیست که اعمال قهر و نه مبارزه ایدئولوژیک را ضامن وحدت جنبش کمونیستی گرفته ایم؟

تصور نمی رود کسی این حقیقت را نپذیرد که تاثیر عمل مسلحانه روی نیروها پدید آوردن وحدت ایدئولوژیک نیست. در درون هر سازمان مل شرط اساسی پیدائی سانترا لیزم و کلا" شکل گیری سازمان وحدت ایدئولوژیک نیروها بر اساس آموزش های سترگ ماركسيسم - لنینيسم است. البته کاربرد قهر "عاطفه" مشترک میتواند پدید آورد و همین عاطفه میتواند بمثابه "انعکاس ذهنی تمایلات طبقاتی روشنفکران انقلابی خلق وابسته به اقشار متوسط و روشن ترین نمود ایدئولوژی این اقشار، نیرومندترین اهرم در وحدت سازمانی نیروها مؤثر واقع شود. ولی چیزی که مسلم است این است که پایه و اساس وحدت در جنبش کمونیستی اساسا" چیز دیگریست، کسی که بر نقش ایسکرای عمل قهر تاکید میکند. کسی که مدعی است اگر در

روسیه از طریق کار سیاسی ، یعنی انتشار روزنامه (ایسکرا) و غیره محافل سوسیال دموکرات روس با هم پیوند می‌خورند ، در این شرایط خاص که خفقان و فشار بیداد میکند جز از طریق عمل سیاسی - نظامی (اعمال قدرت انقلابی توسط پیشرو) نمیتوان جنبش کمونیستی ایران را از خرده کاری و پراکندگی نجات داد باید متوجه باشد که دارد تاثیر اشاعه لنینسیم (تئوری انقلابی) را بین محافل سوسیال دموکرات با تاثیر عمل مسلحانه بر ذهنیت محافل روشنفکری مشناق مارکسیسم ایران یکی میگیرد. ماقضاوت درباره این قیاس رابه عهده خواننده میگذاریم . چنانچه رهبری نتواند در عمل نشان دهد که صلاحیت هدایت سیاسی ایدئولوژیک سازمان را داراست .

هرگز به هیچ وسیله دیگری هم نه میتواند و نه حق دارد در جهت تثبیت موقع خود در سطح جنبش کمونیستی تلاش کند. تنها تحلیل های درست از اوضاع ، موضع گیری های صحیح و یک برنامه سیاسی منطبق بر آن تحلیل هاست که باید میتواند در سطح جنبش کمونیستی بر درک نیروها موثر واقع شود و اتوریته سیاسی ایدئولوژیک پدید آورد. از دست اعمال قدرت انقلابی وجو شورانگیزی که در میان روشنفکران ایجاد میکند ، در این زمینه کمتر کاری ساخته است . این تصادفی نیست که سياهکل چنان اتوریته سنگینی بر نیروهای روشنفکر اعمال کرد. در آنروزها هر قدر آمادگی عنصر انقلابی برای درگیر کردن خود در یک نبرد قطعی با دیکتاتوری بیشتر بود و هر قدر آمادگی بیشتری برای آغاز جنگ در خود سراغ میکرد، به همان میزان اتوریته سياهکل هم روی او سنگینتر و عینیتر عمل میکرد. و بدین ترتیب چنانچه خواسته باشیم بر مبنای تاکتیک عمل مسلحانه و تاثیراتی که بجای می‌نهد عضوگیری کنیم تنها باید دو مساله حل شده باشد. اولاً " سر بازگیزی (پذیرش داوطلب)

به معنای اخص کلمه (جنگ) از همان آغاز در دستور بوده باشد. ثانیا " تاکتیک عمل نظامی واقعا " بتواند چنان تاثیرات جذب کننده ای از خود بر ذهن نیروها بجاگذارد که آنان را بسوی سازمان سوق دهد و تنها وقتی چنین تاثیری میتواند مطرح باشد که شورانقلابی و اعتلای روحی تا آن حد رشد یافته باشد که نیروها ضرورت مبارزه، مسلحانه و اعمال قهر را درک کرده باشند و واقعا " آماده " جانبازی بوده باشند. می بینیم که چنانچه خواسته باشیم به نقش باصطلاح ایسکرائی مبارزه، مسلحانه (اعمال قهر، ضربه زدن به دیکتاتوری) معتقد باشیم باید ضرورتا "، اولاً" بپذیریم که جنگ (ایجاد سازمان برای اعمال قهر) را در دستور قرار داده ایم و برایش سربازگیری میکنیم. ثانیا " در آن شرایط مشخص که ما آغاز کردیم تنها عزم جزم کرده ایم فقط روشنفکران انقلابی آماده، نبرد را سازمان دهیم. پیشبرد چنین برنامه ای مارکسیست - لنینیست ها را از نقش و وظیفه ای که برعهده دارند دور کرده اصولاً جوهر مارکسیست لنینیستی آنان را بازمی ستاند. چنین برنامه ای مرز مشخص بین عنصر آگاه و توده را مخدوش میسازد. از یک سو توده را تا حد عنصر آگاه ارتقاء داده برای آن همان سازماندهی عنصر پیشرو را توصیه میکند و از سوی دیگر نقش پیشرو را معادل همان نقش توده تلقی کرده انجام وظیفه سرباز را برعهده او می نهد. حال آنکه همه میدانیم چه در قیام توده ای، چه در جنگ توده ای جوهر نقش عنصر پیشرو (عضو حزب = مارکسیست لنینیست = عنصر سیاسی)، با جوهر نقش توده های درگیر نبرد توده ای (پرسنل ارتش توده ای = سربازان = کارگران و دهقانان) اساساً متفاوت است و اصطلاح سازمان سیاسی نظامی با رزترین شاهد چنین خدشه ایست.

مسأله دیگری که مطرح است شیوه های مبارزه با

اپورتونیسیم و انحراف و سازمان یابی مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی است که در بحث ما بصورت ترس از ایزوله شدن و انفعال مطرح شده است .

اعتقاد باینکه به مجرد مشاهده انحراف در سازمان ، وظیفه انقلابی هر کمونیست مؤمن آنست که صفوف آنرا ترک گوید بدان معناست که شخص مربوط پیش از آنکه مبارزه با انحراف در جنبش کمونیستی برایش مطرح باشد به آلودگی دامن خویش می اندیشد . یک کمونیست خوب کسی نیست که پس از رسیدن به درک درست از مسائل در اولین گام پای خود را از ماجرا کنار کشد و با تئوری های صددرد ما رکیستی خودخوش باشد .

اگر قبول کنیم سازمان مارکسیستی واقعی سازمانی است که بری از هر نوع انحراف باشد در حقیقت ضرورت مبارزه ایدئولوژیک رانفی کرده ایم . این کاملاً ایده آلیستی است که تصور کنیم که انحراف چیزی است که یک بار برای همیشه نابود میشود . مبارزه ایدئولوژیک یکی از اشکال مبارزه است که همواره و برای همیشه در دستور فعالیت مارکسیست لنینیست ها است .

بعلاوه همانگونه که زایش و شکل گیری انحراف پروسه ای خاص خود را دارد . ریشه کن شدن و زایل شدن آن هم ضرورتاً طی یک پروسه صورت میگیرد و اگر کسی مدعی شود که به یکباره تعمیر ایدئولوژیک یافته بدانید که تعمیر مورد ادعای وی تنها جهل او را به جهلی مرکب بدل کرده است . در پروسه عینی گذشته سازمان هم مشاهده کرده ایم که "یقین" رفاطی پروسه آهسته آهسته شکست و به شک نشست . سپس رشد یافت و به انبوه تردیدها آمیخت و سرانجام یقینی نوین را ازدل خویش بیرون داد .

رسیدن به یک تحلیل درست از ماهیت مبارزه مسلحانه ، از نطفه بندی تا پایان در ذهن هر یک از رفقای ما پروسه ای طولانی

طی کرده است. مطابق با تمام شواهد پایه پای رشد سیاسی-ایدئولوژیک رفقا، پایه پای رشد جنبش توده‌ای و فراهم شدن امکان مشاهدات عینی بویژه از اوایل سال ۵۷ به بعد و بالاخره پایه پای پیشرفت پراتیک سازمان از ابتدا تا سال ۵۷ این پروسه شناخت، از یقین نسبت به تئوری و عمل گذشته تایقین نسبت به نادرست بودن تئوری و عمل گذشته صورت گرفته و به انجام رسیده است. همه این توضیحات برای آنست که ثابت کنیم ما مساله را از زاویه وظایف این یا آن عنصر مارکسیست در رابطه با خودش بررسی نمی‌کنیم. لذا برایمان اهمیتی ندارد که کسی که در سالهای پیش به شناخت درستی رسیده بود چه می‌بایست میکرد؟ مساله اصلی ما این است که این شناخت درست چگونه و دقیقاً از چه راهی میتواند کل جریان را تحت تاثیر قرار دهد. انحرافات آنراریشه کن سازد؟ و دیدیم که ریشه کن شدن این انحرافات دقیقاً بستگی به رشد سه عامل فوق داشت. از این رو مثلاً "در سال ۵۵ از کجا معلوم که درست ترین برخورد کادری که برایش مساله ضرورت مبارزه مسلحانه طرح شده است، جدایی از رفقا باشد؟ و از کجا معلوم که مثلاً" درست ترین برخورد وی کوشش برای مراجعه جدی تر سازمان به مارکسیسم نباشد؟ از کجا معلوم که برخورد کسی که میگوید در فلان شرایط خاص، مبارزه با دیدگاههای غلط گذشته نباید مانع حرکت سازمان شود و همه سازمان باید بسیج شود تا مساله قیام را پاسخ دهند نادرست باشد. موضع کسی که میگوید چون دیدگاههای غلط گذشته وجود دارد نباید باین جریان همکاری داشت درست باشد؟ آنان که مادی فکری کنند و دائماً "مسائل مبارزه مردم و جنبشی که بطور عینی جریان دارد برایشان مطرح است، آنان که مسئولیت هدایت و رهبری جنبش کمونیستی را بر عهده خویش میدانند نمی‌توانند و نباید، جدا از توده هواداران،

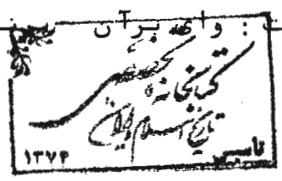
جدا از شرایط مادی موجود برای خوددلبخواهی حرکت کنند .
از سوی دیگر اگر واقعا " سازش ایدئولوژیک و پراگماتیسم
خود خطرناک تر از عواقب اعتقاد به دیدگاه‌های گذشته است
پس باید با هر نوع پرده پوشی ، با هر نوع مصلحت‌گرایی در
مواضع ایدئولوژیک و دزمبارزه^۶ ایدئولوژیک قاطعانه مبارزه
کرد اما برخی زیر پوشش این فرمول درست از زیر بار وظایف
خود فرار می‌کنند . آنان همیشه خود را مهمتر از
سازمان ، و از جنبش بحساب می‌آورند . آنها نمی‌فهمند مبارزه
با انحراف نیز لاجرم قانونمندی‌های خاص خود را دارد . آنان
زیر پوشش آن فرمول برای کوششی که اساس حرکت خود را تحول
کل جریان قرار میدهد و فقط در آن چهارچوب روابط تشکیلاتی
را قطع یا حفظ میکند به غلط اصطلاح پراگماتیسم و مصالحه
جویی را بکار می‌برند . از نظر این رفقا واقعا " هر حرکتی که بر
اساس تحلیل مشخص صورت گیرد خود پراگماتیستی است ، حال
آنکه پراگماتیسم در جای دیگر خفته است . پراگماتیسم در وجود
کسانی است که اساسا " مواضع ایدئولوژیک خود را بر اساس آن
دسته از نتایج عملی که اتخاذ این یا آن موضع ایدئولوژیک
میتواند داشته باشد انتخاب می‌کنند . مواضع ایدئولوژیک
این رفقا همواره بستگی به این دارد که اعلام آن چه تاثیر
مشخصی بر نیروهای هوادار میگذارد و این را اساس کار خود قرار
میدهند . اینان بیش از آنچه که چشمان خود را بروی تئوری ،
بسوی قانونمندیها و بسوی ضرورت‌هایی که مستقل از وجودشان
عمل می‌نمایند بگشایند ، چشم خود را به اکثریت دوخته‌اند تا
اکثریت موضع بگیرد آنها قبل از آنکه پیشرو توده‌های سازمانی
و جریان‌های هوادار باشند دنباله رو آنان و جیره‌خوار آنانند .
با همین برخورد همواره مانع حرکت و تحول و مانع برخورد جدی
با انحراف میشوند . این اشخاص از برخورد ایدئولوژیک و از

مبارزهٔ ایدئولوژیک می‌هراسند. برای آنها در تمام مقاطع، همیشه و جدا از زمان و مکان وحدت تشکیلات عمده است. آنها می‌کوشند در تمام مسائل از فرمول نه راست راست، نه چپ چپ، خیرالامورا وسطها پیروی کنند. این رفقا همیشه روی مسائل فرعی، مسائلی که به کسی یا جایی بر نمی‌خورد طوری برخورد میکنند که قاطعیتی شگرف را می‌رسانند. اما وقتی پای مرزبندی ایدئولوژیک پیش می‌آید همیشه میل دارند جزوه ۵۰٪ دوم باشند در هر حال به نظر میرسد موضوع نحوهٔ برخورد ما با مبارزهٔ ایدئولوژیک و مبارزه با انحراف چندان هم ساده نباشد. وبویژه در مقاطع بحرانی، زمانی که بحران ایدئولوژیک سازمان را فرا می‌گیرد بغرنج‌ترین وظایف و پیچیده‌ترین مکانیسم می‌باشد. در این امر گفتگویی نیست.

در سالهای گذشته، چنانچه شناخت امروزین خود را می‌داشتیم هرگز تئوری مسعود و پویان و دیگران را نمی‌پذیرفتیم، همه این تئوریها را صراحتاً "غیر مارکسیستی" می‌نامیدیم. اما موضوع قطع ارتباط سازمانی ورد اتوریته رهبری رابه بود و نبود صداقت انقلابی و میزان حقیقت‌جویی نیروها و بسیاری عوامل دیگری یعنی در حقیقت به یک تحلیل مشخص از جمیع شرایط موکول می‌کردیم. به هر حال هیچ مارکسیستی حق ندارد به بهانهٔ ادامهٔ همکاری با جریان اصلی، مارکسیسم را قلب کند همهٔ ضرورت‌ها و قوانین را زیر پا گذارد و تئوری را بدور افکند و اندیشهٔ خود را جولانگاه هر نوع تبه‌کاری ایدئولوژیکی سازد. آنگاه که موج همه‌گیری سیر عمومی جنبش کمونیستی رابه قهقرا میکشاند، رهایی فردی یک مسالهٔ کما "فرعی" است. مسالهٔ اصلی خودجریان اصلی است.

کسی که میگوید اگر هستهٔ اولیه شکل متکامل ترین گروهها و محافل مارکسیست ضرورت اعمال قهر انقلابی توسط پیشرو

را، عملیات مسلحانه را (اعدام انقلابی، انفجار، را) در برنامه خود نمی‌گنجانند و بدانها عمل نمی‌کردند نمیتوانستند روشنفکران شیفته قهر را جلب کرده، سازمان دهند و به سوی کارخانه ها روانه سازند و از این جابه ضرورت مبارزه مسلحانه می‌رسند، باید خود توجه داشته باشد که می‌گوید گروهی که گنجانیدن عملیات مزبور را در برنامه خویش بدین دلیل می‌پذیرد که اگر نگنجانند نمیتواند نیرو جذب کند. دارد خودش اعتراف میکند، نیروهای جذب شده هیچ گرایشی به گروه نخواهند داشت مگر اینکه گروه عملیات مسلحانه را در برنامه و تاکتیک خویش بگنجانند. این شخص می‌گوید که این نیروها درست به همین دلیل گروه را می‌پذیرند که اعمال قهر سازمان یافته را در دستور کار خویش قرار داده است. حال اگر خود گروه پیشرو واقعا " معتقد باشد که خودپدید نیامده است که با عملیات مسلحانه به رژیم دیکتاتوری فاشیستی ضربه بزند، بلکه بدین دلیل تشکیل شده که کار سیاسی تشکیلاتی بکند و این نیروها را هم بهمین دلیل جذب میکند، چگونه می‌خواهد نیروهایی که فقط بدلیل گنجانیده شدن عملیات مسلحانه در برنامه گروه بدان می‌پیوندند، را بسوی کارخانه ها روانه سازد؟ و واقعا " اگر تنها دلیل گنجانیدن عملیات نظامی در برنامه و تاکتیک آنست که می‌خواهد این نیروها را جذب کند. اگر اساس تا بیاید ضرورت مبارزه مسلحانه این باشد که چون روشنفکران بعزت انحرافی که دچار آنند، یعنی می‌خواهند بجای فعالیت تبلیغی ترویجی میان پرولتاریا با عملیات مسلحانه به دیکتاتوری ضربه بزنند پس ما هم باید با انتخاب راه مسلحانه ضربه نظامی به رژیم را در برنامه و تاکتیک کمونیستها بگنجانیم که آنان را جذب کنیم پس با صدای بلند باید گفت: **وای بر آن کمونیستها و تاکتیک، وای بر آن کمونیستها.**



برخی رفقا در مورد ضرورت اعمال قهرچنین استدلال میکنند که "اگر مبارزهٔ مسلحانه (تبلیغ مسلحانه) غلط بوده پس چرا ما بعنوان یک جریان مارکسیست اینهمه نیرو بسیج کرده‌ایم و هم اکنون در بسیاری جاها با توده پیوند خورده‌ایم اما دیگران هرگز به چنین نقطه‌ای نرسیده‌اند؟ سخن را بدینجا می‌رسانند که "چون راه مسلحانه نتایج مثبت داشته است پس درست بوده است". ما امروز یک قیام عظیم و توفان ساراپشت سر نهاده‌ایم بی آنکه طبقه کارگر توانسته باشد سهم واقعی خود را از انقلاب بدست آورده باشد. جنبش به سرکردگی خرده بورژوازی سنتی سیرشتابان اعتلائی خویش را پوئیدوبه قیام حیرت زای بهمن ماه ختم شد. چنانچه معتقد نباشیم که نامتحد ماندن پرولتاریا و عدم تشکیل صف مستقل آن تا این انقلاب غیر ممکن بوده است، یعنی چنانچه معتقد نباشیم در این انقلاب ضرورتاً "خرده بورژوازی سنتی مالک بلامنازع قدرت بوده است، باید پاسخ دهیم که چرا چنین بوده است؟ که چرا پرولتاریا نتوانست مهوونشان خود را بر انقلاب بکوبد؟

قبل از پرداختن به مساله به استدلال یک دسته از مخالفین مشی توجه می‌کنیم، به استدلال رفقای کُ گذشته را ظاهراً رد میکنند. این رفقا چون که از تحلیل وضعیت کنونی به این نتیجه می‌رسند که اگر ما رکیست لنینیست‌ها مشی درستی می‌داشتند، اگر گرفتار مرض قهر نمی‌شدند، اگر از ابتدا، از سال ۴۲ سراغ حزب رفته بودند، اگر توده‌ها را فراموش نمی‌کردند، اگر چنین وچنان می‌کردند، حتماً "مهار قدرت در قیام گذشته در دست پرولتاریا افتاده بود و یک انقلاب واقعی به انجام میرسید. این رفقا در حالیکه ریشه هرنقص را در جنبش مسلحانه جستجو میکنند، همه چیز را و هرنقطهٔ ضعفی را که می‌یابند از چشم مبارزهٔ مسلحانه دیده طوری برخورد میکنند که گویا اگر ما

مبارزهٔ مسلحانه نمی‌کردیم ایران حالا فاز اول سوسیالیزم را هم پشت سر نهاده بود. این رفقا فقط ظاهرا "دیدگاه های گذشته رانفی کرده اند، جوهر تفکرایشان در غایت امر همانست که بود. این رفقا اصلا" به تعادل عینی نیروها، به وضعیت مبارزاتی خود طبقات و به شرایط مادی و ذهنی حاکم بر جنبش خلق و جنبش کمونیستی توجه ندارند. یعنی این رفقا همه چیز را باز هم به درست بودن یا نادرست بودن راه ما موقوف می‌کنند. هر کس که فکر کند اگر اشتباه نمی‌کردیم حتما " اکنون پیروز شده بودیم فقط دارد به آخرین اشتباهش اعتراف میکند. حال ببینیم آیا واقعیات مادی، این ادعای رفیق ما را تائید میکنند؟ خیر تایید نمی‌کنند. چونکه همانطور که در صفحات قبل نشان دادیم که بعد از سال ۴۲ جنبش خودپوی پرولتاریا، که بستر مادی فعالیت کمونیست‌هاست، نسبت به حرکات خودانگیختهٔ اقشار خرده بورژوازی سنتی بسیار ضعیف و حتی در مواردی نزدیک به صفر است. اگر یک بار دیگر به وضعیت و سطح مبارزاتی خود اقرار و طبقات در ۱۵ سال قبل از قیام توجه کنیم در خواهیم یافت که مراکز عمدهٔ فعالیت اعتراضی و محیط نارضائی در محدود دهٔ دانشگاهها (از ۴۶ به بعد) دستگاه روحانیت (از ۴۲ به بعد) و باز در محیطهای وابسته به آن بوده است. حرکات اعتصابی و اعتراضی کارگران از سال ۵۲ به این سو بتدریج آنهم با کندی روبه رشد گذاشت. و تنها بعد از کشتار هفدهم شهریور بود که محیطهای کارگری بسرعت به اعتراض سیاسی کشیده میشوند. سطح آگاهی سیاسی و روابط سیاسی در محیطهای خرده بورژوائی سنتی که بطور عمده حول محور روحانیت مترقی مجتمع شده بود بطور مشخص محصول همین حرکت خودپو بوده است. و علت این حرکت خودپو هم، همانگونه که ذکر شد، فشار فزاینده‌ای بود که از جانب سرمایهٔ انحصاری به واسطگی بورژوازی کمپرادور بر

این اقتصاد خرده پای فرتوت وارد میشد. درحالیکه میان پرولتاریا، بویژه اقشار صنعتی آن چنین حرکاتی یا بچشم نمی‌خورد یا بسیار محدود است.

تفاوت پتانسیل مبارزاتی این دو قشر خواه ناخواه و با وضوح خاصی روی تکامل شرط ذهنی و سطح و سازمان یافتگی نیروهای هر یک تاثیرات مهمی بجای می‌نهد. خرده بورژوازی ایران هم از سنتهای مبارزاتی وسیع، هم آگاهی طبقاتی و شکل طبقاتی بالنسبه ورشد یافته برخوردار بوده است. خرده بورژوازی ما زیر پرچم اسلام با سمت گیری مشخص ضد امپریالیستی بویژه از سال ۴۲ به بعد همواره بیشترین نیرو را در مقابل دستگاه شاه قرار داده بود. رفیق بیژن به درستی تنها رقیب پرولتاریا را در کسب موضع رهبری در انقلاب خرده - بورژوازی سنتی میدانند و این یک واقعیت است. ما معتقدیم مارکسیست-لنینیستها بهرگونه که عمل میکردند، هرگاه خط مشی خویش را هم با کمترین اشتباه پیش می‌بردند باز هم با نیرویی بس عظیم تحت رهبری خرده بورژوازی سنتی مواجه می‌بودند. جوهر تفکر آنکس که فکر می‌کند مشی غلط ما باعث شد خرده بورژوازی به حاکمیت برسد، آنکس که می‌گوید "اگر ما اشتباه نمی‌کردیم حتما" قدرت اکنون از آن ما بود" هیچ تفاوتی با جوهر نظر مسعود ندارد که فکر میکند "قیام همواره منتظر آغاز ماست". در شرایطی که تمام عوامل بزبان انقلاب ترکیب شده است، این عوامل را تابع محض یک عامل یعنی نقش پیشاهنگ، آنهم پیشاهنگ در ابتدائی ترین صورت آن.

دانستن از شناخت علمی جامعه و جنبش بسیار به دور است. ادامه این گرایش به انکار نقش توده‌ها می‌انجامد، اگر چه در حرف خلاف آنرا ادعا کنیم". اگر هیچ تحلیلی از آرایش واقعی نیروها، پتانسیل مبارزاتی هر یک (سطح شکل و آگاهی آنها)

وپروسه^۱ رشد هریک ارائه ندهیم، آنوقت سخنی از این بی پایه تر نخواهد بود که فکر کنیم "اگر مشی مسلحانه درست بود پس میبایست وقتی شرایط عینی فراهم شد وتوده ها آماده شدند طبیعتاً" رهبری طبقه^۲ کارگراعمال میشد" این طرز برخورد از این حکم درست که مشی نادرست مارا به پیروزی نمی رساند نتیجه گرفته است که پس مشی درست میتوانست مارا به پیروزی برساند وبه این ترتیب در جوهر امر همه چیز را موکول به مشی می کند . غافل از اینکه مشی تنها زمانی تعیین کننده است که رشد مجموعه پروسه های عینی وسمت گیری نیروها در سطح جنبش عملاً نشان دهد که عامل مشی^۳ واتخاذ تاکتیک درست توسط پیشروا عمل عمده^۴ پیروزی است .

ما با این طرز برخورد موافق نیستیم وآنرا مصراً^۵ دارای جنبه های ولونتاریستی میدانیم . اما در عین حال معتقدیم که این سخنان هم درست نیست که میگوید " شرایط وحشتناک سالهای پیش را فراموش نکنیم ، بیش از این نمی شد کاری از پیش برد شاید اگر درست عمل میکردیم نتایج بهتری میگرفتیم اما وضع جنبش کمونیستی از اساس دیگرگون نمیشد ، فقط ممکن بود کمی بهتر از این که هست میشد . تازه مگردیگران نبودند . آنها را نگاه کنید چه کرده اند؟ وضع ما با آنها اصلاً قابل مقایسه نیست . پس چهارچوب راه ما کاملاً درست بوده و فقط انتقاداتی به آن وارد است . بله اگر بهتر کار میکردیم نتایج بهتری میگرفتیم " .

انتقاد ما بر مشی اصلاً^۶ از این زاویه نبوده . چون به پیروزی برخورده بورژوازی دست نیافته پس ناگزیر نادرست بوده است . چیزی که برای ما بیش از هر چیز مهم است سمت گیری طبقاتی حرکت ماست . چیزی که برای ما بسیار مهم است این است که آیا جهت عمومی مشی ما ومحتوی واقعی تاکتیک های ما گونه ای

بوده است که به تربیت سیاسی طبقه کارگر، به تشکیل صف مستقل طبقه کارگر به حزب طبقه کارگر منجر شود یا نه؟ محک درستی یا نادرستی تاکتیک‌های ما آن نیست که حتی پس از فراهم شدن موقعیت انقلابی پس از رشد آن تا سطح یک قیام خود انگیخته موفق نشده‌ایم رهبری را در دست بگیریم.

مشخص تر صحبت کنیم. تأمین رهبری پرولتاریا یا همواره بستگی دارد به سهمی که در آرایش نیروها، سازمان انقلابی پرولتاریا بخود اختصاص داده است. یکی از مهمترین عوامل آن میزان انسجام و رشد یافتگی صف نیروهای غیر پرولتری جنبش است. مشاهدات عینی نشان می‌دهد که هرچه شکل سیاسی، سازمانیابی و وحدت طبقاتی و تجربه مبارزاتی سایر نیروها در جنبش عمیق‌تر و متکامل‌تر باشد و بهمان میزان اهمیت انسجام تشکیلاتی و وحدت ایدئولوژیک (طبقاتی) پرولتاریا برای تأمین امکان رهبری خویش در جنبش خلق بیشتر میشود. در شرایطی که خرده بورژوازی با تمام نیرو و قدم پیش گذاشته و به بسیج نیروهای خود و جدا کردن صف خویش پرداخته است پرولتاریا نمیتواند بدون سازمان سیاسی خاص خود که در عالیترین شکل تشکیلاتی باشد نیروهای خود را از زیر چتر خرده بورژوازی بیرون کشد و خرده بورژوازی رانیز بدنبال خود کشاند. و این ۱۸۵ درجه خلاف نظر مسعود است که میگوید "مبارزه مسلحانه که امروز توسط گروه‌ها آغاز میشود هدف خودرانه بسیج طبقه کارگر بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد. باید برکل خلق تکیه کند و مبین خواسته‌های عمومی تمام خلق باشد. هر جا که بهتر بتوان مبارزه کرد و بهتر خلق را بسیج کرد، بهمان جا باید رفت. برای ما کمونیست‌ها هیچ لزومی ندارد مثلاً "نخست در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم، آنها را بسیج کنیم و بعد مبارزه خود را به روستاها منتقل کنیم... در شرایط کنونی گروه‌ها قبل از تشکیل حزبی دست به مبارزه‌ای می‌زنند که بر تمام خلق تکیه کند. در چنین

مبارزه‌ای هرگونه گروه انقلابی چه کمونیست و چه غیرکمونیست
میتواند شرکت داشته باشد... اتحاد تمام نیروهای گروه‌ها
و سازمانهای انقلابی و ضدامپریالیستی که مشی مسلحانه را چه
درشهرچه درروستا بپذیرند امری است بسیار مبرم‌تر و فوری‌تر از
اتحاد نیروهای پرولتری در چهارچوب حزب طبقه کارگر*
به نظر ما در شرایط جامعه ایران در این سطح از تکامل
اجتماعی و در این سطح از تکامل صف‌بندی مبارزه طبقاتی،
صحبت کردن از جمهوری دموکراتیک خلق بدون اعتقاد به صف
متشکل و مستقل طبقه کارگری معنی است. اگر ما پرولتاریا
را که نیروی عمده انقلاب ماست در سازمان خاص خود سازمان
ندهیم، اگر پرولتاریا با آگاهی طبقاتی خود و تحت رهبری متشکل
سازمان خاص خود در انقلاب شرکت نکند چگونه آن انقلاب میتواند
انقلاب دموکراتیک خلق باشد؟ این ایده که هیچ لزومی ندارد
در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم آنقدر ضعیفی است که
احتیاج به تفسیر ندارد. رفیق مسعود از قبل الگوی "جنگ
توده‌ای طولانی" را که توده‌ها بتدریج به آن می‌پیوندند برای
خود تجسم کرده است. بنابراین حق دارد بگوید لزومی ندارد
در میان طبقه کارگر پایگاه ایجاد کنیم. ولی برای رفیق
مسعود هژمونی پرولتاریا مطرح است و بطور جدی هم مطرح است.
رفیق خوب میدانند که صحبت کردن از هژمونی پرولتاریا بدون
صف مستقل پرولتاریا بی‌معنی است. ولی می‌گوید "اگر طبقه
کارگر در بطن یک مبارزه توده‌ای مسلحانه شکل و خود آگاهی
پیدا می‌کند، پس حزب طبقه کارگر در بطن جبهه واحد ضد
امپریالیستی نطفه می‌بندد و رشد می‌کند یعنی ما از همان ابتدا

* مسعود ص ۸۸

نمی‌کوشیم پرولتاریا را از دیگران جدا سازیم، نمی‌کوشیم تشکیلات سیاسی خاص پرولتاریا را پدید آوریم ابتدا همه رادر جبهه‌ای ضد امپریالیستی که به تعبیر رفیق همان ارتش خلق است، گرد هم می‌آوریم، سپس می‌کوشیم در جریان پیشبرد مبارزه مسلحانه نطفه حزب پرولتاریا را در بطن جبهه واحد ضد امپریالیستی منعقد سازیم.

مسعود خوب می‌فهمد که باید هویت طبقاتی پرولتاریا را به اوبازگرداند. سوسیالیسم علمی را میان کارگران ترویج نماید ولی برای او از اینها مهمتر و فوری‌تر آغاز مبارزه مسلحانه است. مبارزه‌ای که، برخلاف مبارزه‌ای که برای ترویج سوسیالیسم صورت می‌گیرد تنها پرولتاریا را در بر نمی‌گیرد. مبارزه‌ای که از "وسیع‌ترین و توده‌ای‌ترین" شکل آن آغاز می‌شود. مسعود خوب میدانند که مبارزهٔ مسلحانه فی‌نفسه سمت‌گیری طبقاتی ندارد و محتوی یک مبارزهٔ تمام خلقی را منعکس می‌سازد. مسعود این خلعت مبارزهٔ مسلحانه را می‌ستاید و بدین ترتیب پرولتاریا را از سوسیالیسم علمی و از صف مستقل خویش محروم می‌سازد. و چنانچه میدانیم این امر انقلاب را از تکامل تا سطح دموکراتیک نوین بازداشته، خلق را به ادامهٔ اسارت در چنگ امپریالیسم محکوم می‌کند. برآستی که درهم کردن همهٔ طبقات و تاکید بر مفهوم کلی خلق با پذیرش مبارزهٔ مسلحانه پیشرو و پذیرش تبلیغ مسلحانهٔ پیشرو و داشتن دید خلقی- و نه طبقاتی- نسبت به مسائل دو روی یک سکه اند.

تا اینجا ما تنها روی وجه تئوریک مساله تاکید کرده و آنرا شکافته ایم. تا اینجا فقط ما توضیح داده ایم که حزب (صف مستقل طبقه کارگر ضروری است و وظیفهٔ هر مارکسیست-لنینیست کوشش در جهت تشکیل آن است) ما تاکنون گفته ایم که رفقا به حزب (از لحاظ نظری) معتقد نبوده‌اند و این نظر درست نیست و از حزب‌گریزی نیست.

در شرایط کنونی در میان رفقای ما فعلا " بنظر نمی‌رسد کسی از لحاظ نظری ضرورت حزب را نفی کند. همه معتقدند که حزب ضروری است و باید تشکیل شده باشد تا انقلاب به پیروزی برسد. مسائلی که مورد اختلاف است عبارتند از اینکه :

۱- آیا در دوران گذشته واقعا " امکان تبلیغ و ترویج، امکان اشکال سیاسی مبارزاتی ، امکان رفتن میان کارگران (شرکت در مبارزات توده ها) و رشد مبارزات آنان ، بردن آگهی سوسیالیستی میان کارگران وجود داشته است یا نه؟ آیا کارگران آماده پذیرش مبارزه سیاسی و اقتصادی و آگاهی سیاسی و طبقاتی بوده اند یا نه؟ آیا امکان پیوند خوردن با توده ها وجود داشته است یا نه؟ آیا میشد در جهت پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک بر مسائل جنبش توده ای و تلاش بخاطر اتحاد نیروهای مل حرکت کرد؟ اگر به تمام این سئوالات پاسخ مثبت دهیم مفهوم آن این است که در دوران گذشته میشد به سراغ حزب رفت و از همان ابتدا میشد در جهت تشکیل آن حرکت کرد. و پاسخ منفی به این سئوالات یعنی که حزب از همان ابتدا بطور مشخص مطرح نبوده و موقوف میشده به فراهم آمدن شرایطی که پاسخ سئوالات فوق مثبت شود .

در پاسخ بدین سئوالات رفقای ما تاکنون جوابهای مختلفی داده اند. برخی بالصراحه و خیلی صریح به آنها پاسخ منفی داده اند. یعنی گفته اند امکان تبلیغ و ترویج ، کار سیاسی - شکیلاتی میان کارگران وجود نداشته است و بدین دلیل طبقه کارگر اساسا " نمیتوانسته است صف مستقل خود را تشکیل دهد . رفقا معتقد بوده اند شرایط برای این کار مساعد نیست . "چشم انداز اتحاد گروهها و تماس واقعی با توده ها بسیار تیره تا بنظر میرسد. هرگونه کوشش از جانب گروهها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده ها و دیگر گروه های کمونیست و شرکت در

زندگی و مبارزات سیاسی مردم که البته به هیچ وجه گسترش قابل ملاحظه‌ای ندارد باشد گروه‌ها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار میدهد.*

رفیق در اینجا این دیدار را القاء میکند که ما برای ممانعت از "خطر جدی ضربات پلیس" نباید ب فکر "شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم" بیافتیم. رفیق ما را از این کار بدلیل خطرات آن منع میکند و در چند سطر پائین تر به درستی می‌پرسد پس "باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود و یا در تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی؟" رفیق توضیح میدهد چون مسلم نیست "که آغاز جنگ راهی است که به شکست منجر میشود، عدم قبول آن در حکم فقدان شهادت انقلابی و ترس از عمل است." در جای دیگر میگوید: "تا بحال ندیده بودیم مسأله ضرورت ایجاد حزب مطرح شود بدون آنکه خود جریان عملی مبارزه آنرا نطلبیده باشد" بدون آنکه زمینه آن در میان کارگران و توده‌های غیر کارگر فراهم نبوده باشد. "این نظر رفیق اکنون نظر بسیاری از رفقاء فعلی مانیز هست. این دوستان معتقدند "در آن زمان عملاً دیده شده بود که شرکت در مبارزات توده‌ها امکان نداشت. کار سیاسی تشکیلاتی پیش نمی‌رفت. چرا که مبارزات توده‌ها رونق نداشت" و ما می‌گوئیم اولین بار است که در ایران می‌شنویم موضوع "ضرورت ایجاد حزب" موکول به "زمینه" آن در میان کارگران "شده است. این سخن بدان معنی است که بردن آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک میان کارگران و ایجاد سازمانهای توده‌ای و سازماندهی مبارزات توده‌ها موکول به شرایط است. این، یعنی، کوشش در جهت تربیت و تشکل طبقه کارگر در جاهای سرمایه داری ما "تابع شرایط مادی خاصی است که باید فراهم

آید" هیچ معلوم نیست اگر شرایط مادی برای" شرکت در
 مبارزات توده ها" برای" اشاعه" آگاهی طبقاتی میان آنان
 فراهم نباشد پس دیگری بشود واقعی پرولتاریا چه وظایفی دارد
 که انجام بدهد؟ در پاسخ به این اعتقاد رفقا باید گفت
 " ما تا بحال ندیده بودیم ضرورت تربیت و تشکل پرولتاریا
 تابع وضعیت مادی موجود شود" واقعا" این عجیب ترین اعتقاد
 است که میتواند مطرح باشد. کدام مارکسیست میتواند معتقد
 باشد که کوشش بخاطر تربیت و تشکل پرولتاریا الان یا هر زمان
 دیگر میتواند ضرورت نداشته باشد؟ کدام مارکسیست لنینیست
 واقعی میتواند مدعی شود که" خطر جدی ضربات پلیس، مانع از
 انجام وظایف اساسی اوست و بنا بر این بدان بپردازد." به
 عقیده من خود مهم بینی از این واضح تر و روشن تر و نا دیده
 گرفتن وظایف مادر قبالی طبقه کارگرو توده های ستمکش را از
 این صریح تر نمیتوان بیان کرد. هر کس که ضرورت بردن آگاهی
 سیاسی بمیان توده ها را تابع شرایط کند واقعا" با مارکسیسم
 و با مبارزه انقلابی کمونیستها بطور جدی وداع کرده است. واقعا"
 نمیتوان هم یک مارکسیست لنینیست موء من بود هم در عین
 حال به امکان تربیت و تشکل پرولتاریا و سازمان یابی او
 معتقد نبود. "در مشکل ترین شرایط باید با زهم از امکانات
 فعالیت قانونی و نیمه قانونی بهره جست و باید کار مخفی در در
 داخل سازمانهای توده ای دشمن انجام داد. زیرا همانطور که
 لنین میگوید:

"نجاتی که توده ها هستند کمونیست ها نیز باید لزوما" در
 آنجا نفوذ کنند و برای امر انقلاب مبارزه کنند."

مشکلات هر قدر هم که بزرگ باشند باید توده ها را برای مبارزه
 اقتصادی و مبارزه سیاسی بسیج نمود و در زمانی معین وقتی

شرایط اجازه میدهد مبارزه مسلحانه را آغاز نمود. *

نمونه بارز فعالیت های سیاسی صنفی نیمه قانونی در ایران در دهه ۴۷-۵۷، دردانشگاه های ایران جریان داشت، تشکل صنفی کارگران صنعت نفت، برخی فعالیت های سندیکایی پنهانی و نیمه پنهانی و یا علنی کارگری که علیرغم برداشتهای تئوری های موجود داشته اند هر چند بسیار ضعیف تر از دوران رونق مبارزات توده ای بوده اند ولی در حدیچ هم نبوده اند.

آخر چگونه میتوان از کسی که معتقد است "کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد، نه آزادی پذیرد." ** انتظار داشت که به فکر تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خود انگیخته، بفکر حزب طبقه کارگر باشد. صراحتاً "بگوئیم این اعتقادات تنها یک انحراف ایدئولوژیک و نوعی شانه خالی کردن از زیر بار وظایف در قبال طبقه کارگر نیست بلکه خود یک توهین جدی به طبقه کارگر است. کسی که اعتقاد دارد "امکان ندارد کارگر مبارزه سیاسی را بپذیرد" اساساً نخواهد توانست به بسیج طبقه کارگر بیا نندیشد یا در جهت آن تلاش کند. از نظر او چنین تلاشی بی فایده است."

از آنجا که سمت گیری عمومی فعالیت سازمان ما تا سال ۵۷ سمت گیری پرولتری نبوده است نشانه هایی هم از بسیج پرولتاریایی با خود به همراه نداشته است. اکنون دیگر همه رفقا معتقد شده اند که در جهتی که ما حرکت می کرده ایم حاصلی که بتوان آن را بسیج پرولتاریایی نامید بیار نمی آورده است. "چگونه میتوان برای آگاه کردن کارگران به لزوم مبارزه برای کسب قدرت مجاهدت کرد و در عین حال امکان برانگیختن کارگران به فعالیت

* چگونه حزب ما - ل را در شرایط ویتنام بکار بست. ترون شین ص ۵۲.

** مسعود ص ۳۵

سیاسی رانفی نمود.؟*

در اینجا خود را موظف میدانم که این جملات بیانیه defoi را که توسط کمیته^۱ کیف انتشار یافته و بعنوان سیرقه‌قهرائی در سوسیال دموکراسی روس توسط رفیق لنین از آن یاد شده است، بیاوریم. و جوابیه^۲ لنین به آن را نیز ضمیمه سازیم تا درک روشنتری از کسی که میگوید "نمی‌توان در میان کارگران کار توده‌ای کرد، نمی‌توان دست به تبلیغ و ترویج زد."** ارائه داده باشیم. بیانیه با این جمله آغاز میشود. کمیته کیف در عین حال که مبارزه برای احقاق حقوق سیاسی پرولتاریا را بعنوان وظیفه^۳ عمومی و مبرم جنبش طبقه^۴ کارگر در روسیه تلقی میکند معزوم معتقد نیست در حال حاضر این امکان که به توده^۵ کارگران روی آورد و آنان را به مبارزه^۶ سیاسی برانگیخت وجود دارد. به عبارت دیگر کمیته معتقد نیست که امکان تبلیغات سیاسی موجود است. زیرا کارگران به آن درجه از رشد که برای مبارزه^۷ سیاسی ضروری است نرسیده‌اند!^۸ لنین پس از نقل این عبارات از بیانیه میگوید "مسأله^۹ مهم برای ما آن نظریاتی است که در این جمله نهفته است و چندین بار در بیانیه تکرار میشود. نظریاتی که بخاطر ماهیتشان این سؤال را برای ما ایجاد می‌نماید که: آیا نویسندگان جمله^{۱۰} فوق واقعا^{۱۱} سوسیال دموکراتند؟" کارگران روس، بصورت توده‌ای، هنوز به آن درجه از رشد که برای مبارزه^{۱۲} سیاسی ضروریست نرسیده‌اند.^{۱۳} "صحت چنین ادعایی در واقع بمثابه حکم اعدام مجموعه^{۱۴} سوسیال دموکراسی روس است. زیرا چنین استنتاجی بدین معنی است که کارگران روس، بصورت توده‌ای، به آن درجه از رشد که برای فراگیری سوسیال دموکراسی ضروریست نرسیده‌اند.

* پیرامون بیانیه^{۱۵} دفاع defoi لنین.

** مسعود ص ۸۷.

لیکن واقعیت امر اینست که در هیچ کجای دنیا سوسیال دموکراسی بدون مبارزه سیاسی وجود نداشته و نخواهد داشت. سوسیال دموکراسی بدون مبارزه سیاسی چون رودخانه ایست که در آن آب جریان ندارد.

تضاد است پوچ و بی معنی و در اصل یا بازگشت به سوسیالیسم تخیلی اجدادمان که از سیاست منفرد بودن درامعنی میدهد و یا بازگشت به آنارشیسم و یا تریونیویسم. * (تاکید از ماست)

کاملاً از متن کلام لنین پیدا است که کسی که بگوید "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست" * یا به آنارشیسم می‌رسد یا به تریونیویسم و این مطلب در چه باید کرد" نیز عنوان شده است. در بخش خرده کاری و اکونومیسم، لنین از آنان که در جهت تشکیل حزب حرکت نمی‌کنند و نقل می‌کند که می‌گویند ما باید "جریان رکود و خمود جنبش کارگری را بوسیله ترور تهییج کننده بیدار کنیم" *** سپس خود وی ادامه می‌دهد هر دو این خط مشی‌ها یعنی هم اپورتونیست‌ها و هم انقلابی‌ها در برابر خرده کاری رایج سرفرودمیا و روندوبه امکان خلاصی از آن اطمینان ندارند و نخستین و ضروری‌ترین وظیفه عملی ما را که عبارت از ایجاد سازمانی از انقلابیونی که قادر به تامین انرژی پایداری و ادامه کاری در مبارزه سیاسی باشد، درک نمی‌کنند. **** تاکید کنیم چنانکه قبلاً هم در جزوات سازمانی، از رفیق لنین نقل شده بود، نخستین و ضروری‌ترین وظیفه عملی ما حزب است و لا غیر. هرگونه تخطی از این امر بهر شکل و تحت هر

* لنین، سیرقه‌قراایی ص ۴۰

** مسعود ص ۳۵

*** از رساله (احیای انقلابیگری)

**** آثار منتخب ص ۱۱۳

عنوانی که باشد خطای فاحشی است از اصول عام . هرگز در هیچ شرایطی نمیتوان گفت چون "کارگردریند آب و نان خویش است" پس فعلا "مارکسیست هانمی توانند به طبقه" کارگرپردازند . راستی اگر ما نخواهیم به طبقه" کارگرپردازیم ، پس باید به چه چیزی پردازیم ؟ و راستی اگر به آن چیز پردازیم باز هم میتوانیم از عنوان مارکسیست-لنینیست استفاده کنیم؟ واقعا "رفیق مسعود در اینجا وحشتناک ترین نظرات را در بر خورد با طبقه" کارگزار ارائه میدهد او چنان بیرحمانه ما را از طبقه می کند و چنان قاطعانه فتوای جدایی میدهد که این احساس به آدم دست می دهد که رفیق میگوید طبقه" کارگرفعلا" سرشبه کار خودش مشغول است و فعلا" قصد بیدار شدن ندارد ، پس بگذار ما هم بکار خودمان مشغول شویم .

اردیبهشت ۱۳۵۸

این مقاله در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ تهیه شده و در همان
زمان در نشریه داخلی سازمان به چاپ رسیده است .
این مقاله زمانی نوشته شده است که کل سازمان هنوز به
نفی تئوری های مربوط به ضرورت اعمال قدرت انقلابی پیشرو
دست نیافته بود و مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان
پیرامون آن در جریان بوده است . این مقاله قبل از مقاله
" پاسخ به مصاحبه اشرف دهقانی " تنظیم شده است .
مقاله کوشیده است به مهمترین سوالاتی که در آن زمان
در زمینه اعمال قدرت انقلابی پیشرو برای رفقا مطرح بوده
است پاسخ گویند .
این مقاله در دیماه سال جاری تصحیح و بخش هایی از
آن حذف گردیده است .

خرده بورژوازی و مساله حاکمیت

یکی از گره‌گاه‌های مهم در تحلیل ماهیت طبقاتی حکومت این مساله اساسی است که آیا خرده بورژوازی می‌تواند به قدرت برسد یا نه؟ آیا خرده بورژوازی می‌تواند در قدرت قرار گیرد و با زهم خرده بورژوازی را نمایندگی کند؟ اقلیت هم از نظر تئوریک به این مساله پاسخ منفی می‌دهد، هم این امکان را برای جامعه سرمایه‌داری وابسته ناممکن می‌شمارد و هم با یک رشته شواهد و فاکت‌های عینی می‌کوشد نشان دهد که گرایش غالب در حکومت خرده بورژوائی نیست.

راه‌کار گرنیز بدون اینکه در این زمینه از نظر تئوریک قضاوت کند با توجه به ساخت سرمایه‌داری جامعه نمی‌پذیرد که خرده بورژوازی بتواند در جامعه سرمایه‌داری ما قدرت را بدست بگیرد. البته راه‌کار گرد این قضاوت خود هیچگاه توضیح نداده است که آیا به حکومت رسیدن خرده بورژوازی را اساساً منتفی میدانند یا آن را درجسسه سرمایه‌داری غیرممکن می‌شناسد. اما در حال "راه‌کارگر" بایک نگرش کاملاً غیر علمی مدعی است هر حکومتی روی کار بیاید چون جامعه سرمایه‌داری وابسته است در خدمت آن قرار می‌گیرد و لذا دیگر نمیتواند از نظر طبقاتی ماهیتاً همان باشد که قبل از به حکومت رسیدن بود.

از این نظر قبل از هر چیز باید این مساله یکبار برای همیشه پاسخ داده شود که آیا از نظر تئوریک خرده بورژوازی می‌تواند در حاکمیت قرار گیرد یا نه؟ مارکسیسم - لنینیسم هیچگاه مدعی نشده است که خرده بورژوازی بطور کلی نمیتواند

به حکومت برسد. درست به هما نگونه که ما رکسیسم - لنینیسم هرگز مدعی نشده است که خرده بورژوازی بطوراً عمومه و بی‌شک و دهقانان میتوانند ساخت اجتماعی - اقتصادی دیگری خاص خود داشته باشند که چیزی جز همان سیستم های اجتماعی - اقتصادی در تاریخ بشریت (فئودالی - سرمایه داری و سوسیالیزم) باشد.

اقلیت در تعقیب این تئوری مخلوط که خرده بورژوازی نمیتواند در حاکمیت قرار گیرد بیش از همه به سخنان لنین در اجتماع کارگران حمل و نقل در سال ۱۹۲۱ استناد جسته است. آنها اولاد رکی بسیار سطحی و کودکانه از این سخنان داشته اند و آن را بدفهمیده یا اصلاً نفهمیده اند. ثانیاً آنها چیزی را که اصلاً به فراموشی میسپارند تفاوت شرایط جهانی قبل تا بعد از انقلاب اکتبر و همچنین در زمان تقسیم ارضی جهان بین امپریالیست ها تا زمان فروپاشی سیستم جهانی امپریالیستی و آزادی پرشتاب خلق های تحت ستم است. اقلیت در نشریه شماره ۶۳ خود نقل قول بلندبالائی از همان سخنرانی لنین را چاپ کرده است که در بخشی از آن لنین با صراحت میگوید: " کلیه تلاشهای کسسه خرده بورژوازی بطوراً عمود دهقانان بطوراً خاص به عمل آورده اند برای آنکه از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد دویست را به شیوه خودشان هدایت نمایند تا کنون هم به شکست انجامیده است. یا تحت رهبری پرولتاریا یا تحت رهبری سرمایه داری شق ثالثی وجود ندارد، کلیه کسانی که در آرزوی شق ثالثی هستند پندار با فان و موهوم پرستان پوچ اند. سیاست و اقتصاد و تاریخ دست رد به سینه آنان میزند.

(لنین - سخنرانی در کنگره شورا های کارگران - حمل و نقل - تاکید از ماست)

مباحثات پیرامون امکان شکل‌گیری شق ثالث یعنی امکان تشکیل دولتی‌کهنه دیکتاتوری سرمایه‌داران باشد و نه دیکتاتوری پرولتاریا و سرنوشت آن از دیرباز در تاریخ و در سطح جنبش جهانی مطرح بوده است و اذهاب بسیاری را هم به خود مشغول داشته است.

لنین و دیگر بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی نیز تاکید کرده‌اند که خرده‌بورژوازی نمیتواند به قدرت برسد لیکن نظام اجتماعی خاص خود را نمیتواند پدید آورد. افکار "اقلیت" در این مورد که خرده‌بورژوازی اساساً نمیتواند در قدرت قرار گیرد نه پایه‌تئوریک دارد و نه پایه تجربی. این افکار تنها یک لجبازی در برابر واقعیت‌های روشن و ملموس و زنده اجتماعی پیش روی ماست. علت نفسی این واقعیت را باید در جای دیگری جستجو کرد علت این افکار - چنانچه ناشی از جهل معرفتی، بی‌اطلاعی و نادانی‌ها - نباشد - مثل تمام انحرافات دیگر بیدناشی از منافع طبقاتی باشد. نظریه انکار امکان به‌حاکمیت رسیدن خرده‌بورژوازی تنها برای قشنگی مطرح نمیشود. این مسأله برای آن مطرح میشود که مثل هر انحراف اپورتونیستی دیگر در خدمت منافع طبقاتی کسانی قرار گیرد که برای تحمیل توده‌ها و توجیه ضرورت کار بست این یا آن تاکتیک نادرست که به سود زحمتکشان نیست زمینه‌های مناسب تئوریک فراهم شود و این هرگز نکته تازه‌ای نیست. بایسد نشان داده شود که چگونه در عمل نظریه انکار امکان بقدرت رسیدن خرده‌بورژوازی در شرایط فعلی وسیله‌ای گردیده است که سیاستی اتخاذ شود که بیش از همه نیروهای را بسیج میکند که از حاکمیت کنونی ناراضی اند و هسته اصلی این ناراضی مشخصاً مضمونی لیبرالی و راست دارد. بگذریم

فعلاً به سخنان لنین با زگردیم و ببینیم آیا قصد لنین از آن اظهارات واقعاً چه بوده است. کسی که از سخن لنین که میگوید "یا تحت رهبری پرولتاریا، یا تحت رهبری سرمایه داران شق ثالثی وجود ندارد." این نتیجه را میگیرد که اساساً خرده بورژوازی هرگز نمیتواند به قدرت برسد و تلاشهای وی - برای رسیدن به قدرت همواره با شکست مواجه شده است - یک مسأله سیاسی را با یک مسأله تاریخی اشتباه گرفته است. این فرد تفاوت بین نظام (فرما سیون) و رژیم (شکل حکومتی) را قاطی می کند. لنین و دیگر پیشوایان کمونیسم هرگز مثل اقلیت شرط نبسته اند که خرده بورژوازی نمیتواند به قدرت برسد. هیچ پیش بینی ناشیانه ای سفیها نه ترازا این نیست که کسی متوجه نشود چقدر آشکارو عیان این احتمال وجود دارد که در جریان اوگیری مبارزه طبقاتی تعادل نیروی سیاسی طبقات مختلف بفرج جریان های خرده بورژوازی سنگینی کند و حکومت را به آنان سپارد. در این صورت طبعاً رژیم سیاسی خرده بورژوازی خواهد بود اما آنچه که نظم اجتماعی نامیده میشود و سیر تحول اوضاع، هرگز نمیتواند خرده بورژوازی باشد.

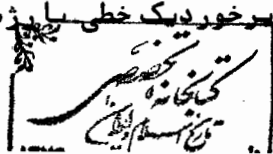
اقلیت نمیتواند مدعی شود که مراد لنین از این سخن که: "یا تحت رهبری پرولتاریا یا تحت رهبری سرمایه داران - شق ثالثی وجود ندارد" نظر اجتماعی بوده و نه رژیم سیاسی. زیرا لنین همانجا چند سطر پائین تر میگوید "... لذا از مبادله بین آنها حتماً سرمایه پای آن - تضاد بین سرمایه و کار پیدا می آید. مبارزه سرمایه با پرولتاریا ناگزیر قانونیست که خود را در سراسر جهان نشان داده است و کسیکه نخواهد خود را بفریبند نمیتواند این موضوع را نادیده بگیرد" واضح ترازا این نمیشود. می بینیم که

روی سخن لنین مشخصاً با نظم اجتماعی است. و نه رژیم سیاسی اما کوتاه بین های ما ، کسانی که نمیخواهند به خود زحمت اندیشیدن را بدهند ، ول انگاران آنارشیت یا مارکسیست های نابالغ و بیسوادی که هنوز فرق زیربنا و روبنسا را نفهمیده اند و آنرا قاطی میکنند ، از این سخن لنین اینطور برداشت کرده اند که وی گفته است خرده بورژوازی نمیتواند حکومت را در دست گیرد . گیر دیگری که اقلیت را در فکر فرو برده است آنستکه میگویند خرده بورژوازی نمی تواند بورژوازی را به دنبال خود بکشد . زیرا لنین همان جا به صراحت گفته است : " هرگاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری نماید این نیرو همیشه تحت رهبری بورژوازی قرار میگیرد " اما کلمات بعدی لنین در سخنرانی به وجهی کاملاً مشخص نشان میدهد که منظور لنین از " انقلاب " در این عبارتست که بکار برده است " انقلاب اجتماعی " است . او تغییر مناسبات تولید را مدنظر داشته است ، نه تغییر رژیم سیاسی را . گذشته از این لنین در دهها مورد دیگر بطور مشخص از حکومت های خرده بورژوازی صحبت کرده است و توضیح داده که چرا این رژیمها نمیتوانند از عهده تغییر بنیادی مناسبات اجتماعی برآیند و در نهایت مجبورند جای خود را به دیکتاتوری پرولتاریا بدهند یا دیکتاتوری بورژوازی . آنچه را که لنین از نظر سیاسی می پذیرد اما از نظر تاریخی رد می کند اقلیت هم از نظر سیاسی و هم از نظر تاریخی رد میکنند . جالبست که اقلیت می پذیرد که خرده بورژوازی میتواند رهبری جنبش ضد امپریالیستی دمکراتیک را در دست گیرد (در صورتی که پرولتاریا هنوز به اندازه کافی بسیج نشده باشد که قاره ها اینکار باشد) آنها می پذیرند که جنبش ممکن است رشد کند و اعتدالی انقلابی ، سپس موقعیت انقلابی فرار سد و به قیام

توده منجر شود. آنها می پذیرند که همان نیروی که تا دیروز رهبر جنبش بود ممکن است در جریان قیام توده‌ای حکومت را سرنگون کند و خود قدرت را بدست گیرد. اما درست در همان لحظه (هرکدام به یک دلیل) مدعی میشوند که چون نیروی مورد بحث در حاکمیت قرار گرفته است پس نمیتوانند دیگر نماینده خودش باشند و مجبور است حکومت را همان آن به بورژوازی تفویض کند. آنها معتقدند که به محض این که خرده بورژوازی به حکومت میرسد، از پایگاه طبقاتی خود جدا میشود و در خدمت بورژوازی بزرگ قرار میگیرد. در حالی که تمام واقعیات عینی حکم میکند که خرده بورژوازی نه بلافاصله بعد از به حاکمیت رسیدن بلکه طی یک پروسه بسیار پیچیده توأم با زیگزاگ‌های بسیار در مسیری که پرفراز و نشیب است پیش میرود. مبارزه طبقاتی حادی پس از پیروزی قیام توده‌ای در بالاجریان می‌باشد که طی آن ممکن است رژیم در سمت کلی و عمومی خود را دیکتاتور، مترقی‌تر و در مواضع ضد امپریالیستی - ضد سرمایه‌داری خود مصرتر شود. و یا گرایش به راست غلبه کند و حکومت در سمت کلی خود بسوی سازش با امپریالیسم و استحاله بسوی بورژوازی کشیده شود. از این گذشته گیریم که در متون کلاسیک سند و مدرک روشنی در این زمینه وجود نداشته باشد، آیا ما حق نداریم چشمان خود را به روی دنیا باز کنیم و ببینیم آیا میتوان در رژیم‌هایی بوجود آیند که گرایش ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی بر آنها غالب باشد؟ آیا هنوز هم باید ما در این فکر خشک و خام و بسیار بسیار ساده اندیشانه در مانیم که رژیم‌های سیاسی موجود در سراسر جهان دونوع بیشتر نیست، یا دیکتاتوری پرولتاریا حاکم است یا دیکتاتوری بورژوازی. آیا زمان این نیست که در این فکر تردید کنیم که اگر دیکتاتوری

پرولتاریا و رهبری حزب کمونیست در یک رژیم وجود نداشته باشد آن رژیم لزوماً دیکتاتوری بورژوازی است و بورژوازی نیز در این مرحله از تکامل جهان نمیتواند مستقل و ملی باشد پس لزوماً وابسته است. پس رژیم‌های سیاسی ازدو نوع خارج نیستند. یا دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری حزب کمونیست و یا دیکتاتوری سرمایه‌داری وابسته. کسی که خود را در چهارچوب این فرمول اسیر کرده است هم‌اکنون باید دهها رژیم سیاسی را که مشخصاً در برابر سلطه‌گری امپریالیستها ایستاده اند و با آن مبارزه می‌کنند به دروغ وابسته به امپریالیسم بحساب آورد. این بینش معلوم نیست راجع به مصر زمان ناصر، سوریه آتاسی و حتی بعد از آن، لیبی قذافی، الجزایر پس از پیروزی انقلاب، شیلی آلنده، نیکاراگوئه سان‌دین نیست چه نظر میدهد آیا آنها را شرمگینانه دیکتاتوری‌های وابسته به امپریالیسم میشناسد؟ یا از آنجا که هیچکدام به امپریالیسم وابسته نبوده اند و نیستند آنها را دیکتاتوری‌های پرولتری بحساب می‌آورد؟

اشکال کار این جریان‌ها آنست که هیچکدام بدون آنکه درک درستی از ملی بودن داشته باشند بطور کلی امکان وجود بورژوازی ملی را هم در جهان معاصر نفی می‌کنند. آنها سرمایه‌داری و وابستگی را درهم می‌تنند چنانکه یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد. (رزمندگان بارزترین مظهر این شیوه تفکر است) و با این حساب هر رژیم‌سی که سوسیالیستی نباشد سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری هم نمیتواند وابسته نباشد. یک لحظه فکر و اندیشیدن نسبت به واقعیات جهان معاصر کافی است که نشان دهد که این طرز برخورد یک خطی با رژیم‌های سیاسی تا چه حد در تضاد با



تفادهای عینی موجود و بلوک بندیهای سیاسی جهان قرار
میگیرد. و چگونه خط فاصل با رزواشکاری که نا صراحت از -
سادات جدا میکنند دیده گرفته میشود و نا صر همان سادات و
قذافی همان ملک ادريس، رژیم ساندینیست همان رژیم
سوموزائی و همه به امپریالیسم وابسته میشوند.

اقلیت ممکن است ما را متهم کند که خیرچنین چیزی
نگفته اند. آنها ممکن است بگویند که بارها و بارها تاکید
کرده اند که جمهوری اسلامی با رژیم شاهنشاهی تفاوت میکند
و دولت فعلی "یک دولت سرسپرده و مزدور" نیست. ولی
بحث ما با آنها بر سر این نیست که آیا بین این رژیم و رژیم
سابق، بین سادات و نا صرتفاوت وجود دارد هر کسی که هیچ
بوئی از مسایل سیاسی نبرده باشد هم قادر است این مطلب
را تشخیص دهد. بحث بر سر "سرسپردگی و مزدوری" هم نیست
چرا که این نفی یک نفی صریح نیست و وجه ایجاب آن معلوم
نیست چگونه است. این نفی جبهه رژیم را مشخص نمی کند.
این نفی معلوم نمی کند که رژیم متحد و مدافع منافع
امپریالیستهاست. "بیطرف" است یا مخالف و دشمن
امپریالیستهاست؟ اگر قبول کنیم که در جهان معاصر
اردوگاه سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر کشورهای
سرمایه داری و نیروهای رهائی بخش ملی در یک سو و -
امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و هم
مرتجعین وابسته با آنها در سراسر جهان دوجبهه انقلاب و
ضد انقلاب را در روی هم گشوده اند و اگر قبول کنیم که لاجرم
هر نیروی سیاسی در تحلیل نهائی همواره در یکی از این دو
دوجبهه قرار میگیرد* و عملاً در اتحاد با یکی از این دو
اردوگاه درمی آید. باید بپذیریم که با بدجا یگاه رژیم را

* حتی اگر قضاوت وی نسبت به خودش چنین نباشد.

در جبهه انقلاب و ضد انقلاب جهانی مشخص سازیم و بدانیم که رژیم سیاسی در قلمرو امپریالیسم قرار گرفته است یا در برابر آن و این مسأله ایست که اقلیت حاضر نیست نگاه بی‌عرضه جهانی بیاندازد به هیچوجه پاسخ مشخص و صریح به آن نمیدهد. تنها پاسخ صریح و مشخص به این سؤال است که معنای حقیقی آن تفاوتی که اقلیت بین رژیم کنونی و رژیم شاه ترسیم میکند مشخص می‌گردد.

اما اشتباهات اقلیت به برداشت‌های غلط از سخنان لنین محدود نمی‌شود. اشکال این جریان‌ها فقط آن نیست که از حرف‌های لنین برداشت‌های دلخواهی می‌کنند. آنها تحول شرایط و عبور از یک عصر به عصر دیگر، از یک موقعیت به موقعیت دیگر از یک کشور به کشور دیگر را نیز در نظر نمی‌گیرند آنها همه‌جها را طوری تصویر می‌کنند که مارکس در ۱۸۵۰ - تصویر می‌کرد. و پیشرفته‌ترین آنها قادر نیست یک گام هم در توضیح جهان معاصر از بعدا زمرگ لنین به پیش بردارد. آنها هنوز در دنیا فته‌اند که عصر، عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. و ویژگی‌های این عصر اساساً با قبل از آن (قبل از پیروزی اکتبر) متفاوت است. مسئله ما اینست که اشتباهات اساسی آنها به قاطی کردن نقش روبنا و زیربنا و ناتوانی در تشخیص ظرفیت‌های خرده‌بورژوازی محدود نمی‌شود. اینها چون از بدیهیات است احتمال دارد که با لایحه آنها از چند و چون سردرآورند. اما مسأله پیچیده‌تر درک تحول اوضاع جهان و تغییر تعادل نیروها در انقلاب جهانی و مسأله هم‌مونی در سطح جهان است. مسأله‌ای که واقعاً آنقدر پیچیده است که آدم بطور طبیعی نمیتواند انتظار داشته باشد اقلیت که به آن صورت اسفناک موفق نشد از منظور لنین در آن سخنرانی سردرآورد بتواند از مضمون اساسی روند انقلاب جهانی و

هژمونی آن سردرآورد. واقعا بعیدمینمایدشخصی که از توضیح تفاوت حکومت ملی و حکومت وابسته با زمانده است بتواند تصویردرستی از اوضاع کنونی جهان ارائه دهد. یکی از بزرگترین مسائل و مشکلات عمیق وریشه‌ای در جنبش کمونیستی ایران انبوهی از تفکرات و تمایلات " جبهه‌ای " و " ملی " است که با شکل مختلف و در زمینه‌های مختلف ذهن مارکسیست‌های ما رابه خودآلوده ساخته است. بسیاری از رفقای ما هنگام بررسی روند انقلاب ایران عادت کرده اند که جهان را در همین آب و خاک خلاصه کنند و همه چیز را در مناسبات بین طبقات " جامعه خودمان " بررسی نمایند. این رفقای ما به این شیوه برخورد خودمباحثات میکنند و میگویند " ما با مسایل مشخص برخورد می‌کنیم نه با مسایل کلی " (توگوئی که روند انقلاب جهانی یک پدیده مشخص نیست) آنها افتخار می‌کنند که " ما عوامل درونی را اساس قرار داده‌ایم " (توگوئی مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب در ایران جزئی از پیکار انقلاب و ضد انقلاب در عرصه جهانی نیست) اما مساله اساساً ناشی از چیز دیگری است: چشمان کم‌سوی اقلیت اصلاً نسوی مرزهای ملی را نمی‌بینند. آنها پیوند عمیق و غیرقابل انکار حیات اجتماعی در ایران را با سایر جهان نمی‌بینند. آنها ارتباط سرنوشت‌ساز بین پیکار ضد امپریالیستی دمکراتیک خلق را با پیکار جهانی سوسیالیسم با امپریالیسم نادیده می‌گیرند. زیرا بررسی‌های خود را از مرزهای ملی فراتر نمی‌برند. این یک حقیقت واضح و آشکار است که " یا تحت رهبری پرولتاریا یا تحت رهبری سرمایه‌داران شق ثالثی وجود ندارد " اما از آنجا که اقلیت جهان را فراموش کرده و عرصه تنگ ملی را ملاک قضاوت خود قرار داده از توضیح حرکت و عملکرد عینی بسیاری از جریان‌های خرده‌بورژوازی در مانده است. اکنون در جهان

ما، دردنیای معاصر، هیچ مبارزه‌ای نیست که در گوشه‌ای از کره‌خاک درگیر شود و در تحلیل نهائی در راستای یکی از وجوه پیکار جهانی انقلاب و ضدانقلاب که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را متحقق می‌سازد، قرار نگیرد. هیچ مبارزه‌ای در هیچ کجای عالم نیست که بطور عینی و مستقل از شعور و قضاوت ما بسودیا به زیان یکی از این دو اردوی جهانی انقلاب و ضدانقلاب تمام نشود. اردویی که یک سوی آن کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری و جنبشهای رهایی بخش ملی صف کشیده‌اند و سوی دیگر آنرا امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکا و کلیه مرتجعین جهان از آن خود ساخته‌اند. روند عمومی انقلاب نشان داده است که کشورهای یک به یک از اردوی ارتجاع کننده می‌شوند، آزادی و استقلال خود را بازمی‌ستانند و به سنگر نیروهای ترقی خواه می‌پیوندند و آنرا روز به روز مستحکم‌تر و نیرومندتر می‌سازد. روند انقلاب جهانی نشان می‌دهد که پیشرفت ساختمان سوسیالیسم در کشورهای آزاد شده از قید سرمایه‌داری اردوگاه سوسیالیستی را از توانی بیشتر و بیشتر برخوردار ساخته است. بذری که با ما نیفتست کمونیست در دل سرمایه‌داری کاشته شد در آخرین سالهای نیمه اول دومین قرن حیات خویش می‌رود تا نیروی مسلط خود را در عرصه جهان به نمایش گذارد و حقانیت عیان اندیشه‌های خلاق بنیان گذاران سوسیالیسم علمی را با زهم بیشتر به اثبات رساند.

امروز قدرت اردوگاه سوسیالیستی و ملل آزاد شده از هر زمان دیگر بیشتر است. بورژوازی و امپریالیسم این واقعیت را تحریف می‌کنند و جریان‌های خرده بورژوائی و اسپکراومیرای تاریخ از این پیروزی جهانی و عظمت جهانی این ظفرمندی بگونه‌ای دیگری آدمی‌کنندگان که تا دیروز

خود را زیرچکمه‌های استعمارنا توان و تحقیرشده می‌یافتند
امروز با مشاهده گام‌های غول‌آسای سوسیالیسم روبرو پیش،
جهان را " زیرچکمه‌های ابرقدرت‌ها " تصویر می‌کنند .
تصویری که آنان از جهان امروز ارائه می‌دهند همان نیست
که ۳۰ سال پیش می‌دیدند . و هرگز همان نخواهد بود که یک
یا دوده بعد ارائه می‌دهند . آن زمان از سران ۴ دولت
بزرگ نام می‌بردند و آمریکا را آقای جهان می‌دیدند . اکنون
جهان را میان " دوا بر قدرت تقسیم می‌کنند " حال آنکه
درک توده‌از " ابرقدرت دیگر " اساساً این چنین نیست .
دیگر کمتر کسی است که به توانمندی روزافزون دنیای
سوسیالیسم گردن نهد و آنرا باور نکند . افراطی‌ترین
بیروان مائونیست‌بر این اعتقادند .

در چنین شرایطی هرگاه از پوسته تنگ " کمونیسم
ملی " بدر آئیم تا مظاهراین هستی اجتماعی را در عرصه
گیتی داوری کنیم ، هرگاه همچون یک ناظر خارجی به این
کره‌خاک نظر افکنیم آنگاه بیش از هر زمان دیگر در خواهیم
یافت که چرا و چگونه " کلیه کسانی که در آرزوی شق ثالث
هستند پندار با فان و موهوم پرستان پوچ‌اند " آنگاه بخوبی
در خواهیم یافت که علی‌رغم " شهادت طلبی و جانفشانی
های دردناک " خرده‌بورژوازی در راه وفاداری به آرمان
" نه شرقی نه غربی " و هدایت جامعه به راهی دیگر ، بسوی
مدینه فاضله روندهای عینی و واقعی فعالیت طبقاتی یا
در مسیر روندا انقلاب و بدنبال نیروی سوسیالیسم جهانی
کشیده میشود و یا در مسیر ضدا انقلاب و در خدمت سرمایه‌داران
قرار میگیرد . شق ثالثی وجود ندارد . ستیــــز میان
امپریالیسم و سوسیالیسم تمامی روندهای عینی فعالیت
مبارزاتی تمام نیروها را تحت الشعاع خود قرار داده است .

هرگاه واقع بینانه بپذیریم که نبرد خلق ماس علیه امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا جزئی از یک نبرد جهانی است که سراسر گیتی را پوشانیده است و هرگاه بپذیریم که نیروی عمده در عرصه جهانی در برابر امپریالیسم نیروی سوسیالیسم است و مضمون عمومی انقلاب، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است باید بپذیریم که در این روند تاریخی - جهانی هیچ شق ثالثی موجود نیست یا تحت رهبری پرولتاریا یا تحت رهبری سرمایه داران درک این حقیقت سترک، ایمان آوردن به نیروی سوسیالیسم، جبهه اصلی نبرد انقلاب و ضد انقلاب را در عرصه جهانی میان سوسیالیسم و امپریالیسم دیدن، ما را قادر خواهد ساخت که درک کنیم که حتی در جامعه سرمایه داری از لحاظ نظری امکان استقرار رژیم خرده بورژوازی وجود دارد تنها به این شرط که نیروی جهانی سوسیالیسم را تکیه گاه اصلی مبارزه علیه امپریالیسم جهانی به شمار آورد. در غیر این صورت باز هم عملکرد عینی حرکت وی را تضادهای عینی تعیین خواهد کرد. چنانچه نیروی امپریالیسم آلترناتیو عینی قدرت باشد سمت گیری سیاسی ضد امپریالیستی خواهد بود و چنانچه سوسیالیسم آلترناتیو عینی باشد "سیاست غربی" غلبه خواهد کرد. اما چنانچه مضمون سمت گیری ذهنی حکومت تغییر یابد، که این امری کاملاً محتمل است، آن گاه خرده بورژوازی انقلابی عملاً و بطور سیستماتیک بدنبال نیروی پرولتاریای جهانی نیروی سوسیالیسم کشیده خواهد شد.

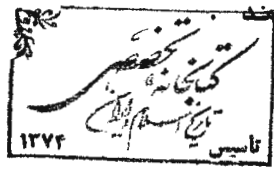
رفقائی که تحت تاثیر تفکرات جبهه ای و ملی قرار دارند در بررسی های خود روند انقلاب و مبارزه طبقات را در عرصه ملی حبس می کنند، تعادل های عظیم واقعی را در عرصه جهانی نمی بینند. آنها سمت گیری نیروهای سیاسی خرده

بورژوازی را تنها در عرصه ملی مورد بررسی قرار میدهند و معترضان میگویند بورژوازی چگونه میتواند به دنبال خرده بورژوازی کشیده شود؟! خرده بورژوازی چگونه ممکن است بر نیروی بورژوازی غلبه کند؟! آنها نمی بینند که همین خرده بورژوازی در پیکار جهانی مجبور است یا بدنبال امپریالیزم (بورژوازی) کشیده شود یا بدنبال - (سوسیالیزم) " شق ثالثی وجود ندارد " .

باید برای این حقیقت واضح و آشکار صحنه نهاد که پیدائی قدرت جهانی و عظیم اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی سوسیالیزم جهانی و سیر برتری یا بنده آن نسبت بقدرت میرنده امپریالیسم جهانی بر سر نوشت و سمت گیری رژیم های سیاسی خرده بورژوازی تاثیرات کاملاً بارزی برجای می نهد . و مشخص تر بگوئیم میتوان ندبه تشبیت نسبی وضعیت سیاسی رژیم خرده بورژوازی کمک های شایان توجهی بنماید و در مبارزه انقلاب و ضد انقلاب در عرصه جهانی آن را عملاً بدنبال خود بکشاند . درک ضرورت گسترش مناسبات اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی با ملل سوسیالیست که شرط ضروری برای مقابله با سیستم جهانی امپریالیستی است ، زمینهای رشد اندیشه سوسیالیستی را چه در دستگاه حکومتی ، چه در میان توده ها ، هر چه بیشتر گسترش میدهد . این پدیده خود سیر شکل گیری تضادهای طبقاتی و شکاف در حکومت را تسریع میکند . این پدیده (پروسه تکامل و شکل گیری عوامل ذهنی) بنا به نمونه های مشخص (کوبا - عدن) امکان فرار وئیدن سوسیالیزم را از درون دموکراسی انقلابی ملی یا سقوط حکومت و در غلطیدن سریع آن بسه دامان امپریالیسم رافراهم میآورد .

ناسیونال کمونیسم ، کمونیسمی که در حصر زیر

نشریه خودمینویسد " کارگران سراسر جهان متحد شوید " اما وقتی از او میپرسی کدام جریان کارگری مشخصی را سراغ داری که با تو بتواند متحد شود؟ جواب مشخصی ندارد، جنبشی که مدعی انترناسیونالیسم است اما تمام ارزیابی هایش از چهارچوب مسایل ملی فراتر نمیرو دوتامی وحدت و تضادهای خود را در این چهارچوب بررسی میکند. جنبشی که هنوز فرصت نکرده است در پیکار با امپریالیسم که خود پدیده ایست جهانی متحدین خود را یک به یک برشمارد و در جهت وحدت با آن بکوشد بینشی که فقط تضاد را می بیند و وحدت را نمی بیند* با یک مشت تئوری های من در آوردی و خود ساخته ، سرشار از پیشداوری و بانبوهی از خطاهای تئوریک ، سیاسی بر مبنای دیوارهای تنگ و سقف کوتاه و خفه کننده ناسیونال کمونیسم خط بطلان بر تمام واقعیت های متحول هستی موجود می کشد و نا باوری و پیش داوری و نادانی خود را ، تعلقات طبقاتی و رشکسته خود را به حساب مارکسیسم واریزمی کهنه .



* این بینش همواره دشمن بزرگ خلق را صریح و روشن معرفی کرده و با صدای بلند اعلام می نماید مرگ برا امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلق ما اما حاضر نیست از دوست بزرگ خلق ما نام برد و وی را متحد خود بداند و حقیقتی را که در تمام جنگ های جهانی بخش به اثبات رسیده است شرمگینانه و حجتی و قیحانه انکار میکند. این بینش خلق ویتنام را ستایش میکند اما حاضر نیست از وی درس بگیرد. و هنوز جای سخن بسیار در این عرصه باقی است .